

مواهب عليه

MAWAHIB ALIYYAH

By

Husayn Waiz Kashifi

Folios	:	447
Subject	:	Commentary on the Quran
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century
Condition	:	Good
HL No. 1154	:	Cat No. 1135

A defective copy of the first volume of Kashifi's Mawahib-i 'Aliyyah, beginning as usual.

There is a lacuna after a few lines of the preface. The commentary extends to a portion of سورة رعد.

The manuscript is worm eaten and water-stained. There are several gaps towards the beginning of the copy.

MAWAHIB-I ALIYYAH

B

1154

O.P.L.

H. L. No. 1154-B

P. No. 4906

C - 1135

KHINDA B. K. LIBRARY
Page No. 4923 (Old Series)
Date 7-8-1955
Section Manuscript

رض نقل کنند بر قریب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایضا میفرماید که هر کس
سبب دیگری می آید که اشتغال کند که میسر است حق تعالی آیه و کتاب را که
اینها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند **لا یجذبهم** هیچ چیز آنها را
چیزها را که **ان تبدلکم** و اگر اظهار کرده شود و بر شما جواب آن **لا یجذبکم** نمی کشد
کرد و شما را **وان تبدلکم** و اگر تبدل کند شما را **لا یجذبکم** نمی کشد
که فرو و اید قرآن **تبدلکم** اشکارا کرده شود و برای شما **لا یجذبکم** نمی کشد
خدا را این یعنی بر سید از چنانکه خدا در کند را بنده را و بدان کفایت کند و بنده را در دوزخ
که چون آیه امدار وضعت حج سراسر قدس مآب گفت ای او رسول من شد و فرستاد
صلح از و اعراض فرمود و او ستم نموت این سخن را عاده کرد و حضرت فرمود که لا یجذبکم
نعم برال واجب بی شما را توانایی نیست فان ترکونی ما یرکم **لا یجذبکم** یعنی آیه مبارک است
که خدا در کند و بدین حال شما را مواخذه ساخت **والله اعلم** و خدا اعلم است
که عفو کند **حلیم** بر و راست که تحیل عقوبت نمی نماید **قد یحیی الموتی** که بر سید را
چیزها **قوم من قبکم** که روی بر سر از شما جوان شود که طلب نامه میجویند و میگویند ایست
در خواست مایه کردند **انما یجذبهم** ای کسانی که کشند به آنها **ما یجذبهم** یعنی بعد از
شهر و معجزه بدان نبردند و بسبب نزول عفو شدید بدین پس **لا یجذبکم**
است که از حال و دیدن عبرت گیر و بقبول و فعل بقبولی اشتغال نماید و درین باب
کفایت **لا یجذبکم** بگویند کفن ضرورت نوز و اگر کفن را فراموش کرد و یا اگر فعلی که
لذت بود از افعال حاصل اندر کرد و در ده اند که عمر آن بچی بکشد و بکشد
را از قبایل عرب که بچی فرستاد بودند بدین جا بلیست و موت نکرد و درین سبب عیسی
هم مهربان است بدین سبب که ترغیب نمود و بکشد تا آن و بکشد تا آن
سبب که پس او بود و صحت و ایمان در آن باب نیست که چنانکه باقیه پنج بطور

[illegible]

[illegible]

اورده تيم ايم اي كه در اين ميان صومعه را در شهر مي يافتند
 و چون نماند روز رعيان ان يافته شد و چون به تخم و عدس كه در ان اوقات
 در آنجا بجايت صفت صلح او در دنياي شريفه باران شد **يا ايها الذين امنوا اي**
يكديهم اي از انچه شمار اخبر نموده اند **شهادة** بيلم كواي وصيت است در ان
 شمار **و انهم** چون حاضر شود **احدكم الموت** يعني از شما عدا مات كه پس
 بايد رواه نموند **حين الوقت** هنگام وصيت **امعان** دوستن **فاذعدل**
 خدا و دنان عقل و انصاف **بكم** از اقرار شمار مسلمانان **اداء** يادوني
 ديگر **من اكرم** از غير شما يعني از اهل ذمه و حالدين حكم مخصوص و كواي ذمي
 مسلمانان نموده اجماع **ان اتم** چون شمار **فرتب في الارض** سقند در
 زمين **ما عانتكم** پس بر شما **مضية الموت** كه رسد في يعني نزديك
 متذير كه حاصل سخن است كه چون در روز موت شرف نوريد و پس از وصيت
 خود و لوايه ميرزا مسلمانان يا از غراي ان اردو غراي باشد و لوايه ضرورت باشد
بكم يا منظر اين دوستن را از غير شما اند **من بعد الصلوة** پس از
 نماز **فمعيان** باشد پس گوئد حوزة محبا **ان اتم** از شك و اريضا
 در ان زمان و صون سكون اين باشد **لا شري** مبادل نيليم **ربنا** پس
 سونيد ما اينك در اريان و نياست مخي براي طمع مال است سونيد دروغ ما بگويم
ان اتم و از اقرابي و از مير خوليس ما باشد كه گوئند دروغ مخي خورم
فمعي يعني پوششم كواي را **شهادة** بيلم كواي حذار ايني كواي خدا
 دمار يا قيامت آن فرموده **ان اتم** درستي كه با انوقت كه پوششم **من ان**
 از ربه ما بگويم پس صفت صلح تخم و عدس را بعد از نماز و بعد از
 نماز بگوئد و او كه با صند مال طر فده ايم و ان سونيد را بستي بخورم و بفرموده

[illegible]

[illegible]

رضی

[illegible]

جهت اجابت سوال شما اینست که پس هرگاه کافر شود پس ازین زمان باید
از شما مانی **بسیار** می آید و عذاب کثرت عذاب که در فی جنان است
ال عذاب نکتم **احد من العاقبت** هیچ یکی را از جهانیان پس حق تعالی در
از بر ستاد و فرود سرخ و در میان ایشان تاب زین اندر و سوره از میان
ایشان میشواریان افتاد و عیسی م بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی
من الکرمین و فرمود خدایا این جوان را رحمت کردن و عقوبت نکردن
پس ضرب خست و غار گذارد و بگریست و گفت بسم الله خير الراغبین و مسند علی
نور سوره برداشت خوانی دیدند و راست برومایی بریان گریست و غار گذشت
و روغن از زمین کشید و یک سر او نمک دم او سر که بر جوانی او انواع تر که می کند
تا پنج کرده بر خوان نهاد و بر یکی ریتون و بر دویم غل و بر سوم روغن و بر چهارم
بنیر و بر پنجم قدید شمعون برخواست و گفت یا روح الله ازین طعام در نهانست
یا طعام اخره عیسی دم فرمود از زمین یکدم نبت طعامی است که حق تعالی بقدرت خود
ایجاد کرده بخورد و از خاک طلب کرده اید و شکر گویند تا نوبت نماند و گفت یا روح الله در این
و یکربانهای که موجب از دوا یقین شود پس عیسی مایه مایی بریان گفت زنده شو
بفرمان خدایا مایی فی الحال بختش و آمد بار فرمود که حال اول شود باز بهمان
حال مایی بریان شد پس حواریان از تهیدند ربانی ترسان شده از مایه
بخوردند عیسی م فرمود تا در ایشان و بیماریان و معلولان را طلبیدند
که بخورید عمار اعطاست و دیگران را بیدار است سر بر او میصدن ازین طعام
بخوردند و هیچ خبری بران جوان از آنکه بود کم نشد و هیچ فقری از آن طعام
نخوردند و آنکه نشد و هیچ بیماری نشد و الله شفا یافت پس مایه با سمان
رفت و دیگران را شفا داد و ازین مایه از آن شاول که در دنیا

مج

و صبح کرده نمان

بحرار

۱۸۸۳

از غلام امرگوشی از در بسته آمد و دو چرخ از بر تنه صفت و در دفتر الهی صفت فرمود و این است
در این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است
هویدا است بگویند تو ما نیم و تو می جگر این روی در آن غمد و آن روی در آن
چون خصایل این الوهیت نگری از این موجودات برتر است و چون این خاصیت
عبودیت شمارای از این کائنات خوار تر و بمقدار تر است چون در خود از او داشت
تو اییم اغری حاشا که بود نمیکند از این دلبری و آن دم که نشد کمال خوشی
نظری در بر دم صفت تابش از این تیری بسوی عجبانه صفتی مفراید که من این برار
خصایل شمار عالم شهادت میباشتم آنچه شما میباشند در عالمی که
سبب ترقی باشد بر در حیات است بدین نام و خوب تنزل بر کائنات جو است
دانستی این سبک را بر آن دارد که با صلاح و تکریم اعمال مشغول شده
از خضض استیفاء خطوط حیوانی بر در زده میت استیفاء باقیم روحانی
متصاعد کرد و نظم حیف باشد که عمرانی چون ایام خواب کبر را
از می تواند که خوشی که فرشته افضل در گذرد و ما استیم و نمی آید کافران
من این است از این است ایات بهیم از این است ایات یعنی قرآن
یا ظن نمیکند و بر این است بحره چون اشتقاق قمر و انقلاخ شجر و غیره است
الاکاوا نکند که هستند غنی از این است و بحره موصی اعراض کنندگان
فقد کند ایس بدستی که بدروع داشتند ای حق را و قمر از احوال
ان مقام که اندوختن سوف باشد پس او باشد که میاید بر این
یعنی ظاهر بود بر این است کاد و به جز این بود که بان استندون
استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا و وقت نزول عذاب بود بر این است مقام
ارتفاع را با یک سلم و اقتدار و شوکت ملازمان شده سینه هر الامام ع م

لوقضل الانام و طهوران از بار کافران در احوال و در وقت **هم** ارباب اندر تند و
نور استند که بوجه قاهره که **الکافرون** خدایک که در پیش از ایشان **قرن**
کر کرده که گشکان یعنی اهل زمانه که در آن عمری بود و قرن بمقدار سال است
یا بمقدار سال که غلبت اعمال مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند صفت اهل
قرن میکنند **الکافرون** چنانکه که روی را بملک کردیم که ایشان را در زمین مکان
و در مکان داریم مادران زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا اهل آن را عطا کرده
بودیم از ملک **الکافرون** آنچه شما را نداده ایم چون عمر و دار و قوت تمام است
مال را بطلبید بخدمت و **الکافرون** و فرستاده بودیم اگر آسمان یا ارباب **علیم**
مادران بر ایشان بی دریغی بکفای که محتاج بودند بدان **و جعلنا النهار و**
کردانیدیم و بیا لایب اگر بپوشید **قرن** میرفت و زبرد خدایشان
یا در فرج و منازل ایشان که توان مشرف بودند بادی بخت تصرف ایشان
بود که فرج و بابتین خودی بودند محصل کلام است که ایشان بر آن مشرف
بودند یا در بخت تصرف ممکن بودند در زمین و در رفاه است و حسب و عیش میکردند
فانکلت پس ایشان را ملک کردانیدیم **بنوهم** بکنایه از ایشان و کوه و کوه را
از ملک و قوت **و انما** و بدید اوردیم **بنوهم** از پس ملک ایشان
قرن اگر کسی دیگر درین است کفار و فریاد را نهند و فرمود بجهل که در اخبار
اورد است که نظریں حارث و فضل بن خویله و ابن امیه مخدومی بنجد مرید عالم
صلح آمدند و گفتند ای محمد بن عبدالمطلب تو ایم آورد تا وقتی که چهار فرشته تمام
نوشته از آسمان بیاورند و کسی دست در این کتاب نهد خدا او را آتش دهد اوردیم
اورد خبر این مکتوب من معنی مندرج باشد که کمال ادبی است **و انما**
کافرون و اگر فرستیم بر تو کتابی که نوشته **بنوهم** در روزی که **بنوهم**

۱۰۰۰

مقرر

روفا

七

برشته خود شبستان در نزول ان کتاب بر همان مرتفع شود **تعالی**
الذین یقرءون بر این خوانند گفت آنها که کافرانند **ان** این است این چه آورده
 ما **الذین یقرءون** بر این خوانند گفت آنها که کافرانند **ان** این است این چه آورده
 بقرآن **علیه السلام** بر محمد فرشته که با ما بود این معجز است **و یقرءون**
لکما و اگر در فرستم فرشته **لقد** بر این حکم که در میان است
 چیست این برین جاری شده که اگر محافیه بیند فرشته را ضایح طلب کرده اند
 بلکه این لازم بود **ثم لا ینظرون** پس مهلت داده بودند بعد از نزول نیک
 چشم زدن و چون شرکان میگفتند که چرا فرشته رسالت با نمی آید چون ای سلم
 فرمود **و جعلنا ملکا** و اگر ما کردیم رسول فرشته را **فجعلناه** **علیه السلام**
 کردیم او را مثل بصورت مردی چنانچه حریص را بصورت و صفت الجانی
 مثل میاریم و این صورت بخت است که قوت بشری بدین ملک صورت
 اصلی است و ظاهر میکند مگر خجسته را اینها هم قوت می آید و این توانند
 خود پس چون ما فرشته را بصورت بشری فرستیم **و لیسنا** و هر چه در این
 حال پوشیده کردیم **علیهم السلام** بر این **ما یلبسون** آنچه بر خود پوشیده کرده اند
 امروز معنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند و از الوقت نیز طعنه
 زبان خوانند گفت ما هذا **الدلیل** شکم پس بی میباید عجز ما را از قول کافران
 تا اخبار ملال بر خاطر عاظر اخفرت نشینند و میکنند **و لقد استخفوا** و هر چه
 کذب نموده و انوس کرده **بسر** به عجز این آورده اند **فما یلبسون** **علیه السلام**
 پس فرمود است **بالذین یقرءون** **سبحوا** یا انا که سوخت کرده اند **فهم** از رسول علی السلام
 استخف آورده اند **ما کانوا** به عجز او آنچه بودند که بدان **استخفوا** استخف میکنند
 و آن جز از عجز است **علیهم السلام** ای بود که بدان **ان** **لقد** **علیه السلام**

ما واصل کنیم که روزی ترا در جنت خود نویی لایزال از من و دوستی
روحانی منی حق بجای فرمود که هر شب در جنت اشغال دارد از آن
خداست اگر خواهد پیغمبر خود را حیدر آن مال بدید که تو درین جنت خود
قل غیر الله یقول یا غیر خدا ترا اخذ و یتا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا
دوست بگیرم **فاطر السموات و الارض** خدا که پدید آورنده آسمانها و زمینهاست
ربو لظیم او بخوراند خلق را یعنی روزی میدهد **ولا یطعم** و
روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج اند
قال الله تعالی ما ازینهم من رزق و ما ازین ان لظعون ان الله
هم المبرق و القوة المتین **قل انی امرت** بگوید رستی که من مأمور
شدم **ان اکون اول من اسلم** بآنکه با منم اول که گردن نهاده خود را برای الله
بنی ساقی باشد در دین **ولا یؤمن من السکین** و مرا بگوید که مناسی از آن که در آن
وقل انی احب بگوید رستی که من بگیرم **ان عصیت لی** اگر عاصی شوم در هر دو کار
خود و غیر او راستم **عذابی عظیم** از عذاب او رزق که قیامت است **من عذابی**
هر که بگوید اند عذاب را **عذابی** از او بگوید و در آن روز رزق که من بگویم
بخششش فرموده است **و ذلک و این بخشش خدا العزیز المتین** شکماری بود است
وان میسک الله اگر رسا نه خدا بتو یقین سختی چون مقدر من **فلا کاف** و بسط
باز دارندت **انرا الله یوکلاد** و اگر رسا ندی تو بخیر منی چون مناد است
فوق کل شی پس او بر همه چیز ازینها **قدیر** تواناست **مربوب العباد** و او است
قدیر کننده فوق **مبادیم** غایت برتر کان خود و قیامت نه بیکان است بلکه تصویر
کننده اسعاده غایت است بعد از آن و همه بر همه مخلوقات **مربوب العباد** و او است
محکم کار و در هر روز **الحمد** و انما یجایا احوال بندگان نفیست که سفید از دلش
سکفته

گفته ای محمد بن ابی انعم که کثیر الصدقین اند و از اصحاب خود و علمای انصاری
رسیده ایم و صفت این دو کسست خود دیده اند و همه اظهار کردند که این کس
عالمی که گویای رسالت است بحقیقت کتاب نبی و هدایت اند که **قل یس**
بگوید و در این نشان که هر کس است **انکه شهادت** بر کثرت رجوعت کوایی و بی
کسبت که کثرت در همه کواهی **قل الله** که خود از کس است از صیبه شهادت
دارد و کاه است **یس** میان میان میان شهادت یعنی کواهی حقیقت من و طلال
شهادت است **و حق** و وحی کرده اند **الی من یز القرآن** این قرآن الله که به
تا شما را بهیم که یقرآن و در درویش است نبرست اما اتفاق کرده با حدی
الصدقین **یس** و در کواهی از کس که هر اقرآن بدو رسد از عجم و عرب و من
و انسی امام معانی روح گفت که هر که قرآن بدو رسد حضرت پیغمبر صلعم تزییر
او است و از انجاست که هر کس قرآن روح فرود که من بلیف القرآن نگاهار است
محمد صلی الله علیه و آله **یس** ای شما را بد **شهادت** که گواهی میدهد **ایح الله**
انکه خدا را شهادت **ایح** خدایان دیگر یعنی بیان **قل لا اله الا الله** که گواهی
بازی گواهی خدایم **یس** **قل لا اله الا الله** که گواهی میکند که او الله واحد خداست
لکانه و من بر او شهادت می دهم **و انشی ربنا** و بدو کسستی که بنوازم **عما لشکون**
از انچه گویای تربیک سوارید از انضمام و غیر آن **الذین یقینون** **اننا** که داریم
ایش بر کتاب **یس** مستی باشد اول خدا را بخند و صفی که بدو رسد و نبرست
عالمین بخواند مستی باشد **انما** سیران خود را بخند و صفی این مراد
مرفعی و دینی است آورده اند که خادق رضی الله عنده بنی السلام برسد که
موند شما حضرت اسلم را صلعم که خدا از ان خبر میداد که محی حضرت فرزند است
بر او و بدو رسد **یس** که رضی الله عنده که من رسالت پیغمبر صلعم متقیان نرم

از آنکه نصیحت است خیر و این صراحتی تو نیست در التماس عاوان را معلوم می دانیم
که از این جهت عزم بر خیر فرمود که خداوند تعالی تو را در اندامی عظیمه الله
فقد نصرت و قد نصرت الذین خسروا انما نکرنا لکما نشدند **النفس** و تقسیم
خود را در شرکان و در یک کتاب **فمن یؤمن** پس ایشان ایمان نمی آورند و
اظهار و کتب است حکایت **الفری** از کسی که گفته اند بر سر و علی الله که
خداوند در نوع را با نکر ملائکه و خیر آن وی اند و میان ما را از دیگران و تفسیر حوائج
بود و **کذب** یا **یا یات** یا آنکه گفته اند آیات او را که قرأت و از برای
سبح و تحمید و کبریا نام نیست **ان لا یفعل الا ما یوکلون** بگویند که استکار شوند که کمال
یعنی کار آن **و یوم یخسرهم** و یاد کنی روزیکه خیر کنیم **جمعاً** همه ایشان را عباد محمودان
ثم یقول پس گویم از روی تو بخ **الذین اشکروا** از آنکه شکر او کردند **و یوم یخسرهم**
کجا شد خدا این شاکر که نکرند امیر ختمند **الذین کتبتم** از آنرا که گمان می بردند
شما را انقضاء خواهد کرد **و تم یفهم** پس نباشد مغدرات ایشان **قالوا** و اگر بگویند
گویند **والله ربنا** بخدا که روزگار ما نیست **ما کنشکین** که ما نبودیم شرک از شرکان
و در روح گویند گمان و در آن باید که شرکان چون در قیامت بدو کرامات
و علوم مقامات اعلی و جید بکنند بعضی بعضی را گویند یا بنده یا اله یا شرک کنیم یا نه
خات یا هم پس گویند خود را در جزای که شرک بودیم حق بجانب بر و منهای ایشان شد
یا حواج ایشان که فرائضی که ای دهند **انظر** **کف** که چگونه در روح میگویند
علی **التقسیم** تقسیمها بود بقی شرک از آن **و من یفهم** و من کتب از ایشان
کالاول **الفری** از آنکه گفته اند از شرک که خدا را انقضاست که از بوی
سفیان و ولید و عتبه و شیب و ابی بن صلف و برادرش با جمعی دیگر در وضعی که
از محمد الحارثی و جمعی دیگر از صحابه قرآن خواندن حضرت سالت صلعم

بل بیضا است که ایشان میگویند که چون بیضا بودند و منی باز نماند بر میان
کند و خواهند بود و این امر را در حدیثی که در این کتاب مذکور شده است
مراثی نرا **ماکان تخفون** ایچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی **این قیاس**
بیشتر از این در دنیا چون امروز بشهادت حوارج بدینانی که از ایشان
اعتقاد میکنند و تمامی رجوع پیدا دارند و **و در حدیثی که در این کتاب مذکور**
گردد است بدینا **لقد ادوا** از اینها باز کردند **لی شیعته** لجوی آن چه میگفتی
گردد شده اند از آن یعنی شکر و عصیان **و انهم الحادون** و بدست
که ایشان دروغ گویند و در عکس ایمان و چون این است و در حدیثی که
بر کافران خوانده شد صحبت و نشر را نکردند **و قالوا** گفتند **ای سبت**
زندگان **الاحیاء الدنیا** مگر زنده ما دنیا و ما نحن و ما نستمع **معمول** بر این سخن
از قبور و موتی و اگر سببی **توادقوا** چون باز دارند کار از آن **علی**
رحم خدای یا در وقت عرض **قال** گوید خدا **ای سبت** ای سبت
و غیب و است و است **قالا** ایلی گویند **علی** در دنیا حتی برود کار ما یعنی قرار نهند
مگر گویند **قال** گوید خدا **و ذوقوا العذاب** کسی خشنید عذاب را **ما کتم** گفتند
با آنچه بودند که کافر شدند یعنی عذاب کشید بسبب کفر **و حشره** حشره **الدین** بدینستی که زمانها کردند
انها که **لولا** بگفتند **و الله** دیدن خدا را یا با و در کفر و ایمان و عذاب
را العذاب از مرگ **حتى اذا جاءهم** عذاب تا چون نباید بدینان قناعت **و غیر** نماند
قالا یا حشره تا گویند ای حشره و ایشان **علی** بر او کفر و تقصیر کردیم **فیسف** در حواریه
دینا و **هم** محزون و ایشان بر دارند **و از** کشتن آن خود را **علی** ظهور **هم**
بر ایشان و خود را دانست که کشتن بدینان باشند و از ایشان شک
نکردند و در عالم فرموده که چون منی از قریب بود ایستاد استقبال کنند

و الله اعلم و لكن در دعوی نیست بکذب تو میگویم **بگویم** به تحقیق ما میمانیم
 از **خبر تک** بدستی که ترا از او بمانی میگویند **و الله اعلم** بدست میگویند
 در کذب تو **فانهم** پس بدستی که ایشان **و الله اعلم** بکذب تو که ترا در حقیقت
 بدستی تو معتقد اند **و الله اعلم** و بکشی ایشان **و الله اعلم** یا **الله**
بمحمد و آل الفکر میکنند و خدا را از روی عناد پس از برای تسبیح حضرت
 بنفر مابد و **و الله اعلم** بدستی که کذب کرده اند **و الله اعلم** بنفر از ایشان
فصرو پس ایشان سببانی کردند **و الله اعلم** بر آنچه ایشان از کذب میگویند
و الله و آل و بر آنچه رخ بدیشان رسانیدند **و الله اعلم** تا وقتی که بدیشان **و الله**
 یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران از انصاف و حکم کرده بر علیه دشمنان بر کافران
مبدل و نیست بغير دهنده **و الله اعلم** هر وعده خدا را و حکمی که در قدرت است امان فرمود
و الله و آل و بر آنچه از تو من **و الله اعلم** از خبر ستادگان ایم ایشان چهار را بدیشان
 رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غایت شده اند **و الله اعلم** یا **و الله**
کمال کبر و اگر خدایت که گران شده **و الله اعلم** روی کرد ایشان از **و الله**
 وین حق **و الله اعلم** پس اگر تو میتوانی **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 اند از غایت حرص که حضرت رسالت صلعم بر ایمان قوم منجر است بعد که هر موعده انصراف طلب
 کنند حق سبحانه نظر کرد و نماند تا باشد که بدایره مؤمنان در اینده حق سبحانه این است
 فرستاد که چون از اوضاع ایشان ملول شوی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی
 که بدست یی نقیبی در میان کنی و در ایجاد داری **و الله اعلم** یا **و الله**
 پیدا کنی و با ستمان برای **و الله اعلم** **و الله اعلم** پس باری ایستی برای
 ایشان چنانکه **و الله اعلم** اگر کسی خدا را **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 چ که در حق است **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**

نصف

七

[illegible]

از آن روی که سبب خلاص مردی است از ستم و میسر و ایستادن یعنی نزد کسی
از خفگی شکفته بر آن مملکت ایشان که خدا و رحمت و نوا خواهد بود
بلکه می بیند **این اخذ الله** اگر بگوید خدا **بسم الله** بخوانی شما را تا که توبه
و انکار کند و بنیای شما را تا که توبه
تا قسم و پوشش درو خاند **من الله عز وجل** کدام خدا نیست غیر الله که بقدرت
و کم خود **بسم الله** بیاید برای شما آنچه گرفت است
یا چگونه میگردانیم آیتها را از اسلونی یا سونی یعنی کاهی در تربیت و تربیت
سخن بر اینم دو قسمی در تذکیر و تنبیہ **تم لم یبندون** پس کافران لواحق کنند
از آن وحی را القیاد کنند **قل** **یا ایها الکفار** کافران چه نتیجه و چه کمیندا
یا ایها الکفار اگر بیاید شما عذاب خدا **یا ایها الکفار** تا که توبه کنید
یا ایها الکفار یا آشکارا که علامات حلول در زول آن ظاهر کرد و گوید توبه آن طلب
فرود آید و چهره عذاب است که در روز واقع شود و بر تقدیر **یا ایها الکفار** مع ملاک
نشوند بیان عذاب **یا ایها الکفار** مکرر و طاعان یعنی مشرکان
یا ایها الکفار و نفرستادیم میفرانرا **یا ایها الکفار** مکرر است و بندگان اهل ایمان است
یا ایها الکفار و بیم کنندگان کافران را بدو قسم **یا ایها الکفار** پس بر که ایمان آورد و اصل
و اصلاح کار خود بتقوی و طاعت **یا ایها الکفار** پس هیچ برستی این پیر از
عذاب جاودانی **یا ایها الکفار** در **یا ایها الکفار** این دو گین نشوند که توبه و توبه آن
جهان **یا ایها الکفار** و آنرا که گنبد کردند **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار**
بر **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار**
یا برون میفرستند **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار**
که در باب **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار** **یا ایها الکفار**

حاضر گردیدم تفسیر علی را راضی آوردند تا این صورت را در حین کتاب آورد آیت آمد
لَا تَقْرَأُوا لَهُمْ و مر آن از مجلس خود **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** انانرا که میخوانند **وَرَوَّاعِهِمْ**
را و ذکر او نمیکویند **بِالْعَذَابِ** **وَالَّذِينَ** پانزدهم و اشعیا نگاه یامیکند ازند ناز با برادر
و صلوات بر او **وَالَّذِينَ** می خوانند بر آن دعا و ذکر **وَالَّذِينَ** رضا خدایر او گفت صلوات
است یعنی خدا را خوانند و بس شیخ ابو یوسف بن جوری هم پرسیدند که صفت هر حجت این است
بر خواند که بدینون **بِالْعَذَابِ** و الوسخ بریدن و جبهه زار گفت الله سر او آورده که آرادت برت و دست
اول انگار او است دنیای محض کما قال الله تعالی بریدون عرض دنیا و دلتان آن
دو چیز است در زیادت و دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشی و اراض
کردن و دوم آرادت آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة و آن نیز
دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در دوزخ نشی
الفت بر روی درویشی کشادن و سوم آراوه حتی محض کما قال الله تعالی
بر دیدن وجه دلتان آن پای بر سر کوفتن نهادن است و از خود و خلق از او
گشتن **تَقَرُّوا** ما را خاخی خطاب عالم در کش **يَا دُرَّكُمْ** فتا غرق خود و دم در کش **يَا دُرَّكُمْ**
وینت بر تو **مِنْ حَسَابِهِمْ** از حساب اعمال ایشان **مِنْ شَيْءٍ** چیزی **وَالَّذِينَ**
وینت از حساب عمل تو **عَلَيْكُمْ** **مِنْ شَيْءٍ** بر ایشان از چیزی **وَالَّذِينَ** تا تو برانی ایشان بر پس
پنج وجه مر آن **فَتَكُونُ مِنْ شَيْءٍ** پس که گویاشی از ظالمان اگر برانی
وَالَّذِينَ و چنانکه پیش از تو از نموده ایم فقر را باعتبار محبتی که **وَالَّذِينَ** از مودم **وَالَّذِينَ**
يَتَّقُونَ برخی از شرافت را بر برخی از ضوفا و درین امر مقدم ساختیم ضعیفان را
بر اقویای عویص و سبقت با بیان **وَالَّذِينَ** تا بگویند بزرگان **وَالَّذِينَ** ای این
کرده اند که نیست ایمان و احسان یا تو من و دایت **مِنْ شَيْءٍ** **وَالَّذِينَ**
منت نهادن خدا بر ایشان **مِنْ شَيْءٍ** از میان **وَالَّذِينَ** **وَالَّذِينَ** ای نیست خدا

الایات تفصیل میکند آیات قرآن را در وصف طغیان و عصیان و باجی ظاهر کرده و
والتین و نار و شبنم و **والمیزین** راه کفار را یعنی حق را باطل اندر
یا باطلت که چون قریش آنحضرت صلوات الله علیه را دعوت کردند آیت اند **قل**
الهی سمیت بگو برستی که رانی کرده اند **ان الله الذین** از آن که میترسند آید
نما **توتون** بر سیدی **وون** بدون خدا یعنی بتاثر آنکه از روی شما است
که برستش ایشان غایم **قل لا اشیء** بگو من پروردی نمی کنم **الکواکب** در زو و در شما
قد هلك از آبروستی که گمراه تو چون متابعت بود شما کنم **واللهم**
و نباشم من از جلد راه یا فغان آورده اند که نغزین الحارث و روس و غیره
گفته ای محمد صابر العذاب الی تحلیف و تهدید غایب آنچه از حق است
میخواهی بدارسان و پیش ازین برامترسان این آیه نازل شد که
قل الی علی بگو برستی که من بر جنتی و دلیلی روشنم **من ربی** از پروردگار
میرم که آن قرآنت و وحی یا حجت عقله یا آنچه فاصل است میان
حق و باطل **و کذبت** و شما کذب میکنید آن دلیل را **ما عندی** نیست
زودیک من **ما استجدون** آنچه شتاب میخواهند بدان یعنی عذاب **الذین** حکم
نست حکم در تعین و تاخیر عذاب **الله** مگر خدا را **الفرح** می گوید خدا
جنه و درستی را یعنی حکم کند بر کسی **و هو خیر القاصدين** و او است مترین
حکم که کان **قل ان عینی** بگو اگر آنکه بودنی نزد من **ما استجدون** آنچه
شتاب میکند بدان از عذاب **نقضی** بر آینه گذارده هستی بودی
کاری **ینی** و **بینکم** میان من و شما را پاک کرده بود می بتعجیل و بیان
ما انقطاع شده بود **والله اعلم** و خدا و التواتر است **ما استجدون** آنچه
کاران وقت عذاب کردن ایشان **و عینه** و نزدیک است **سعی**

۲۵۵

از زمین غیبی یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب القضا و اجال
 بخواهم اعمال **لَا يَخْفَى** عین آنرا **وَاللَّهُ** مکر او بس تعجیل و تاخیر عذاب است
 بکمال است و متعلق نیست او و از رسیدن الصلح مرد است که مفاعیل غیب
 هیچ چیز نیست که کسی آید از آنکه خدا بود از آن این آیت خواند که ان الله
 عینه علم البیت تا آخر و معنی آیت و مورد تعان مذکور خواهد شد **وَالْعِلْمُ**
لَا يَخْفَى و میداند خدا آنچه در دنیا بایست از نباتات و حیوانات **وَالْخَبْرُ** و آنچه در
 حور بایست از جوهر و جانوران **إِلٰهِي** یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب
 است **وَالْقَطْرُ** و قطره **وَمِنْ قَدَمِ** و قدم **بِحَرَكَةٍ** و حرکت **لَا يَخْفَى** مکر بدان خدا
 تا آنکه چند برکت از حرکت افتاد و چند برکتی بر دباقی ماند و آن برکت افتاده از حرکت
 تا نامین چند نبوده بر ثبوت در روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم و حرمت
وَالْقَدْرُ و قدر **فِي** و در **الْعِلْمِ** و عین و نفقه آن در تاریکی زمین مراد تحسین است که در زمین
 دانسته و **بِالْأَنفِ** و بآفتاب **وَبِالنَّجْمِ** و بکواکب **وَاللَّامِي** و لامی **بِجَنِّ** و بجن **مَكْرُ** و مکر **وَالْكَافِي** و کافی
 روشن گشته یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس بر چیزها
 است از جسمانیات نیز از جسم از صفت لطوبت و بویست خالی نیست و بعضی
 بر آنند که رطب اشارت بعلوم روحانیات است و یابس عبارت از عالم جسمانیات
 و غیره و در قرآن شریف **وَاللَّهُ** و الله **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر
 و خونی میگرداند **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر
 اینست که مکره توفیق را در لفظ مرکب برای خواب چه میان ایشان مشارکت
 است در زوایا احاسن و تمیز و امتیاز بدین از عمل و سرانجام از الوهت اشارت
 بگویند **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر
 پس آنرا و خدا را **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر **وَالْقَدْرُ** و قدر

در این آیه از جسم انسانی است
 و در این آیه از کواکب است

فرمودنی **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ** و باری
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّعِبَادٍ يَعْلَمُونَ پس باری اوست باری که شما را از تاریکی
 شمار ادر قیامت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ** تا باری بر عمل میگوید و خیر کردن بایست که جزا
 شمار ابر کردار شما **وَهُوَ الْقَائِمُ أَوَّلُ يَوْمٍ يُثَابِتُ** و اوست ظاهر و غالب **وَقَدْ جَاءَهُ** زیر پندگان
وَرَسُولٌ عَلَيْهِمُ الْكُتُبُ وَفِيهِمْ شُرَكَاءُ لَهُمْ و فرو میفرستاد بر شما **حَفَظَ** فرشتگان که نگه بانه اعمال شما را
 یعنی می نویسند علما را تا روز قیامت علی رؤس الاشتمال و بخوانند پس حکمت
 در ارسال حفظ آلت که بنده از فضیلت روز رستخیز اندیش نموده بر این کتاب
 معاصی دلیری کند و از بیعت خطاب قرار بکنایک علی بجا آورده که در وقت تمام
 خواندن خجل و شرمندگی کند و **مِنْهُ** اندیشی از آن روز که در روی **حَدَّثَنَا** چون
 و دلهاریش بینی **مَنْ** بد در کفنی باری در آن کوشش که اندر تا به
 نیکی پیش بینی **وَمَنْ** دهنده زمانه اعمال گویند **نَحْوَانِ** تا که در بار خویش بینی **وَأَيْنَ**
 اگر ارم الکاتبین مشرف حال زندگان خواهد بود **أَحَدُكُمْ** **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ** و باری
 او بر دارند فرشتگان بایستی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته
 اند هفت از ایشان ملائکه رحمت و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت
 روح مومن قبض کند نفیر **شُرَكَاءُ لَهُمْ** رحمت سپارد چون جان کافران بر دارد
 بملائکه عذاب **يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كُفْرُهُمْ** و این فرشتگان تعصیر نمی کنند
 و در قبض ارواح تاخیر نمایند **وَمِنْهُمْ** پس باز کرد اینده شوند مردمان بعد
 از موت **إِلَى اللَّهِ تَوَلَّيْتُمْ** بحکم و جزا خداوند خداوندان است
 و حق است یعنی درستی و راستی کار **الَّذِينَ كَفَرُوا** بدانند که مرا و راست حکم
 در آن روز که هیچ جا کسی را مجال حکم نباشد **وَهُوَ** و اوست **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ**
 شما بگفته می بین حساب شده گمان گفته اند که حق سبحانه و تعالی در و شنید گویندی

از او جان و وقت بگذرد

شمار به مطلقان خواهد کرد و چون در کثرت عدل و انصاف و بسیاری اعمال نیک
 و این دلیل کمال قدرت است **فَلَنُفِخَ فِي الصُّورِ** بگوئید که برانده شمار این **فَلَنُفِخَ**
 از تارهای بلیان یعنی ظلمت لیل و نهار و غار و بطن و از ظلمات دریا
 و تنه کی شب و حساب و تجارت مراد در ماندگی و سختی و شتاب و شتاب است **وَنُفِخَ**
 اینها اینجاست درنده خود **فَلَنُفِخَ** از روی زاری باشکارا **وَنُفِخَ** و نهایی
وَنُفِخَ و میگویند که اگر نجات بخشد ما را **وَنُفِخَ** و ازین شده و محنت **وَنُفِخَ**
وَنُفِخَ بر آن با شرم باز بشکر گویند کان بر نجات نجات **وَنُفِخَ** بگو
 ای محمد صلواتی **وَنُفِخَ** و نجات میدهد شمار از ظلمات بر دیگر **وَنُفِخَ**
وَنُفِخَ و از بر اندوی دنی که باشد **وَنُفِخَ** پس آنکه شما باز بشکر
 رجوع میکنند و بعد که کرده اید و فانی نمایند **وَنُفِخَ** اوست توانا
وَنُفِخَ بر آنکه فرستد **وَنُفِخَ** از زیر سر شما
 و چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید **وَنُفِخَ**
 یا عذاب از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند
 یا قارون که بر زمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حاکمان ظالمانند
 و من تحت ار حاکم بندگان و خدمت کاران بر محاسن من فوق کبار قوم اند
 و من تحت صفار ایشان **وَنُفِخَ** یا در آینه و شمار کرده کرده بر کردی
 بر این دوایی و تنهایی و از روی و دعا و بجای نجات **وَنُفِخَ** و نجات
 اینجا و **وَنُفِخَ** و بچنانند خدای بعضی را از شما **وَنُفِخَ** و سختی
 بعضی مراد خوف و محنت است **وَنُفِخَ** بگو که چگونه **وَنُفِخَ** میگردانم
 اینها را بوجه و وجه **وَنُفِخَ** تا باشد که این بدانند **وَنُفِخَ** و دروغ
 میدانند و اینها را **وَنُفِخَ** قوم که کفار و مشرکین و منافقان و این عذاب است

یا کتاب حق و صدیقت **فَلْيَكْفُرُوا** بگوئیم من **مَلِكُمْ** بر شما **وَلْيَكْفُرُوا** بگوئیم من **مَلِكُمْ** بر شما
 که اشتد باشد یا شمار ازین تکذیب منع کنیم یا شغف بر شما **مَلِكُمْ** بر شما
 از وعد و وعید **مَلِكُمْ** و قیامت که در وقت قرار یابد یعنی واقع شود بر علی و اهل بیت
وَلْيَكْفُرُوا و زود باشد که بداند از او **وَلْيَكْفُرُوا** و چون می گویند
وَلْيَكْفُرُوا آنکه از آن تکذیب است از حوض و گفت و گو می نماید **فَلْيَكْفُرُوا** و در
 آیه ها که قرآنست در این طعن میکند **فَلْيَكْفُرُوا** پس گردان روی
 از ایشان و نشین بالایشان **فَلْيَكْفُرُوا** و در آیه **فَلْيَكْفُرُوا**
فَلْيَكْفُرُوا در سخن دیگر غیر قرآن **وَلْيَكْفُرُوا** و اگر فراموش کرد از آن
 بر تو شیطان احواض کردن را از ایشان خطاب با تحفست
 و مراد است اند **فَلْيَكْفُرُوا** پس نشین **فَلْيَكْفُرُوا** بعد از آنکه یاد کنی سخن
 خدای را **فَلْيَكْفُرُوا** با کرده ستمکاران که وضع تکذیب و استهزای
 کند در موضع تصدیق و تو عظیم سبب نزول این آیه آن بود که بر کاه که مسلمانان
 با مشرکان نشینند ایشان حوض نمودند و در تکذیب قرآن
 و استهزا کردند با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون ببینند که
 کفار در شروع قرآن تکذیب کردند بر خیرید و از ایشان دوری جوئید
 اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طولانی خانه کعبه و قوم در مسجد
 الحرام چاره نیست و کافران نیز بپوسته در مسجد اند و عوازه شریعت
 میکنند یا قرآن یا باطل ایمان و یا می توانم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را
 نیز منع نمی توانم کرد یا انتم باشیم یا بی این آیه فرود آمد **وَلْيَكْفُرُوا**
 نیست بر آنکه **فَلْيَكْفُرُوا** بر هرگز از حوض کردن **فَلْيَكْفُرُوا** لکن شما اهل حوض
 یعنی از جرایم و انام ایشان **فَلْيَكْفُرُوا** از چیزی **فَلْيَكْفُرُوا** و لیکن بر ایشان

چون که بیدار بود ایشانرا میزد و این و مانع نمیشد از خوشی و سایر قیام با طهارت
که اینست کند از افعال و افعال ایشان **و یومنون** باشد که هرگز
ازین عمل چشم ندارند و **و یومنون** و بگذار و احوال کن از انانکه **استخفاف** کردند
و یومنون دین خود را **و یومنون** بازی و مشغولی و طرب و انوس یعنی بار دین خود را
بر این بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم کباب و هوایت الی دینی که ایشان را
میشد این دعوت میکند بآن سخت و استقامت یا عمل خود را که در موفقات
عبادت بود و این میکند **و یومنون** و در این است ایشان را **و یومنون** **و یومنون**
و میانه این سبب انکار شد و اینست **و یومنون** و میزد و ایشان را بقرآن
و یومنون تا بیکم کرده شوند بملایم و سوزند و بیکم گرفته نشوند **نفس** تا بیکم
نفس هر کس که از بیکم کرده است از بیکم **نفس** که اینست که نفس که فرشته را این **و یومنون**
و یومنون خدا را **و یومنون** دوستی که مدد تواند کرد **و یومنون** و بخواند که او را از عذاب خلاص تواند کرد
و یومنون و از خدا و آن نفس **و یومنون** بر فدای که بپشت تا خود را از عذاب بپزد
و یومنون آن خدا را **و یومنون** از او **و یومنون** آن کرده **و یومنون** **و یومنون** **و یومنون** **و یومنون**
بلا که عذاب **و یومنون** بپزد که از قبیل افعال **و یومنون** و ایشان را نه است و در دفع
و یومنون آتش بیدلی از آب جوشانیده که درون ایشان را سوزاند
و یومنون در دماغ که میگردان ایشان منفرست سازد **و یومنون**
و یومنون بخت انداختن بودند که کافر شدند **و یومنون** کجای محمد صلوات الله علیه
و یومنون ایام بر سیم مدون خدا یعنی نمی پرستیم **و یومنون** آنچه
ما را سوزاند از لطافت و در ایشان **و یومنون** و زبان نرساند از فرو
کذا بر شمس یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر **و یومنون** و ایام بگردیم **و یومنون**
ز که غلبه شد و خود یعنی بر نفع و ضرر **و یومنون** **و یومنون** **و یومنون** **و یومنون**

ع

خدای باز را بخود باز می آورد از ضلالت خلاص دارد اگر از دین
حق برگردیم یا بشد مثل **ما کان فی** مانند کسی که **استون است** برود و پادشاه
دیوان **فی الارض** در زمین بید در میان دد و راه راست بکنند **جنان**
متحرمانده نه راه می اندوزد چاره کار خود میداند **اصحاب** مراد و اهل این
و مصاحبان از روی شفقت **میخوانند** میخوانند او را **اللی** بسوی او برست
و میگویند **استان** بیابان دیوان او را بطریق خود دعوت میکند و او مستود و درین
و بازگشتن اگر اجابت شیطان میکند در ورطه ملک می افتد و اگر سخن ایمنی
بسر منزل نجات میرسد و جمیع است که بر که میزند و ثواب است که میخواند دیوان او را
از میان کاروان ربوده در بلادی خطرناک ده اندر و قان کاروان که مونسان اند
او را باراه شارع مناجاست میخوانند و دیوان فریبده او را بیا و ضلالت
میگردد و اگر کرد و خود را بکارون رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر
یاد دیوان بماند در کفر و زند قید **قتل ان** **بدری الله** بگوید رستی که دین
خدا یعنی اسلام **هو الله** دوست دین در دست و راه رست **و امرنا**
و ما را فرموده اند تا کردن نیم **رب العالمین** مراد و کار عالمیان را **و ان**
ایقوا الصلوة و دیگر بفرموده آنکه بنیاد دارند نماز را **و اتقوه** و بترسید از
خدا در احوال آن **و هو الله** و دوست آن خدای که **اللی** بسوی او **و هو الله**
جمع کرده خواهد شد در روز قیامت **و هو الله** و دوست آنکه **خلق السموات**
بیافرید آسمانها را **و الارض** و زمین را **و هو الله** برای اظهار حق و صفاست و دلایل
قدرت و وحدانیت او **و هو الله** و **و هو الله** و **و هو الله** و **و هو الله** و **و هو الله**
او خواهد او کند **و هو الله** باشد پس میباشد آخری مراد روز قیامت است
خبر است اموات و احیاء **و هو الله** **و هو الله** **و هو الله** **و هو الله** **و هو الله**

۲۲۸

در آن روز که در وقت **فی الحقیقه** در حضور آن شایسته است در روزی که در آن
 و میدان در آن بیاید **عالم الغیب** و **الشیء** و دوست یعنی خداوند غیب که عالم گشت
 است و انانیتها است که عالم گشت است **و هو العظیم** و دوست خداوند حکمت
 نور است و خسته خلائق در آنجا که برای آنکه در وجه گشت **و قال ابراهیم**
 و یاد کن برای اهل که قصد ابراهیم هم که این ن دعوی فرزند می او میکند پس
 او می آید برواقت انانیت در توحید و قصد او آنست که گفت **لا اله الا الله** و در
 آن روز که است و معنی آفرین بری رسیده است بر تقدیر گفت بر او را که ای
ابراهیم ایضا **ما انت بتارک خود ترا** شنیدی بخدای **لای اله الا الله**
 که هستی که من می بینم ترا **و هو العظیم** و گویی که مستطیع تواند **فی ضلالت بین** در
 که برای می بود **و الله** و چنانکه بدو راه نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان
و هو العظیم بنمودیم ابراهیم را **الملكوت السموات** عجایب و بر آسمانها
و هو العظیم و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و جگر
 چون سجانه ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از رزوه و شمشیر تا تحت
 انشای اثری بر روی مختلف ساخت تا استلال کند بدان بر قدرت کامله حق سبحان
و هو العظیم و تا باشد از پی گمان یا موفق بود در عالم استلالی در محال
 آورده که ترو دین گمان که باو شاه روی زمین بود و در بابل شستی و شستی در
 واقع دید که کوی از افاق طلوع نمود که در شش ماه او نور آفتاب ۶ ماه نابود گشت
 در طاعت فرج و بعد از گشت و گمان و حکام مملکت از تبعیر این واقعه بران وجه
 کردند که درین سال کودکی بولایت بابل بود و دری خسته طلوع از خلوت خانه عدم
 و بعد از صبح او بود خواهد آمد که در آن مملکت بود است او باشد و هنوز
 در این مملکت مستقر است و در آن مملکت بود است و در آن مملکت بود است

در تواریخ نام اولین است
و آخر

صحة حکایت
بت القدر و دفع
نکات مان

آنرا که در دین از ایشان موکل ساخته اند و آنکه که بخواهند بپایان نبرد و بپوشی
بازن او اینی است نمودن همان از موکلان خلوتی و دست داد و او حامل شد
بانه او شش کامه از آن بامزد و گفت که امشب آن کو در یک حم بپوشید و بپوشید
گرفت بفرمود تا بر بر حاله می موکل ساخت تا اگر بپوشید فی الحال بپوشید و بپوشید
حالا آن بود و چون برادر ابراهیم هم اثر حمل ظاهر بود از در گذشت و در کسی در القاب
نمودند تا وقتیکه برادران نزد یک سید او بی می رسید که اگر بپوشی براید و ناکامه خبر کان
نمود و در رسید فی الحال او را بکشید و معانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان ایشان
داشت در آن غاری ابراهیم را برادر و در خر قبیله نهای کالدشت و در غار بکشت
استوار کرد و از در قصد حل خبر داشت گفت ای آفرین از منی کماست کان غرو و بپوشید و بپوشید
زاد من فی الحال بر در خاکش دفن کردم و باز گشتم و از در و از او بی نوز و بر بپوشید
در آمد و دید که ابراهیم انگشتان خود می کشید از کی شیر و از در می شنید بیرون می آید
خفت شد و باز بشهر رجعت نمود و القاص چون ابراهیم هم بشیر رسید از پس ایشان
آهسته بشیر روزی چند آن می بالید که بودی زیر و بر بپوشی و بپوشی چند تن بپوشید
میشد که دیگری در سالی چون ماه لو که بار و بی دل آفر و بپوشید و بپوشید
روز تا روز چون بامزد و ساله مقابله گشتند و از غار بیرون آمد و گفتند
بفت ساله یا بشیر و ده و یا بفت و سال در غار بود و بر بپوشید و بپوشید
هم چون بزرگ شد او بی باز گفت که بشیر تو که آن روز جز مرگ او در هیچ
دادیم بپوشی رسید است در غایت خوبروی و بپوشی پس آفر از غار در آورد
و ابراهیم هم به الوی نمود آفر بپوشید بپوشید خوشش دل بر آید و بپوشید گفت
کو این را از غار بخانه آورد که بخانه است غرو در بپوشید و او بی از غار
لوا بپوشید را بر آورد و غار بپوشید بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید

و من بوند ابراهیم را و در پیشگاه پادشاه چنانچه میخواستند فریاد میزدند و میگویند که ای پادشاه
اینکه از پروردگار بپایان شد که او میخواست و عیالی بر روی زمین بدین پیش درش را گفت
چون چنانکه میخواستند از عیالی بپایان شد که او میخواست و عیالی بر روی زمین بدین پیش درش را گفت
ای پادشاه من گفت پیش پروردگار من گفتم که من پروردگار
تمام گفت پروردگار تو گفتم که من پروردگار تو گفتم که من پروردگار تو گفتم که من پروردگار تو
ای پادشاه من پرسید که خدا میفرماید که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من
که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من گفتم که من پروردگار من
بت پرست بود و هیچ پرستش نکرده و میگرداند ابراهیم را و در بجانب شهر
روان شد و در آنجا رسید پس چون شب در آمد تاریک شد **و ای کربلا**
و در پشته درستان چمن زهره و بعضی گویند شهری که نزدیک تافق مغرب
علو کرد پس بعضی که ستاره پرستان بود و با وی آورده سجده کردند
قال گفت ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من
بر غم آن قوم **قال** پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت **قال** گفت
قال دوست من دارم فرو روندگان را که زوال و انتقال
بر پروردگار عالم روان باشد پس قدری دیگر راه بر نقشه و شب چهاردم بود
طبق همین ماه بر ستاره جوان سحر فلک نمودار شد **و ای کربلا** پس چون
دید ماه **قال** بر اینده و نمانده و جمعی که ماه پرستان بودند پیش روی
سجده کردند **قال** گفت ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من
که روز مغرب تمام یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **قال** گفت
قال گفت ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من ای پادشاه من
نمودار شد **و ای کربلا** پس

[illegible]

[illegible]

نه فروغ و تعلقات فیض در خارج الفیض بقدر ذوق و اختیار و تقوی سبب حضرت سید طوسی
 صلوات فرمود که فیض هم افتاده بینی اینها اقتدار و احوال است بر روی ظاهر
 اشارت بانکه وصف و شیرت بر یکی مطلع شدیم آنچه انچه بود و سخن
 بود از اعتبار کسی که اقتدار پیغمبر در اصول جدید از آن تعلیم و از جهت
 و دروغ نیز نباشد چه سبب است او ناسخ شد از این است فیض
 می کن اخلاق و مکارم او صاف خواهد بود و از او صاف است و در احوال
 و صیغه هر چه با هم ایشان متفرق بودند نزد او تنها مجتمع پس از همه انضام و
 اکل باشد **ب** هر چه بخوان جهان داده اند **ق** قسم تو نیکو توان داد و داده اند
 هر چه نیاز دارند بران دبران **ج** جمله بر هست زیادت از آن **قل** **ب** هر چه
 محمد با کافران **لا اله الا الله** پیغمبر از شما **عظیم** بر حاکم رسانید
 از خدا **اجرا** نزدی پیامد پیش از من پیغمبری از است خود مردود و بعیت
 نطلبید **ه** **ان** نیست این تبلیغ من **لا اله الا الله** **عظیم** بر عالمی از
و الله و الله و تعظیم نزد بد و بد و ان حدیث **عظیم** **عظیم** **عظیم**
 او باشد و در کشف الاسرار گوید حدیث از شناخت شناخت حق شناختن
 او باشد از ی قدیم با حدوث چه نسبت و خاک و آب **عظیم**
 چه مناسبت بر یکی را از شناخت الهی سوال کردند و فرمود که کل خطیبا
 نبوی خلاف **الکتاب** هر چه بر آن بر هم نهاده دست عقل و حسن و هم **عظیم**
 سنگ بطلان و در میان انداخت **عظیم** و حضرت حقایق ساسی خلقت طلال کار با فیض الهی
 در سطح رباعیات فرموده اند که سوزن و ادراک می سبحان اعتبار است ذات و فرمود
 از تمیضات **عظیم** و صفات متع است مرعیه سبحانه را بر یک **عظیم**
 نیست بحاجت **عظیم** و در ادراک می **عظیم** **عظیم** **عظیم**

و این جواب است که آن فرستاده تو بر تو را **بسم الله الرحمن الرحیم** می پندارم و می گوید
این را تا می رسد **در این کتاب** در باب اول و حرفات خود را می بینند شرح بود
ابو الحکیم قدس روح در حکمه قل السلام قدس سره فرمود که این کتاب و این
نقطه از آنفس شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل السلام یعنی او داد
شده در هم و غیر او را فرو کرد و از شیخ سبلی منقولست بعضی از اصحاب است که
که عیسی علیه السلام در این کتاب **چون تفرقه دست حاصل** در همه احوال
کمال زهد و **و این کتاب** و این قرآن کتاب است که **فرموده** فرستادیم او را
بسیار فایده و بابرکت **مفسر** و باور دارنده **کتاب** این کتاب است از وی
بوده است **و این کتاب** و تا به این کتاب و حفظ تا به خود تا به این کتاب
که را **و این کتاب** و هر که کرد اگر که است یعنی مجموع اهل شرق و غرب از قری
جمع قریه باشد و از قری گرفته اند که می جمع است پس هر جا که جمع باشد
و در این قریه توان گفت و که را ام الفری گفت بجهت آنکه تمام رین را از تحت او ملاحظه
کرده اند **و این کتاب** است و جمیع ایشان در وقت حج **و این کتاب**
ایمان رده اند **و این کتاب** ایمان آورده اند **و این کتاب** است و هر چه در آن
خون عاقبت است و خوف است بر و تفکر در آن که نجات است به این کتاب و قرآن
و **و این کتاب** و این کتاب یکدیگر **و این کتاب** و این کتاب
نشان ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که سلمه از این کتاب و عیسی و عیسی
کردند و حضرت سرت را صلی الله علیه و سلم از سبب عیسی در روضه ایشان علیه السلام
خطاب بود و حضرت غفر است **و این کتاب** و این کتاب
مستعار است از آنکس که اقرار کند و بر سر است **و این کتاب**
و گفت که سیراوی **و این کتاب** و این کتاب

وزیر ابوی نام **دولت** است که در زمان شاهان پیشین در خدمت و خدمت و در یار و در خدمت
کما خلقناکم یا که شمار از دیده بودیم **اول مره** نخستین بار در ترحم مادر سپید
 یا برست **فترکتکم** و بگذاشتند **ما فوئدکم** آنچه عطا داده بودیم شمار را در دنیا
 یعنی آنچه بدان می نماند و بر دیگران بسبب آن مغایرت میکردند و بدین شکی نبود
طهرتکم در لباس خود میپوش فرستادند و با خود برداشته آوردید **و انزلکم منکم**
 و می رسم باشما **انکم** میگویند شفیعیان شمار **الذین از علیهم** اما که گمان می برد
 از روی جهالت **انهم** فکر میکرد رستی که ایشان در تربیت شمار **کان سر**
 خداوند **تقطعت** بر رستی که برده شده **سینکم** پیوند شما و حفظ تعجب خواهند
 یعنی مقطع گشت آنچه میان شما بود از وصیت و مودت **و انزلکم**
 از شما **انکم** میگویند که گمان می بردند که همان شفیعیان مانند
ان الله فانی الخ بد رستی که خدا شکافنده تخم است تا روی ناست
و انشوی و کفاده دانه است تا نهال ارکان براید **سینکم** بیرون
 می آرد زنده یعنی نبات را که سو و نما حیات دارد **و انزلکم** از خدا که تخم
 و دانه است یا بیرون می آرد و له را از لطفه و طرح را از بریه و موی را
 از کاف و عاقل را از جاهل **و انزلکم** و بیرون آورده مرده است چون
 تخم یا لطفه یا میوه **و انزلکم** از زنده که نبات و آدمی **و انزلکم** این زنده
 زنده و میراننده الله است **فانی** میگویند پس گمان کرد اندیشه می شود از او
فانی شکافنده نمود صبح است از طمت شرب یعنی تاریکی بر دور و
 آورد **و انزلکم** و زنده است **و انزلکم** از آسمان خصل تا از تنبت
 بر آب **و انزلکم** و از سخت اقیاب و آبهاست **و انزلکم**
 شمای می آید از در آفاق و سایر استواری و از آفاق و استواری

سعدی

七

آنکه مفصل میگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند
 یعنی کای که از زمین رسیده است و بیخ و شاخ پیدا کرده است **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 می آید از زمین کایه سبز **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
التخل و بیرون می آید از میان **من ظلمها** از شکوفه و غنچه و میوه **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 شناخت **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
و خطبات و دیگر بیرون آید **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 و بیرون آوردیم باب باران درخت زیتون را **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
و خطبات در حالی که آن درختان بعضی بعضی مانند اند در برگ **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 و نه مانند یکدیگر در طعم میوه و بعضی لغایت ترن میباشند و بر سینه خست
 و بعضی ترش و شیرین **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 بیرون می آید در خود را بغایت خور و میوه **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 بختی او که چگونه شکلی و مره و فعی و لذتی دروید می آید **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 که در میان یاد کردیم **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 برای گروهی که کردند **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 اندیشی محوسی که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بر غم خود **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
و خطبات این دیوان را یعنی گفتند که شیطان شرکست خدا نیست
 هر چه خیر است خدای افرید و او را نیرد آن میگویند و هر چه شر است شیطان
 خلق میکند و او را از من میخوانند **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 شیطان که شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان حقوق را میست یک خلق
 میگویند **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**
 چون عریضی نام **و این را در هر روز از هر جا که باشد بخواند**

پس هر دو حق بر او است **و** بقدری که میسر می آید بر شما **و** سزاوارتی که نشانی
 اعمال شما کنم و بران شما را بخوانم بر من بهی سبب است **و** این است **و** این است
 و شوق این تشریف که در آیتها را گذارسته یاد کردیم **و** در کمال
 میگردانم آیتها را قرآن را از خوف خدا و در وعده بوعید ما من سنان سلسله شوند
و این است که میگردانم این که که تو **و** خوانده و تعلیم کرده از دیگری زخم کفایت
 قرآنی آن بود که محمد صلعم از خود لیس که در وعده بود و در سبب زخم
 بعیم میگرد و میگوید که خدا من و می میکند حق سبحا میفرماید که ما تشریف است
 میگویم تا بگویند که تو از شریعی بعیم گرفت راک این نوع کلام تشریف
 بشریت **و** دیگر تشریف آنست که بیان میگویم قرآن را **و** این است
 برای گروهی که میدانند که این کلام خداست نقلت که در کلی که کفایت
 انحضرت را صلعم برین اباد دعوت میگردند این آینه نازل شد **و** این است
و این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 تو یعنی طریقه توحید بر الله **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
و این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 میباید **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 ح هر که شکر کنی فی او رد می **و** این است **و** این است **و** این است
و این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 بار که اشته نیست آورده اند که چون این آیه بتو باز گذارسته نیست **و** این است
 من دون این حصص بهمین مآل شد **و** این است **و** این است **و** این است
 در کلام ما بر خدای که بعضی کلمات را میگویم **و** این است **و** این است
و این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است **و** این است
 این است

بوکیل

[illegible]

سوگند ان ایشان **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 میکنند **سبحان الله** این آیت ایمان را در اند بران **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 که آیتها یعنی نشانیها و نبوت که معجزات است **سبحان الله** نزدیکی است از انچه طلسم است
 آنچه اران خوانند قادر است **سبحان الله** و چه چیز دانا کرد و انچه در شکی را ای محسن
 با آنچه از کلام ان صادر کرد و **سبحان الله** از انچه طلسم است
 بیاید بدیشان و نشانه کنند **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
سبحان الله که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است و وید ان نشانی
 از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند ایمان نیارند و انچه ایمان نیارند
 با آنچه آیات ظاهر شد **سبحان الله** نخستین را چون شوق و غیر ان **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 فی طغیان **سبحان الله** تا در میرای خود مرگشده مروند و انچه **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
سبحان الله بسوی این کاوان فرستگاه از انچه طلسم است میگویند و انچه **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 الالهیه **سبحان الله** و اگر سجن میکنند با ایشان مروگان حاکم امر است
 اندیشه فی الحال حق گفتن و چیزی از کسی حکم در خواستن میکنند فاتو با آنها **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 میگویم برای ایشان **سبحان الله** همه چیز را که در دنیا است **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 بروعدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت نباهی صلعم **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 که ایمان می آرند **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است و لیکن بیشتر کفار
 میدانند که اگر معجزات ایشان نمایند ایمان بخوانند آورد و **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 که ترا ای محمد دشمنان هستند **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 و سنی **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است
 که مثل شیطان بود و انچه از رحمت **سبحان الله** که کلامی است از ان نشانی از انچه طلسم است

السحر
 و ان من

عظیم

سحر

عظیم

[illegible]

و در هر صفتی از این صفتها که در این کتاب مذکور است
 و بخوبی از آنچه یاد کرده اند نام خود را بیاورند
 لم تترك التسمية بالخواه بعد او خواه چه باشد و ایام ما که
 رخ بخلاف این میگوید که در میان حلال است از این جهت که
 امام ابوحنیفه فرقی میکنند میان عدو لیسان که ترک نشود و کرم و حرام
 است و الا حلال **فما تسمى به** و بدست کسی که در خوردن او فتنه است
ان التسمية و بدست کسی که در یوان **بما تسمى به** و سوتی میکند
 بدوستان خود و از کافران **لما تسمى به** که در خصوصیت کند که در حدیث
 میکند میجوید و آنچه خدا گشته میکند از **دين الله** از شایع
 مومنان فرمان برداری کنید ایش نژاد و بدست خدا آنچه حرام است و
لم تترك بدست کسی که شما شتر کان باشد زیرا که ترک فرمان خدا و
 برداری غیر او شرک است **او من كان** ایای آنس که بود و در حدیث
 یا ضلالت **فما تسمى به** پس زنده کردیم او را با سلام یا بعلم یا بیدایت
جعلنا له و دادیم مرا و را اموری از حج و بر این تائید کند میان
بما تسمى به میرو و بان نوزی **بما تسمى به** در میان مردمان بر راه راست پس از این
 باشد یعنی نباشد **بما تسمى به** مانند کسی که صفت او است **بما تسمى به** در تائید
 وجهات و چون ابو جهم ماند **بما تسمى به** نیت **بما تسمى به** بیرون آیند از این
 همچنان آراسته اند ایام نژاد و دل مومنان **بما تسمى به** بی نیت و راه
 اند با کاران **بما تسمى به** آنچه میکند از عبادت نظام و عبادت
 آئینه در شان حرمه رض و **بما تسمى به** در شان حرمه رض و **بما تسمى به** در شان حرمه رض
 روی جهات و در آن نیت **بما تسمى به** در شان حرمه رض و **بما تسمى به** در شان حرمه رض

ع

این باز از دنیا چه روغن روغن بر من بفرست که من با آن بپوشانم اندک دور
موسس هر که باید و این غیر صلح سوال کن بگویند بر آنست بر سر و کمان
و اشال آن **و ما یملکون** و میگردانیم این کاخران **و ما یملکون** هر که نقش نهاد بر خود
و بال مکرال بر راجبت بدیشان **و ما یملکون** و نمیدانند بپیدان که در عالم
مکر صاحب او میرسد و لا محقق اندرستی الایام آورده اند لا ابو جمل و تسبیح
او میگفتند و ما بانی عبد مناف و در پیشانی که دایره خورشید و در پیشانی
که میگویند در میان ما پیمبر است که بدو وحی آید را صی مشیتیم تا با وحی فیضی
آید چنانچه بر نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد **و اذ اوحی الیه**
و چون باید که قریس ایتی از قرآن یا معجود در نبات نبوت است امر الزمان
قالوا من فوین گویند ایمان می آید باین آیه یا معجود **حق تعالی** تا او حق تعالی
ما را **ما اوحی** باینچه داده شد **و رسل الله** سیمان خدا را یعنی
وحی و کتاب باز و آید چنانکه بدیشان فروزد ای ایام نبی که بر او و از
رسول الله حضرت پیمبر است صلح چنانچه در آیه تا ایاها الرسل علیها
هنوت و این بر سبیل عظیم باشد در شرح توفیق آورده که حق تعالی
شما را باینباری جمع کرد و ایاها الرسل خطاب برود **مصرع** هر چه جوان
هم دارند ترتیب داری در تبیان آورده که دل و سینه را با حضرت پیمبر است
صلح گفت اگر نبوت حق است من از تو بان سزاوارترم جهت آنکه از تو اکبرم
و بال از تو سبترم حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و بال نیست بفضیل و کمال است
لعلکم اعلم حجت محمد باینکه او را نبوت است آنجا که سینه پیمبر بر او خورشید را
و ما یملکون و میگردانیم این کاخران **و ما یملکون** هر که نقش نهاد بر خود
و بال مکرال بر راجبت بدیشان **و ما یملکون** و نمیدانند بپیدان که در عالم
مکر صاحب او میرسد و لا محقق اندرستی الایام آورده اند لا ابو جمل و تسبیح
او میگفتند و ما بانی عبد مناف و در پیشانی که دایره خورشید و در پیشانی
که میگویند در میان ما پیمبر است که بدو وحی آید را صی مشیتیم تا با وحی فیضی
آید چنانچه بر نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد **و اذ اوحی الیه**

بر او نمودند و متعجب شدند از آنکه در میان خود و او
فریادی برخیزد و فرمود که ای متعجبان اینست که در میان
ویران و میانرا بکنایه میخوانند و او در میان و در میان
و **و لیکن** و دیگر میگردد که الهی باستمع رسیدیم **احلنا الله فی رحمتک**
بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مرا و بر این سخن است از قبور یسعی
میخواست شدیم که از احوال یا چه خواهد بود **قال** گوید خدا **المتقین**
و تشریف است از انگاه شما **قال** در حقی که شما جاوید باد
آتش **قال** **الله** که این پنج اید خدا که شمار از آتش بر مهری قرار
الب رستی که پروردگار تو **حکیم** خداوند حکمت است در آن
کنند با حق و انیس **علیم** و داناست با اعمال و احوال ایشان **و الله**
فرو میگذاریم کفار حق و انیس را **انزلنا بعض النملین** بسط میکردیم
از طایفه بر بعضی در دنیا و اوی گذاریم بر حق را بر سرخی و کینه و کینه
فرمود که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه و تعالی فرمود که در این
دشمنان خود را بدشمنان خود و بذات نراید و گستان خود در شهر است
که تو تبه در آخر خواهد بود یعنی طاعت حق و انیس با هم گذاریم و او اندک
یک نغمی بدیوان نمیدانند رسید و این صورت واقع میشود **و الله**
میکشود با نجات آن کتب میکند از معاصی و منایای بزرگ حق تعالی حقا
میکند از روی تو **قال** که **بالمعشر** که **الله** میگوید که در میان
یا **بالمعشر** یا شما نیامده یعنی اند **بالمعشر** **بالمعشر**
خوار او میان نبود تا چون انیس را با حق **بالمعشر** **بالمعشر**
و لغت اندک حق در یک بدست بود و ظهور اندک در سل حق را اندر
و **بالمعشر** **بالمعشر** **بالمعشر** **بالمعشر**

ع

[illegible]

[illegible]

قربانی جهان **یا وکیل** نام خداست روح آن ملک جهانمندان را
میگرداند **افترا علیا** و درینها اگر کسی از امر الهی بر خدا **بهر** و در
که خدا جبر دهد این را **ما کما نوا** سبب آنکه بود **بقره** که افترا میکند
ناتی بطون آنچه در شکها **یا اناس** این چهار باست یعنی در شکم بیره و
از یکجا **ناتی پاک** و حلال **لک** مردان مارا و **حرام** که در دست نیست
علی و اینها **یا اناس** ماکرینند متولد شود **وان** مکر نیست و اگر کسی در کار
مرد متولد شود **یا اناس** این به معنی آنکه و مرد در خوردن **یا اناس**
باشند **یا اناس** زود باشد که یاد آن **یا اناس** موصوف الی را که در
در حکم و کلیل **یا اناس** بد رستی که خدا حکم است و رایحه حلال و حرام میکند
است به صلاح **یا اناس** در حل و حرمت **یا اناس** بد رستی زبان کرد و ناما که **یا اناس**
اولاد **یا اناس** فردان خود را **یا اناس** از روی فی حرویی **یا اناس** در عالم
که در مع و بعضی دیگران از غرب و قرآن خود را زنده در که **یا اناس**
در **یا اناس** یا پیری افتد چهل و غارت در قبایل عرب بوده **یا اناس**
و قتل و مباح عروسی مباحی میفهمد که اینان قتل اولاد میکردند در روی
یا اناس **یا اناس** و حرام سخت آنکه روزی داده الی را خدا **یا اناس**
بجای و سواب و غیر آن **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**
بد رستی که کم شده **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**
یا **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**
بیراده **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**
و برین آمده و بخت و بخت **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**
توالت آمده باشند و عمر و معومات **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس** **یا اناس**

رج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن چهار پالیت که آوار برداشته شده **برای عده** بوقت
 کشین او یعنی آنچه به نام خدا گشته باشد از آنست گفت زیرا که بزرگواران
 میگویند **مَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** در مانده شود **مَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي**
 بر بچاره قبل خود **مَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و نه از حد گذشته در خود و آن زیادست از
 ضرورت **فَالْأَمْرُ بِبِجَارِكِي** بدستی که پروردگار تو از کار است مواخذت
 آنرا که بصورت از محرمات تناول کند **رَحِمَهُ** مر با نیت که بچارگان
 را در آن رحمت و **وَيَذَرُكَ اللَّهُ فِي مَرَلِهِ** و مر آن که
حَرَامًا حرام کردیم **مَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** جانور که ناخن دارد چون سگ
 و طیور و گفته اند مرصه متفاد و سم دارد و درین داخل است و در
 او **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 بهیما که در درون ایشان بود چون گاو و بیه و غیر آن **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي**
 برداشته بودی **مَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** پست ارا ایشان یعنی جفیه بود و بر پست و هوس
 ایشان در درون و **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 ایشان **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 و معجز و استخوان **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 بهود و آنرا **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 در خبر دادن همه چیز **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 چه که من نوجی کردم **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 بنیایش بسیار است که بهت میدی **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود
 مسکینه **وَمَنْ شَرَّ بَشَرٍ مَرَلَهُ بِبِجَارِكِي** و مر آن که مرادشته است و شسته و مرغ و لبط که برایش از حرام بود

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

زمین

باید که بناسد **در سینه او** از طبع او می آید و اول نشانی
از رسیدن پیام الهی و از آمدن فرشتی که این کتاب بر تو فرود آمده
نشانی باید که کنی بدان کافر از **فرموده** **قوانیدی** میروا و بی **لحم**
آتش پیروی کنید ای مخلصان **ما انزلناکم** انحریرا که فرستاده اند شما را
من رحمتکم از رحمت پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشتن او
امر و نواهی **ما یحیی و ما یمیت** پیروی کنید **در تمیز** کتاب خدا تعالی **اولی**
دوستان را از ادا مقام آنکه کفالت را دوست میگزیند یا ساطعین
و این که خلق را در کلامی می افکند **قطیلا** **ما نذکرکم** اندک نیندیشید و قس که بیست
غیر حق میکنند **ما یحیی و ما یمیت** و بسید از ابل و یها و شبهه از لغات و فحاشیه ها
ما نذکرکم حکم کردیم هلاک کردن ایشان **فما کان** پس باید بابل آن
و قریه **ما یحیی و ما یمیت** در مقام شبانه قوم لوط علم **اولی**
فرود آید عقیبت بایشان بودند ایشان **ما یحیی و ما یمیت** در تیم رور و حق
قوم شعیب علم مخصوص این دو وقت که است که رمان است و است
آنکه و تصور قوم عذاب درین نیست پس بلیه غیر از صبر و استقامت
نفت غیر ترس و خیر و لذت **ما یحیی و ما یمیت** پس نبود **ما یحیی و ما یمیت** در خواست ایشان
ما یحیی و ما یمیت که آید بدین **ما یحیی و ما یمیت** عذاب **ما یحیی و ما یمیت** مراد از نصرت
ما یحیی و ما یمیت بدستی که بودیم **ما یحیی و ما یمیت** استکاران بر نفس خود که گذشت مسل
کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منظره ایشان که اعتراف نمایند بگناه خود
و منظره ایشان که اعتراف بگناه سبب ملاصق باشد از عذاب حال که نزل
عذاب در نزع **ما یحیی و ما یمیت** در وقت نزل عذاب بود و استغفار غیب
ما یحیی و ما یمیت در وقت نزل عذاب بود و استغفار غیب **ما یحیی و ما یمیت** در وقت نزل عذاب بود و استغفار غیب

[illegible]

استیم یکدیگر را در حق و وضع میسرند که در این موضع تصدیق **بطلان**
و درستی که ما میگویم شمار ای او همانست که در زمین است
و در مع و گفته اند خطاب با اولیاست است میگوید شمار است شاهد و آدم در زمین
تا سیر کند بشام و زمین در باستان و زمستان **و جعلناکم** و افر
شما **شما** و زمین **شما** اسباب زندگانی از یکجاست و زمین از آت و
انچه سبب محبت است **طیلا** **تفکرون** اندک باشد که با وجود زمین
بچین معنی است یا از شما اندک است که مرا هم شک کند اری و سپاس اری میام
میباشد **نمت** پس است شک کند اندک است **کونید** سپاس الهی **طیلا**
میست **و خلقناکم** و برای تحقیق که میافیدیم شمار را در اصلاب مردان
شم پس صورت کردیم شمار را در احرام مادران یا میافیدیم در وایست
پس تصویر اسب و شمار کردیم یا میافیدیم پدران شما آدم را پس تصویر کردیم شمار
در **و خلقناکم** پس گفتیم **و خلقناکم** از آنکه **راک** سجده کنید سجده
بمعظم و محبت **و خلقناکم** ما آدم را **سجده** پس سجده کردند که بروی فریاد
برواری **و خلقناکم** که او از راه حسد و عجب **نمود** **و خلقناکم**
از سجده کنندگان ما آدم را **قال** گفت خدا مرا بمیس **و خلقناکم** چه چیز بار سجده
ترا **و خلقناکم** از آنکه سجده کنی آدم را **و خلقناکم** چون فرمودم ترا بسجده **و خلقناکم**
گفت ابلیس **و خلقناکم** من بهترم **و خلقناکم** از آدم این جواب از تحت معنی است
یعنی استبعاد نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فراید پس مانع است
که من از او بهترم **و خلقناکم** و افریدی من را شش و او بود بطف علوی کور
و تحت **و خلقناکم** و افریدی آدم را از کل که حسبی کشیف رخی طمانی
است پس در صورت نماز خوردن فضیلت را با عباد نماز خطا کرد و اگر

ع

ما عباد

و غافل غافل که خلقت بدی عبارتست از آن نسبت به حق و محبت فیض
 روحی است رشت بدان در عالمی که بیرون و تفصیل آدم را است نه او را
 را آدمی بیس صورت بد و بس غافل از معنی شدن مردود حسن که چرا
 خدمت این عالم صورتی را من تعب چون دین کنیم نیست صورت
 جسم را نیکو مال تا به بینی ششم نور جلال و قیاسش نیز در انصاف نازار
 خاک است این تر که آتش حاین است و هر چه بد و بد نیست کرد اند و خاک
 این است بر بد و بسیار ند نگاه دارد و این از حاین بهتر باشد آتش
 نیکو است که تواضع و تواضع از نیکو تر بود خاک نقش بر مرد و جامی آدم نقش معرفت
 این قیوم لایان آتش شمس است چنانچه نقش معرفت ابلیس بیست خلقی عن این
 و رجه تفصیل خاک آتش در جواب التفسیر بطریق تفصیل مکرر است **بطل** صورت خاک
 از چه دارد و در تیرگی نیکو گزیده معنی صفا اندر صفاست اینها خاکست کاند
 و سبب لی گفت که از روی دیده جان را جلالت حین کو کرد امر و ضایع
 بی بر خاک سبب را که گویا است **قال** گفت خدام و بیس **فاما** پس
 رو و در آسمان یا از هست و این امر عقوبت بود بر معصیت او گفته اند که نزل کن از مرتبه
 که داشتی سبب عتی که کرده بودی بنده و بنده خود را بواسطه معصیت که مرتب آن شدی
فاما پس در دور و با باشد **فاما** بر آن که گرون کسی کنی **فاما** در آسمان و تعظیم
 نامی بر خشتان که به خاستگان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت
 که جبار طلعت کند **فاما** پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان **فاما** بدستی که تو **فاما** پس
 از خوار شد و بمان و در خاستگان و در صورت درشتی و مباشش در میان
 در کمال پس حق تعالی بیدار کرد صورت او را بر خشت **فاما** گفت ابلیس و حق
 که مسیح شد و از خشت و درشت **فاما** پس در خشت و در خشت **فاما** پس در خشت و در خشت

آدمیان از قبر یعنی باز در قیامت **قال الله من الظنون** گفته خدای بدرستی که تو را رسیده
 نباشد و این عینیت داشت تا روز قیامت یعنی می خواست که مردی که خدای در خواست او را
 قبول و نفع صفت او را از آن او بجا که جادوگر فرمود که نام آن شیطان الی یوم الموت معلوم
 می شود و اینست که در روز قیامت معلوم که زمان و همین نفع صفت است یعنی تو را چه اصلاح و
 داری پس فرزند آدم زنده شد و از اوست و آدم **قال** گفت ایس **فما اعطی** پس سبب آنچه
 مرا می دهی که از دلی از رحمت **لا تعذر** **ایم** مرا اینست پس برای فرزندان آدم **فما اعطی**
المستقیم بر راه تو که آن راه راست است یعنی دین اسلام و هر که
 باشد که این راه را از زمین و بر صراط مستقیم گذارم **فما اعطی** پس
 بر ایشان **من بین این** **ایم** از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و کرم است
 و خسته و نیست و دوزخ نیست **و من خلفهم** و از پس ایشان یعنی از قبل
 دنیا و آنرا در جسم ایشان بیاوریم **و من امانهم** و در ایم از راست ایشان که
 از جهنم سیاب و آنرا در دل ایشان شریک گردانیم **فما اعطی** پس
 و نیای تو که خداوندی **فما اعطی** همیشه فرزندان آدم را **فما اعطی** شکر تو میدمان یعنی
 کافران باشند که نعم را نشناختند **قال** گفت خدا عز و جل مرا ایس را **فما اعطی**
منها بیرون رود از بهشت یا از آسمان **فما اعطی** و در حالتی که نمیدانستی
 و نابینا و عیب پاک در آنده و دور کرده از رحمت **فما اعطی** خدا
 که هر که بزی تو در آید **فما اعطی** از اولاد آدم **فما اعطی** مرا این بر نعم دوزخ را
فما اعطی از همه سما یعنی از تو و دست یمن تو و **فما اعطی** پس
 و گفتیم بعد از آن ایس از بهشت که امی آدم ساکن شو
فما اعطی تو در دوزخ تو که خواهی **فما اعطی** در بهشت **فما اعطی**
 بخور و از سوا و نعمت از بهشت **فما اعطی** از برای خواستد یا هر چه

و از آنرا در آید و عیب پاک در آنده و دور کرده از رحمت خدا

و در دین خود این جنس را از درخت که گندم است
پس باشد از سمکاران
و سوسه گرد مردم و خوارا شیطان
تا عاقبت کار را در برای ایشان **نار و نوری** آنچه پوشیده کرده بودید **عنه** از ایشان
از عورات ایشان و انچه اهل بهشت عورات ایشان نمیدیدند
و چون بیت آدم و حوا تر عورت یکدیگر نشاندند بگویند و گفته اند حق سبحانه ایست مرا
جامه برای ستر عورت پوشانیده بودی پس دانسته که بنا فرمای آن لباس از تن
ایست و در میوه لبس خواست که ایشان را در معصیت انداخته تا لباس از ایشان فرو
برد و بجهت کثرت عورت در میان ملائکه رسوا شوند اعجاز سوسه کرد و بعد از آنکه مهران بست
در یکی بار و طوطوس بهشت درآمد بود و یا بصورت دیگر درآمد چنانچه در قصص
و کتب مطروحات **قال** و گفت بر آدم و حوا را **ما نکملکم** باز داشت و منع
کرد شما را **اما** از دیدن شما سخن نهاده **الشجره** از خوردن این درخت
فلا تکلوه که اگر دیدن شما **ملکتین** دو فرشته در علو منزلت با حسن صورت
یا استعانت از عذاب **و لکن ما من الخالدین** یا نباشید شما از جاودیدگان
در بهشت یا از زنی عالی که مرکب را بدیشان راه نبود و چون با وجود این و سوسه
آدم در خوردن آن تامل مینمود و ابلیس تدبیر دیگری در **وقام سهما** و سهو کند
حور و ابلیس برای آدم و حوا و گفت **لقد قلنا لی ان صحیحان** بدرستی که من
مر شما را از وصفت کنده ام و از روی شغفت میکنم که این درخت
بخوردید تا میرید آدم غم گمان برد که کسی بخدا متعالی ننویسد و روح نمیخورد بدان گویند
فراموش شود **ابلیس** سپس منزل داد و ایشان را زمین سوخته در درجه عالیه بر تبه
انداخته افکندشان **نفریب و سوسه** **نفس** این هنگام که

عن تلك الشجرة

[illegible]

مذبح

...مردمان را که در این عالم و در این دنیا ...
...خود را که از این دنیا ...
...کاه پر کنند که حایل ...
...شیخ الاسلام ...
...در این دنیا ...
...کافی پس خیریت در این است ...
...از این دنیا ...
...آن زنی از این دنیا ...
...چون نبیند که آن ...
...وجودات چه ...
...از این دنیا ...
...چون بحیرة و سبایه ...
...این دنیا ...
...در این دنیا ...
...در این دنیا ...
...در این دنیا ...
...در این دنیا ...

L

ما ظهروا منكم چه می بیند است در این میان **و انزل** و آنچه می بیند چون
 اتفاق **و انزل** و در این میان **و انزل** و آنچه می بیند چون
 و حرام ساختن عمارت را با بزرگ **تغیر** بناختن و این تا بید است چه علم
 و بزرگ حق نخواهد بود **و انزل** و دیگر حرام کرده اند که شرک از خدا **و انزل**
 بخدا و نزدیک یزد و عبادت **ما لم ينزل** آنچه بر آنکه حقیقا به لغزش داده
 است **و انزل** و برایش **و انزل** و برایش **و انزل** و برایش
 حرام کرده است که بلویند روح و از فراتر **و انزل** و برایش **و انزل**
 آنچه نیکو اند از تحریم حرمت و انعام و بر سه شدن در طواف بیت
 الحرام **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن
 در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 عذاب استقبال بدیشان فرود **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 عذاب و عذاب انسان یا چون آمدت **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 و پس نیابند از آن اجل ساعتی و ساعت در عرف اوقات را بگویند
 و مرا در نه ساعت بنحالت **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 چون اجل فرود آید از پیشش پس **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 یا **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن
 بشما **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن
 فرزندان آدم چون پیایند فرستادگان **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام
 بخوانند بر شما **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن
 و با صلح از عمل **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن
 خود را عظیم **و انزل** و بر سه شدن در طواف بیت الحرام **و انزل** و بر سه شدن

[illegible]

طما وخت

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

七

[illegible]

ایشان **و قمار** که بگویند اهل بهشت چون بنابر میل خود در این **بازی** بپردازند
 حمد و ثناء بر آن خدا را بر لطف و فضل خود **بپردازند** و راه خود را در این **بازی** تمام
 بچایند که آن منزل جزای آنست **و ما که نماندیم** و بنمودیم ما که بقوه خود راه خود را تمام
 یافتیم **و بدان** **و بدان** اگر بخدا تعالی ما را راه نمودی و این شکر است
 بهشتیان بنقشه هدایت او اند زیرا که بی توفیق الهی سکوب این طریقه نشود
 و بی بدرقه عنایت ناشناختی هیچ سالک بمقصد مرا و نرسد **بیت** **المرشد**
 لطف تو نماید راه **۱۱** از راهی تو هیچ کس نبرد و آگاه **۱۲** و آنکه بره رسد و باید
 رفیق توفیق رفیق او شود و او یلده **لقد جاهدت** و بگر سکونید بهشتیان بدین
 آمدند **و سل** **و سل** فرستادگان پروردگار **و سل** بر استی یا بحد و ارشد
 ایشان راه بنوحید یافتیم **و قردا** و ندانده شوند اهل بهشت **و سل**
 این آن بهشت که وعده داده شد **و قردا** میراث داده شد
آنها را بکنیم قملون با آنچه بودید که محل میگردید بر طبق شریعت و موافق سنت
 بهشت را میراث گفت زیرا که عطاری و بخت و دیگران که میراث
 گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده است هر یک کس نباشد بلکه هر او را
 منزلی باشد و بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل و منازل
 میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بخوبیان را پس
 و بهشت **و قردا** **و قردا** و ندانند اهل بهشت **و قردا**
 اهل دوزخ را و در روی سماعت گویند **و قردا** **و قردا** **و قردا**
و قردا **و قردا** آنچه وعده کرده بود ما را بر او کار ما از مشوین **و قردا**
و قردا **و قردا** پس آید شما با فقیه **و قردا** **و قردا** **و قردا**
 و شما را از حق و شما را از حق **و قردا** **و قردا** **و قردا**

گویند و در بیان که گویی باقیم از آنجا که خداوند تعالی گفته بود **مَنْ**
لَمْ يَجْعَلْ لِدِينِهِ كُنُوزًا و در روز همد که گویند اسرافیل بایست که گویند
 میان بهشتیان و دوزخیان **ان الله تعالی** بدرستی که گفت
 خداوند **مَنْ** بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در حق و شوق
ان الله تعالی اما نه باز میداشتم و ما را **عن رسول الله** از راه خدا
مَنْ و بطلبید از برای راه حق **لَوْ جَاءَ** بی وفاء است یعنی عیب
 در حق خدا **مَنْ** و ایشان بپاره آخره **مَنْ** تا گردیدگان بود
مَنْ میان بهشت و دوزخ **مَنْ** پرده است یا میان اهل
 و دوزخ حاجز است چون یاره شهر اهل دوزخ نتوانند رفت تا
 قال الله فرب من یورث ان حجاب را اعراف گویند امام زاهد
 فرموده اعراف سحر باشد از مشک سفید **وَعَلَى اللَّهِ عَرَفُ** و حال
 و اعراف در میان باشند مشرف بهشت و دوزخ **یَوْمَ تَنْفَخُ**
 بشنایند این حال همه اهل بهشت و دوزخ را **سَمِعَ** بعلت شباهت ایشان
 چه بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو باشند و این موضع را محلیته آن
 اعراف گویند رستگاران آن عارف اند باحوال هر یک از اهل بهشت و دوزخ
 بر حق و ایمان و تقوا باشند یا شیعه یا افاصل مومنان یا فاکلله بر صورت رجال
 و دوزخ ایشان را عراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از اینجا
 نه از آنکه در آخرت می بیند و آن متولد میگردد و عذاب دوزخ را مشاهده
 میکند و عارف از آن است و سر و عذاب است و عارف از آن نقل میکند از این
 متکلم بر اعراف موضع بلند است و عارف از آن و عارف از آن و عارف از آن
 باشد و دوزخ آن خدا را باشد تا از آن و عارف از آن و عارف از آن

بفرمان و سیاه روی که گفته اند بر او است و بی پند و کجاست و سیدت ای پادشاه
 بودی ایلی از ابون ایشان را می باشد و یکی نه و یا موجدان باشند موقوفه محل و موقوف
 بودن ایشان بر اعراف بحکم نقص تواریف ایشان باشد از استوار
 و تا و و در اسکندریه **صاحب** اهل بیت را یعنی چون در بیت کردند اهل بیت
 بر سبیل شهنش گویند **آن سدهم** بحکم خدای تعالی بر شما یا و یا خویشان شما
 در بلاد مستعبد و اسلام رسیدید **لم یصلوا** هنوز اهل اعراف بیست و نه میانه شدند
درم **بظن** و ایشان مطلع می دارند که در آیند قوی آنست که آخرین از ایشان
 در آیند ایشان باشد و در سوره راجع از فتوحات یکدیگر است که میزان است
 و سیات اهل اعراف مساوی شد و ایشان هم و شیت میگرد و هم در دوزخ و بی
 است و در حد حنات و سیات اهل اعراف مساوی شد و ایشان هم را می شود
 چندی را بسجود خوانند آن آخرین سکلیفیت و در قیاس اهل اعراف سجده
 کنند و نیز آن حنات ایشان را چ کرد و و شیت در آیند **و او صاحب**
 و هرگاه که چشمها و ایشان بگردانند و تفسیر را می فرموده هر حق سبحانه و تعالی
 بقواید تاریخی ایشان بگردانند **صاحب** **البر** بوسی دوزخیان **قال**
 ایشان پناه گیرند بخدا تعالی و کونیه **ربنا** ای آفریدگار ما **صاحب** **مدار** **را**
القوم الظالمین یا گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن **و ما را**
صاحب **البر** و او از وند **صاحب** **الاعراف** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر**
بسم بعد از آنکه ایشان از نواد و وجه و در قیاس عین قرآن شناختن
 رویا و لوه باشند چون دلیند میگرد و **صاحب** **البر** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر**
 از مشرکان هر روز و یا میباشند در خدا و افعال افعال **صاحب** **البر** **صاحب** **البر**
 برود و ما را به **صاحب** **البر** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر** **صاحب** **البر**

ب

ما را

[illegible]

157

ثم انقضى اربعون سنة من ايام النبوته **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 يا مستولي اي غالب **بشداد** وادب وكرامه **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 عرض باستيلاء حق بروحته **ان** يا **مؤمنون** اعظم مملوكات وخصيصة **بشداد**
 استوي بر عرض صفي ست مر خدا را بلكيف و لا وصفه **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 قرأنت **بأيد** ان ايمان آريم و تاويل ان **بج** يا **مؤمنون** اعظم مملوكات وخصيصة **بشداد**
 بكنه خداست تا ريك **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 و دشتي روز را تباركي شب و علس را بلفظ **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
ليطلب يمجو شب و روز يفي از بي اومي **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 بمرعت طالب ب است **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
والمؤمنون بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 بد ايند كه مر خدا ب است **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 فرمان تا خدا را ب است **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
والمؤمنون بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 و در بوميت **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 بر و در كار خود را **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 او را شناختيد و او را پرستيد **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 نهان داشتن دليل اخلاص و محتاج و مخلص را دوي تا ايندي **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 بدرستي آن خداي **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 كانرا يفي آنها كه دعا بكنند در حق نامشني تا در دعا فرمايد كند تا بجا
 آيند **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به
 صفو و برونجا **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به **والمؤمنون** بالانبياء الذين آمنوا به

بكنه خداست تا ريك
 و دشتي روز را تباركي شب

[illegible]

همه میان قتل و آوارگی نرا یکی دوست کرد **قل یومض و یومض** گفت ای قوم مرا
خدا را و بیکای او قایل شوید **یا ایها الذین آمنوا** نیست شمار اسیر و بی **خیر او مال**
مستی عبادت نیستند **ان الله یومض** آیا نمی بینید از عذاب خدا **ان الله یومض** گفت
گروه بزرگان و پیروایان **الذین یومض** آنانکه کافر بودند **خیر او مال** از گروه او چه بعضی
از اشراف قوم او مسلمانان بودند چون فرزند بر پدر و تابعان او را با کافران
گفتند ای سرور **ان الله یومض** بدرستی که ما برای بنیم شکن **فی سفاک** و بی خردی که
چون قدیم را بیکداری و دین محبت می آری **یا ایها الذین آمنوا** و تحقیق میان **فی سفاک**
بن الکاذبین از دروغ گوینان در آنچه بگوئی **قال یومض** گفت سرور ای
گروه من **فی سفاک** نیست مرا خفت عقل و جهالت **و فی سفاک** و این
من فرستاده ام **من رب العالمین** از پروردگار عالیشان **ان الله یومض**
میرسانم بشما پیغامها **افرنیکار خود و انکم** و من شمارا **تایم** نصیحت کنند
این را است گوئی و پیمانت **و محبت** آیا عجب می آید شما **ان الله**
باید بشما **ذکر بند** و بیانی **من ربکم** از پروردگار شما **علی علی** بر زبان برآید
شکم از شما یعنی آدمی هم لبش شما که او را آیند و او شمارد **ان الله** و سبب فرود
آمدن ذکر بر آنکه **مینه** **کم** تا شمارا بیم کند از عقوبت الهی **و انکم** و یار
نعمت خدا را **ان الله** چون کرد ایند شما را **ان الله** پس تشنه و گرسنه
احقافت از حضور موت ما **ان الله** **من ربکم** از پس قوم نوح و دلت
ایشان **ان الله** **فی سفاک** و بیخود شمارا **ان الله** و سبب شما **ان الله**
قوتی یا زیادت شمارا بر افریدگان غلبه آرید و گفته اند مراد از **ان الله**
طول قامت است که مقدار کوتاه ترین خدا را نشان نصیحت کند و دور
از ترسین **ان الله** **ان الله** پس یاد کنید **ان الله** نعمت خدا را **ان الله**

[illegible]

[illegible]

۴۸۵

در این مورد و از هر دو شخص بی بکری و بی اراده و بی اختیار و بی اختیار بود و
این گفتند که از عاقبت آنرا بشناسانیم و از هر دو که این محرم یا و کن قیفه بود
آنرا که گفت **فمن اهل سد و مارا که بوط نام در میدان التان بود**
و اما که آنرا بشناسانیم ایامی آید بدین عمل زشت یعنی بوط نام **ما سبک می بینی**
نزدت بر شما **بنا** بدین فاعله یعنی پیش از شما این کار کرده اند **من احدی** هیچ یکی
من اهل التان از عاقلان **است** آیا شما و حفظ آنکم بطریق خبر خواند یعنی بدین
روشنامی قوم **فما بود** **از اهل** می آید بدین **شهره** آورده می شود و
میباشد **من چون التان** و بدون زنان در میان کرده اند و در میان و در میان
حق نیستند **بل** **انهم** بلکه هستند قوم **سرفراز** کرده اند از اسراف کنندگان و از حد
فراتر رفته اند و **و ما** و بود **جواب** **فمن** جواب قوم بوط نام باز این فاعله **الله**
ان **فما بود** **انهم** **فما بود** یعنی از مردم سید و نامرغی را **از** **جواب** **فمن** **سرفراز** **بود**
و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند **فمن** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
فما بود **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
میکنند از هر دو شخص بی دین عمل یا باسحق نیستند حق سبحانه این جواب از این
نه پسندید و بعد از این فرد و انداخته تفاضیل آن بیاید چون فاضل نازل
شد **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
ایست و بوسه از **الله** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
میست که فاعله را **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
آن زن باقی ماندگان و دیار خود یعنی در زمین با بوط نام اتفاق نکرده
و در میان قوم **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود** **انهم** **فما بود**
نازانی و چه یارانی یکی یار آن عملی آن ملک بوده که بر سر دم می باشد

ما انزلنا من السماء من ماء فليحيا به الموتى بل هو من عند ربهم
 آخر کار کنه کاران **قاری مدین** و فرستادیم سوزی از او و بدین که پس از این
 خلیل بود نام **آخام شعیب** از اورایشان شعیب بن یساک بن یساک بن
 مدین **را قال** پس گفت شعیب **یا قوم و عهد الله** ای گروه من
 خدا را مالکم **نیز** است و شما را بیع معهودی بن **عزیزه** جزوی **ما انزلنا**
 بدرستی که آید شما **نیز** معجزه اوس **من** از روزگار شما در قرآن بخوبی
 تعقیب نام ندوزیت و در احادیث نیز نظر فقیر رسیده اما در آیه
 باهرات که ذکر بخوات اینها نام کرده بگوید که معجزه شعیب نام آن بود که چون
 خواستی که بگو بلند بر آید کوه سر خود را فردو آوردی تا شعیب نام باستانی
 بروی صوفی و دی و هر یک از قوم او را دو کیال و دو میزان بودی یکی از
 دیگری بزرگتر بدان بزرگتری خرید و بدان خود فروختدی و یا وجود لغز
 در لیل و وزن خیانت کردند شعیب نام است نیز گفت که من شما را
 بخدا میخوانم بر استی و ای روشن بسما می نمایم **ما انزلنا** پس نام
 و راست سازید است لیل را **و انزلنا** و است نیز از لیا و لیل و
 زن را سستی کنند **و لا تجنوا الناس** و لم یکن یرومان **و انزلنا**
 در چهره ایشان یعنی خیانت میکنند **و لا تقصدوا** و انزلنا و انزلنا
فی الله **و انزلنا** در زمین بعد از اصلاح آن به جهت انبیاء
 انزال است **و انزلنا** عمل با آنچه میفرمایم بهتر است در شما را **و انزلنا**
موسى اگر است شما را ویدمان و چون قوم یسوع نام و در سران
 لیل و وزن خیانت کردند و در صومرا راه زدندی پس است
 چنانچه از تحسین **و انزلنا** و انزلنا و انزلنا و انزلنا و انزلنا

مکمل مراد

[illegible]

از روی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیشتر چون او بود و بعد که فرعون زمان برسی نام بود دست ساخت من شد
چون آن ملائکه را که ملائکه علی است ای اسرائیل دعوی او قبول نکردند و گفت
ای پسر جانیده در دم خود را که با او ده و شصت و نه از دکان ما نیند پس ایشانرا
نیکو چوید گرفتند و آتی که موسی نام سبوت شد و گفت ای فرعون دست از
حق اسرائیل بردار **فقال** گفت فرعون **ان كنت** اگر هستی تو در دعوی خود
مستحق ای دردی بخور و جنتی **فانست** پس ایشانرا **ان كنت** من الصادقین
ای که راست گویند و راست گویند ایمانی بخور خود را **فانست** پس بقتلند موسی
از دست خود **فادای** پس آنجا عاصی بعد از القاش **شمال** المبین از دکان
دکان که بیکس را شک نمایند و در آنکه آن از دکان است در روایت آمد که
آن عاصی را از دست خود از دکان شد و من کش و ده و مابین بحقیقش کشته
فرعون را که بود فلک اسفل بر زمین نهاد و فلک اعلی بر کنگره قمر فرعون
و روی جانب تخت آدمی آورد و ملازمان بایرگاه بنیست رفتند و فرعون
نیز بکشت و در آرد نام خلدی به شام فرار پست و پنج هزار آدمی بکشد
و فرعون زد که یا موسی بگویند میدیم ترا بدان خدای که فرستاده آدمی
که عاصی خود را ببرد من بخواهم آن آدمی را درم و بنی اسرائیل را بخواهم که
آن آدمی نام قهار ایشان را بگرفت همان عاصی بود و فرعون باز آمد بر سر خود
نشست و گفت ای عاصی و بگرداری موسی نام گفت آری پس دست من
بهر بر فلک چپ در آورد و **فادای** و بیرون کشید دست خود را
پس آنجا بود دست او **فادای** پس **فادای** پس **فادای** پس **فادای** پس
بفندی بود و ملازمان نورانیست بر کنگره فلک و نظاره بندگان را آورده
که موسی نام بر وی اندم چون بود چون دست در میان کشیدی و

乙

بہار فی الزمر

[illegible]

401

[illegible]

و در وقتیکه گفتند و مودعی بسیار داشتند این صورتی برکتی نشانی بود و من
 این سالف و مصلحت بود و در این زمان از او روند که نامه زالی کردند چنانچه
 آن مذکور خواهند شد و گشتن نامه سبب نرول خداست شدید شد بدیشان چنانچه
 میفرماید **مَعْقِدَاتُ الْقَائِمَةِ** پس بروند و باشند نامه را و **عَلَوْا** و سرگشتی کردند **عَلَوْا**
بِرَبِّهِمْ از اقبال فرمان پروردگار خود **قَالَ** و گفتند از برای است **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَئِمَّةُ**
 ای صاحب آبی را که **يَا مَعْزُونَا** و عده میلی ما را از عذاب **أَنْ تَكُونَ** اگر هستی تو
الْمُسْلِمِينَ از دستادگان برستی **فَاخَذْتُمْ الرَّحِيقَ** پس فرا رفت این را
 گشتن نامه ز نزل بعد از شنیدن میخیزد **فَأَصْبَحُوا** پس باده آوردند یعنی گسترد
فِي دَرَجَاتِهِمْ در درجه خود بروی در افشا و گمان بجای و جان بکاف و فرخ
 سپردگان **فَشَوَّاهُ** پس بویگردانید صالح از ایشان وقتی که نامه را داشتند
 و خدا فرمود که من قوم شود **وَاللَّهِ** هر میل نام و ز نزل بگذر **وَقَالَ** و گفت
 صالح از روی کسرت **يَا قَوْمِ** ای گروه من **لَقَدْ كُنْتُمْ** بخدا که سر نیدیم بشی **يَا أَيُّهَا**
رَبِّي بنیام پروردگار من که باد آران ما بودیم **وَلَقَدْ كُنْتُمْ** و نصیحت کردیم
وَلَكِنْ تَقُولُونَ ولیکن دوست نمیدارید و بیرونی نمیکند **الْقَائِمَةُ** نصیحت کنندگان
 که از راه مهربانی نیما را با بیان خواهند و از اتباع نفیس شیطانی منع کنند
نُوحِي و یا و کن ای محمد لوط بن نازن بن ازین نام خور که برادر زاده ابراهیم
 نام آورده اند که چون خلیل السلام از بابل متوجه شام شد برادر زاده او یعنی
 لوط نام باده ی بود خدا تعالی و بر ابراهیم و داد بابل متوجه شام شد و آن
 پنج شهر بوده است و مسجد و از اعظم آن در این بود و بگوید که لوط بن ابراهیم
 او خواهر و بگوید که در شهر بی چهار هزار آدمی بودند و لوط نام باده ی بود که خلیف
 از آنجا آمد و بگوید که در شهر بیست و نه سال در میان این بنی بود و بگوید که

این که گفت از خواب بیدار شد و در خواب دید که در میان
 دو درخت ایستاده و در میان آن دو درخت یک درخت دیگر
 است که آن درخت را می بیند و آن درخت را می بیند و آن درخت را می بیند
 که آن درخت را می بیند و آن درخت را می بیند و آن درخت را می بیند
 برین سوال باشد که شما بگوئید که کس از عالمیان را قوت عارضه بآستان
 خواهد بود و الله تعالی را در آن باشد که در آن و صاحبان که در آن و در آن
 و در آن و در آن که می بیند که می بیند و در آن و در آن و در آن
 می بیند و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 از آن که آن را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد **قالو** گفتند
این درخت را می بیند آیات مرا ندیدی **ان کن من انی بین** اگر باشیم تا غلبه کنیم
 بر او **گفت** آری نرو باشد **و اکرم** و شما باشید **من**
ما بین من از نزد یک من هرگاه که خواهید نرو و در آن آورده اند که من را در
 آنجا نمی بیند که آن دو برادران با یورو عازر و می گفتند و در آن
 و گفتی دور لباب آورده که این چهارتن را نیز می بیند بود مستحق نام
 چون بیدار شد با یورو عازر و در واقع سوال و جواب پدر خود با قوم
 گفتند ایشان آن تفه خواب و بیداری موسی و آثر و مانند آن
 را گفتند و بلیغ بودند معلوم شد که هرگاه موسی نام در خواب رو و عا
 از خواب بیدار شده یا سبالی بکشد ایشان را از روی بیدارند و در غرض
 در ظاهر منظور کرد و اما ایشان می دانستند تا وقتی که فرعون موسی
 با نام طلبیده و مقور شد که با عازر و آن شافره کند و مجلس از عارضه انتظام
 یافته است و آن را می بیند و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

[illegible]

[illegible]

ما انتوه

[illegible]

و بنقصانی بعضی از مواد ایشان **لحم** که در روزهای ماه باشد
 که ایشان بپایند و از لغو آن استند ایشان بکشدند **قادر** و چون
 آمدی بدان **الحق** بنویس و از زالی **قادر** بکشد برای این بنویس
 و باستی **تیم** و آن **تیم** و اگر رسیدی بدان **تیم** بیدی چون مخطوبه **تیم**
 اقال بد بکشد **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 این پنج و محبت ایشان با برسد **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 و در ایشان **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 و این چیز ایشان یعنی قطیان **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 و احوال بواسطه شومی احوال **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 هرگاه جایز یا هر یک باری **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 قحط و مرض و اشغال آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 ترا از گریه ها و باور درندگان چون قطیان نبات اسکارش اندند **تیم**
تیم و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 کند بر مالین و فرایده همه آنرا چون باران و سیل **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
تیم و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
تیم و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 میان هر دو آینه نگاه بود و آمد و بر آبی بکشد **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 کردند از فرمان برداری **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 و خود مظهر آفات از فرمان برداری و تابع آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 واقع شد و خود آمد **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**
 از آوی تفریح **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم** و آن **تیم**

الحمد لله

و چون او را خواستی اجابت کند **موسی** گفت اگر بایستی و زبانی را
 از زبان عذاب را **موسی** هر آنکه ایمان آریم و تصدیق کنیم **کتاب**
 و هر آنکه **موسی** **بنی اسرائیل** یا **بنی اسرائیل** را ناپاک گردانید
 پس آن وقت که ما بر تویم بدعا و موسی و دفع کردیم **عقلم**
 از ایشان عذاب را و تا فرمودیم **الی اهل** تا مدتی از زبان که بشنیدیم
 ایشان و پسندیدند بدان نامند که بودند و **بنی اسرائیل**
 ایشان عذاب را بشنیدند و تفاسیر آمده که در معرفت شباهت و باران باز شد
 این را در آن در آیدند و آب بخانه و قطیان در آمده و در آن در آن در آن
 و گوشت از آن بر لبها نشاندند و هر قطعی که در خانه خود خشتی غرق شد و یا آن
 بیوه بنی اسرائیل منازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانه در سیاه
 البقیه **بنی اسرائیل** رجوع بقرون کردند و از ونا امید شده بودی موسی نام آوردند
 که از خداوند خود در خواست تا این عذاب دفع کند و با ایمان آریم چون آن
 طوبیانی بدعا موسی شد دفع شده و آب از روی زمین برفت و
 در عذاب ایشان ظاهر شد شباهت نیل که هرگز ندیده بودند باز لقمان
 و زبیر و ایمان نیاوردند حق سبحانه بلع سواره بر ایشان گذاشت تا اکثر
 از روعات ایشان را بخوردند و دیگر باره بنام موسی نام آوردند و گویند
 خود را که اگر این بدستگفت کرد و بخداست و بداند حضرت موسی نام الهوا
 بفرود آمدند و بجا خود است و است بشوق و شوق کرد و جمع بماند آن
 و در آن بفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از روعات شده
 گفتند این مایه محصول ما را پس آنرا تصدیق کردند و حق سبحانه و تعالی

بهر شتاد و نایب از سر باقی مانده بود و در روز دیگر ماریه ای بکسیدم الله عز و جل
 تضرع نمودند و شرط ایشان از حد آب نیز تضرع نمودند و بوی خوشی ماریه ای بکسیدم
 که تود و من سحر از جمله ماریه ای و دیگر ماریه حق سبحانه بشکست و تضرع را از سر تا پای خود
 ایشان در می آمدند و در یکبار ایشان می افتادند چون کسی سخن گفتی بدین
 در آمدی باز تضرع نموده و شرط کرده که اگر این بلد من دفع شد و دیگر ماریه باز
 تضرع نمودند و تضرع حق تعالی آب نیل را چون در آمدن همین سطحی تضرع و آب صافی
 بود و همین که قطبی میل کرد و خونتاب میشد اگر از یک طرف خور و تندی از یک
 همین حال واقع بودی اینجا نیز عید کردند و بعد از آن کسب بلد شرط نمودند
 بنیاد کردند **تضرع** پس انصاف شدیم و در داده استقام کردیم **تضرع** از غایت
تضرع پس غرق کردیم ایشان را در دریا فکرم بنزدیک **تضرع**
 بسبب آنکه ایشان **تضرع** بدو نه داشتند **تضرع** آیات قبولت ماریه
تضرع و بودند از قاتل در آن **تضرع** و اور **تضرع** و در آن
 و ادیم قوم را **تضرع** از آنکه بودند **تضرع** ضعیف و زبون از طرفه
 فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان در مانده بودند و بعد از آنکه
 فرعون و اتباع او میراث و ادیم **تضرع** جهات شرقی و غربی
تضرع و جهات غربی از زمین **تضرع** آن زمینی که برکت پیدا کرده
تضرع در آن بارزایی و بسیاری محصولات بنا با فکرم انصاف تمام نام
تضرع تمام شد و وفای رسید و عده بزور و کاه تو **تضرع** و عده بنو
تضرع برای بنی اسرائیل آن گرفت بود و بر اعدا و شیر و ماران
تضرع و عده صفت آن بود که هر که در آن بر سر آمد و کساره
تضرع و از آن آب کردیم **تضرع** که بود و کساره

و میسر است پس چون از دریا بجات یافتند و در غول غریقین شدند و غرق شدند
 نمودند و موسی نام از خدا و فرستاد که نمایی آن بند و فرستاد که نمایی
 بروزه باشد پس از آن بطور آبی تا با تو سخن گویم موسی نام شی از دریا برآمد و خود را
 سی و یکم بطور تو بجه نمود و گراست داشت از آن که با حق نمایی پس گوید و از حق نمایی
 روزه آید پس از برای دفع آن رایحه سواک کرد و ملایکه باز تو بونی نمایی
 بسواک دفع کردی حق بجای نمود و تا جویانه از راه روز دیگر روزه دار و روزه نمایی
و خداوند موسی و وعده داده بودیم موسی را برای دامن کتاب **تلمیذ** نمایی
 از فی القعه چون مدارج شرب عرب برویت ملایمی است آن نمایی برای
 میشود تا به رایتب بقید کرد **و انما** و تمام کردیم آن سی را **نوشته** ده دیگر از
 الحجه **پس** تمام شد **بیقات ربه** و قید کرد و کار او مقرر فرموده بود **و انما**
تلمیذ بجل شبانه روزی **و قال موسی** و گفت موسی **لا فیه نارون** در راه روز
 تا روزی که من کتاب طلب نمایم طوری نمایم **و اخلفی فی فروع** خلیفه من
 باشد در میان قوم من **و انما** و اصلاح از کم کاری که شایسته اصلاح باشد از او
 این **و لا تتبع** و پیروی من **سبیل القیین** راه بنا کار از او **و لا تتبع**
 و آن هنگام که آمد موسی **فیمقاسا** بوقتی که با مقرر و معین کرده بودیم **و قال**
 و سخن گفت بادی پروردگار وی یعنی ستوانید او را قللم خود میواسطه و نشانی
 آورده که چون حق سبحانه خواست که با موسی نام سخن گوید بفرموده ما مفتوح
 کرد کرد طور از طلعت فرو گرفت و چون موسی نام قدم در طلعت نهاد و خط
 او را از در اندر دلمیست فابین را از روز و در روز و از سحر و از سحر و از
 در او در دلمیست از او در سواک ساده و سخن علم بودی **و انما** پس حق
 طلای بادی سخن گفت در میان او آورده که او را بابت و چهار از کلمه برآید

۴

از او

[illegible]

[illegible]

2

[illegible]

فصل در بیان نخستین که در این کتاب یافت می شود و آنست که در این کتاب
 در بحث از این قصه دریافت و رفع غم است که این سخن را از این کتاب
 خفتن با او اندوه تمام بمیان قوم اند و از غایت غمت **کاف** گفت **من صفتی**
 بدیانت کردند از من **من بعدی** از پس مفارقت من **کاف** گفت **من صفتی**
 بیادست **عجل امر بکم** بر روان پروردگار خود و جز نکردند تا می بینم و حکم خدای تبارک و تعالی
و البقیه و بقیه موسی نام لوح را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن
 عقوبت نیز برای خدا قایم کرد و بقیه آورد که لوح را می گفتند اما در این وقت
 نهاد و بقیه کسی چیزی از دست نمی گفت و بقیه بر آنند که لوح را می گفتند و نوشته شد
 و نوشته شد و هر چه بر آن بگوشید بود یا تسمان بودند و آن تفاسیل ایشان بوده که
 مانند هر مدی و در وقت بود پس موسی نام لوح را بقیه با قوم انوار القادر **و الله**
 و بقیه **بما سأل** موسی سر برادر خود را یعنی مادر را **بچه** و بقیه **و الله**
 او را بطریق معاینه از روی اثبات گمان موسی آن بود که مادر نام در این نشان
 تقصیری فرمود **قال ابن** گفت مادر که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر یا پسر
 پدری می شوند اما بجهت ترفیق قلب موسی نام مادر را یاد کرد پس گفت **ان القوم استمعوا**
سینه من تقصیری نکردم اما در کسی که قوم مرا چاره دیدند و تنها یافتند و چون
 گرفتند **و کادوا يقتلوه** و نزدیک باشند که مرا بکشند و بکشیاری بدانند من در این
 ایشان **فقد تشبهت** بکشتن دمان نکردان **فی الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله**
 روی ایشان حاصل شود از امانت من **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله**
 با بقیه طایمان یعنی مادر و در کتب است **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله**
 از این استماع این سخن **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله**
 و بقیه **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله** و بقیه **و الله**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برسد نشود و بهر ایا تقاضا بین رحمت و عفو که در اولی
 الله تحقیق و نزد محققان رحمت و دانست یکی رحمت و عفو که از انطلق
 و ان نیکو کنند و ان محبتی که بهر چیز از او رسیده چنانچه در رحمت و عفو
 کل شیئی و نتیجه او عطا و دانست بهر ایا لایزال و وسیله حاجت و نیاز
 یا نبوت استحقاق معطی الوهی از وجود کمال ان را بدین طریق **مقتضی**
 ای بدان ان را لیکن حدیثیم کوشش بی زور و بخش کرده عقل و دانش و علم
 ما مستحقان کی بدیم که برینا تو برین دانش زدیم ما بنویم تقاضا را ما بنویم
 لطف تو ناکفته ما میزنود و دریم رحمت و عفو که بدل مسقوده نفع را بنده و الله
 هم از رحمت و عفو فایض شده و مستحقان بنده مران رحمت را هم نتیجه رحمت بنده
 سه ضایع قبل از انرا تو عفو و رالطه دعوت استحقاق وجود از انرا مراد
 بعد فرض وجود و استعداد استغاده و قابلیت استغاده داد و رحمت و عفو که بنده
 ان کو بنده که مقید است بهر طریقه حیدر از احوال و افعال ضایع فرمود **مقتضی** که نور
 باشد که ثابت سازم این رحمت را **الذین یقون** برای انکه برین کمال از انکه
ایقون انکراة و بنده زکوة مغفون را **والله یسم** و برای انکه انرا ان **بابا**
 بایات مغفون **یا یغفون** میگردند قاده رح میگوید که بنده و انرا برای عملی است
 رحمت غفوره که گفتند ان بایات ایمان داریم و زکوة مال او میگویم پس برای انکه
 خواهد بود و انرا بایات ایمان را منقطع ساخته ان رحمت را بدین طریق
 تخصیص داد و فرمود که مقتضیان و مومنان که رحمت برای انرا منقسم
 انرا منقسم از روی صدق **مقتضی الاول** پیروی می کنند و فرموده که رحمت را بدین
الشیء الذی پیروی ناکند و انرا خواهند و صفی حضرت بدین صفت
 برانکه کمال علم او با وجود و بدین یکی از بجزایات او بنده بود **نظم** انرا منقسم

فارسی و عربی
وزیران سرای

7

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

دورتر کان و اما بعد آن از درخت آورده اند که نمایان بعد از آنکه از زمین بر رفتن ایشان
نماندند و ترک است نموده میان خانه بار خود و ایشان در راهی کشیده و
بر روی بر کله خود گذاشته راه آمده شد با کس ایشان در بسته روزی از این خود
بیرون آمدند کسی از میخاسقان بیرون بر آمده بود در نفس افتاد و بعد از آن
یافته بودند شده در روز گردگان خود گریه کنان می گشت و در و در حاکم
ایشان می مالیده روز زنده بودند و چهار روز مرده اند **آنکه** دیدار کن
انی محدثون آگاهی داد **در یک** آفرید کار تو یا بگو کند خود **ببین** که بر این
بر بیو **ای یوم النقیه** تا روز رستخیز **من یسوء** کسی را اینجا ایشان را
نور العقب عذابی سخت چون قتل و ابطار و ضرب جزیه و گفته اند که سخت است
بابتی بقتل و سیر ایشان اختیار کرد و بعد از آن ملوک فرستادند از سیر بخانینند
و باج میگرفتند تا آنکه حضرت سالت صلوات بر او است حکم فرمود و قتال ایشان
تا سلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست **آنکه** در یک
برورد کار تو **ببین** **العقب** در وقت ثابت هر کافر از او **نقور** و دیگر کسی او از کار تو
بر که تو بکند **و قلمنا** و طلب مغوت نباید **رحیم** مهربانت که بعد از تو به ویرانده و حیم می آید
فی الارض اما در زمین جامع متباعد و ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد **صلوات**
بعضی از ایشان شایسته گمانه که بدین موسی هم متدین شده تغییر حال ایشان افتدا
راه نیافت یا مراد آنها اند که در شب مولج با حضرت گردیدند **و من**
و از ایشان است فرد و از صالحان یعنی کفره و فقه **و انما** و پیام خود
ایشان را نیکو بنار حورین عینش و غنا و صحت **و انما** و در میان چون منده و فقر و
نفس و آن **و انما** که باید از دین خود اواز مصیبت طاعت که ایند و آن را
در وقت شکری مالیت کرد و بعد از آن ظاهر کردند و گفته اند فقر کن این را

۳۰

حسنت خبر رسالت بر آید و از آنجا که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
نیکو بفرماید و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
گفته اند که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
نوازش و شایسته هر چه فرو ترک دنیا است مراد اختیار زبان حضرت رسالت است حق
قلمی میگوید که در حکم زشتی میکند و **وَلَوْ تَوَدَّ لَوْنٌ لِّلْمُتَّقِينَ** و میگوید زود باشد مارا
بیاورد و در عار ایشان آن بود که گناه در دالیشان شبیه جرم ایشان بود و از آنکه
و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
خواست از متاع دنیا پس آن خواسته دیگر در دست **يَا تَتَذَكَّرُونَ** و میگوید از آنکه
و از آنکه بگوید امر از هر اخذ زشتی و اکل حرام **أَمْ وَجَعُكُمُ الْيَأْسُ** ای کاش نه است بر ایشان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّبِيلَ و میگوید که این راه را نروید و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند
منتهی است آن در روح گفتند در اندک نفر آن خود را در شب روزی سخن سجده نسبت از آن
که در حق میگوید زیرا که تورات ایشان است **وَرَوَوْا مَا بَيْنَهُمْ** و خوانند آنچه در دست و این
حکم مدعی میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و رستگاری سراسر دیگر که بقی است **خَيْرٌ مِّنْ سَبْعِينَ مِائَةً**
دنیا **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بر آنان که بر سبزه در استخلال محارم و در دفع بر خدا تعالی **أَقْلَامُ الْعُقُولِ**
ایا عقل نیست و حفظ خطاب یعنی در معنی یا بنده که لغت عینی بهتر است از مال دنیا
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند
از آنکه بگویند اهل کتابند و کتاب درین آیه قرآن است **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپا
داشتند نماز را تا تخصیص صلوات بآنها تمام کتاب است و اقامت جمیع عبادات
جمله آن بود که نماز است و میقت و اقامت و این موقوف بر اقامت است
آن **لَكُمْ** حاکم عین خود را بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند

خانه دین حق جای بود **و اما لا یجوز** که با خطای علم بر کار
اصلاح آرنجگان کردار خود را بکدام بایشان رسانیم **و اما لا یجوز** و یاه کن
برای پیوه زبان خود چون بگشتم بر دوشتم **و اما لا یجوز** کوه طور را **و اما لا یجوز** بپوشان
کانه طلعت کوی که کوه ایست بر سر ایشان **و اما لا یجوز** و دانستند
آنکه کوه فریده آینه است بر ایشان اگر حکم توریته قبول کنند چه خدا تعالی ازین خبر
داده بود **و اما لا یجوز** گفتیم فرا گرفتید آنچه دادیم شمار از احکام **و اما لا یجوز** بجهت
تمام **و اما لا یجوز** و یاد کنید پوست **و اما لا یجوز** آنچه در دست ساز او امر و نواهی **و اما لا یجوز**
شاید که برین کار بی کنید و از جمله متقیان باشید **و اما لا یجوز** و یاه کن ای
محمد چون فرا گرفتید و در کار تو **و اما لا یجوز** ای آدم از فرزندان آدم **و اما لا یجوز** بگشتم
بگشتم ایشان **و اما لا یجوز** فرزندان ایشان را **و اما لا یجوز** و گواه کرد اندیشا بجز
علی الفیسم بر نفسهای ایشان با قرار یک کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت
و گفت **الکنت** **و اما لا یجوز** آیا نیستم پروردگار شما **و اما لا یجوز** گفت آری پروردگار
ما بی حق بجان ذریه آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلا ب بعضی چنین
انبار از ابابو ذکر آدم هم کردند چه کسی را معلوم است که پدر ایشان است
و همه از صلب او بیرون می آید و حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از این عباس
رض نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که خدا تعالی فرا گرفت ایشان
از ذریه آدم بنفان و آن دادیت بنزدیک عرفات و از انفان بجا بگشتم
و بقولی بطن نفان خوانند و در باب آورده که اخذ ایشان در و بیایند
و آن زمینی است در ولایت **و اما لا یجوز** و بعد از خروج آدم هم بوده از بهشت و در
مدار است میگوید که بعد از آن که از خلق آدم و قبل از خلوق حبه بود
بر فضایی که بر دوش است و من آن کسی که از حله راه است حق تعالی ذریه

[illegible]

نشان یکی بود از روی و از فردا نشان آنکه از حق نیست غافل گشتن باطنی و تقصیر
 حالت و لبس از حسن بنص و قدس سره منقول است که فرموده **بلیغ جلالی** و **الشیخ**
 راجع کونه جواب لبس سرخط و بجهت نماز است **نماز** که در میان منجیای
 است اوست **نماز** خود است که دیدیم خود بلی کوی **و الله اعلم** و همچنین بیان کردیم
را تفصیل آیات تفصیل میکنیم و بداییم از نماز است قدرت خود را تا ندیده که در آن
و کتب و چون و شاید که ایشان باز کردند از تقلید **و الله اعلم** و بخوان ای **مؤمن**
 بر قوم خود و بیاور بود **بنا الذي ابناءه** از آنکه کسی که داور او را علم باقیها را
 یعنی کتب منزل و آنکس امیر بن ابی الصلت بود از عرب که کتب مساجد می مطالعه
 نمود و معلوم کرد که در آن زمان رکوعی مسوحت خوانند و او ایستاد و نوشت که آن رکوع
 او باشد چون حضرت علیه السلام مسوحت شد ایستاد روی خود بوی کاشته آن آیه که خوانده
 بود بر طوط نهاد و کما قال الله تعالی **فان من عندنا لبس یرون آياتنا** بوی که فرموده و بخوان ای **مؤمن**
 از پوست میرون ای **فان من عندنا لبس** میرون شیطان یا او را بر روی خود میرون **مؤمن**
 لبس است آن داننده آیات **من الغافلين** از کمر ایشان و گفتند این شخص ابو طاهر
 را این بود که میفرصلم او را قاصد لقب نهاد و ساعی نماز سبب از است صفت
 میفرصلم در کتاب الی جریه بود و او را شناخت بود و بوی ایمان آورده آخر آنکه
 کردید و کافر شد و سبب است که این کس بوی باور بود از کفر ایمان و جباران
 که صحیفه ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم می دانست در هر مجلسی که موسی امین را می بینید
 متوجه ولایت ایشان شد جبار بر حق و بوی باور کردند که سبب الیه بود و ایمان
 نمود که در هر مجلسی هم و قوم او عاقلند در اول ابدا کرد و در آخر با خود از زن خود
 فریفت که است و در ثبوت از قوم قبول کرده در هر مجلسی و قوم او نفرین کرد و هیچ کس
 اسم اعظم از یحیی و یونس باور می نماید **و الله اعلم** و اگر میخواند **استم** یا **استم** یا **استم**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که دانایان بدانند **لَقَدْ** پوزشیده است علم قیامت بکاران و در میان ایشان آن که
 در آسمانها و زمینها یعنی در سخن قیامت بر اهل آسمان و زمینها بزرگوار
 است از جهت بول و عجبش و گویا که حکمت در اخلاص او نیست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نمی آید
 قیامت که تا گمان **بِئْسَ الْوَعْدُ** میرسد از تو گویا آنرا و وقت آنرا بران بود که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 مهربانی و دوست میداری **بِئْسَ الْوَعْدُ** از آنجا که حال آنکه تو کارهای از آن موافق و
 با آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند **قُلْ** کجاست که باره از روی بتا کند و ببالد **بِئْسَ الْوَعْدُ** جزین
 نیست که علم قیامت **عَنْدَ اللَّهِ** نزد یک خدا الهی است **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ولیکن بیشتر
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا خدا الهی نمیداند در وسط آورده که اهل بگو مسکون
 که ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا منبری که کی از زبان ملک و یکی
 کران میشود تا در از زبانی خبری تجزئی دور کرانی بفرودشی و بران بود که
 آیت آمد که **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگو ملک یا تو انم از برای خود و جز منفعی **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 دفع خصمی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که آنجا خدا الهی خواهد مرا و از آن لقب بیم
وَلَوْ كُنْتَ و اگر بودی من که بی تعلیم حق **أَعْلَمُ الْغَيْبِ** دانسی غیب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 بر این بسیار کردی **بِئْسَ الْوَعْدُ** از ما و منفعی و فتح و غنیمت **وَمَا سَعَى الْأَوَّلِينَ**
 و نرسیدی بمن بدی رفق و مرض و رنج و زحمت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می شناسم
 من که بیم کتده منکران و معاندان **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** و مرده و دهنده و بر
 گرویی که بگردن بمن و آنچه بامست **يَوْمَ الَّذِي خَلَقْنَاهُ** اوست یعنی خدا الهی
 آملی که بیا فریشتها را **بِئْسَ الْوَعْدُ** از یک تن که آید مردم **وَلَوْ كُنْتَ**
 و بیا دید از جدی یعنی از صلی از اضلاع **بِئْسَ الْوَعْدُ** از او را که بگو
 حکمت و این آید از **بِئْسَ الْوَعْدُ** که آنرا که بفرستد او **بِئْسَ الْوَعْدُ** می نویسد
 بوالقوت **بِئْسَ الْوَعْدُ** که آنرا که بفرستد او **بِئْسَ الْوَعْدُ** می نویسد

[illegible]

در آیه آدم و حوا را احسان و قاضی مصلحتی بر آن آفرید که نفس و اشتهای قوی
 مایه او بنوعی صلح که خدای او را از جوار جهشت او یعنی قوی و مایه او است
 فرمود و زن معشوقه بشر طر کرد که اگر خدا تعالی را در او فرزندش است و بد
 بشکر گذاری و سپاسداری قیام نمایند حق تعالی چهار فرزند او در آفرید
 اینان شریک پیدا کردند مر خدا را و بعد مناف و بعد الغریبی و بعد قضی
 و بعد الله ار نام نهادند **حق تعالی** پس بزرگ است خدا را پاک **لا اله الا الله**
 از آنچه که برای او انبار میکنند و قضی و اولاد او بر قبول اهل حق و غیر ایشان
 شملت همه مشرکان **الا اله الا الله** ای ابناء میگرد در عبادت حق **لا اله الا الله**
شیئا آن چیز را که بیا فرجی و قدرت ندارد در خلق ایشان **لا اله الا الله**
وهم یخفون و حال آنکه ابناء از آن که میکنند ایشان آفریده شده اند و مخلوق
 خالق توانند بود **ولا یستطیعون** و نمیتوانند بتان **لهم** برای پرستیدن کار
 خود **لغیر** یاری دادنی در هر معنی ایشان یا فریاد رسیدنی در هر معنی
 حضرت ایشان **ولا یفهمون** و نه تفهمند خود را یا یاری می دهند
 در وقتی که کسی ایشان را میبندد یا بواست و اوراست ایشان را آلوده میبازند
و ان یخفون و اگر بخواهند شما ای مسلمانان مشرکان **الا اله الا الله** پس
 دین اسلام **لا یخفون** مبردی نمیکند شمارا که **لا یخفون** کیست بر شما
لا یخفون آنکه بخواهند ایشان را و دعوت کنند برین حق **لا اله الا الله**
 یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است لقومی از لفرقه چون
 ابو جهم و حنیفان او که از قبول دعوت محروم شدند **الا اله الا الله**
لا یخفون بر منشی آنکه شما می پرستید ای نه کان **من یخفون** **الا اله الا الله**
 خدا تعالی و ایشان را نام نهادند **لا اله الا الله** و بعد کارند یعنی بعلو که بر مشرک

[illegible]

[illegible]

این کتاب در خصوص تاریخ و جغرافیه و...

ویناں ہوا اسی وقت کہ ان کے سر پہ لکھ کر دیا گیا کہ وہ سب سے بڑے

و در وقت انقضاء روز و در آخر سوره بسم الله الرحمن الرحیم

و اما در این کتاب و غیره که از این علم است و غیره

همه انچه در دست من است به شما می بخشم و آنچه را که خداوند بخواهد

[illegible]

فصل در معرفت حق تعالی و صفات او

و من الله ما لا يحيط به العلم و لا ينطق به الحس و لا يخفى على الغيب

این کتب در کتابخانه ایست که در این شهر است و در این شهر است

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس سوره طه في فاصل المجلدات بينه وبين المجلد الخامس

[illegible]

و اما این که در بعضی از نسخه ها آمده است که این نسخه از دست
میرزا محمد تقی است که در بعضی از نسخه ها آمده است که این نسخه از دست
میرزا محمد تقی است که در بعضی از نسخه ها آمده است که این نسخه از دست

مجلس پنجم در کسب و مراد که سر لایه در و سجده است بی از دست و

عجل الله فرجه و اجعل له من امرك مستجابا

سکونت در کربلا و بیرون کربلا در کربلا و بیرون کربلا

[illegible]

... و ...

[illegible]

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

سید

بسم الله الرحمن الرحيم
 قلست که هر که **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
وای **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 ابن الصامت رضی فرمود که این است **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 اخذ و بگویم و اخذ و **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 بر رسول خدا توفیق نمود و او میان مسلمانان قسمت است فرمود و اخذ
 خود بگوید **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 در آنچه فرموده در باب شام **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 مقتضی توفیق و طاعت **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 آنست که **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
وای **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 اعمال خود در جنب انعام و فضل **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
وای **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 این مزین هرگاه که این نازل شود و بر این فواید ایمان این بر این
 انعام بپذیرد ایمان این بایستاد و نزل یا تقدیر و تعیین این بپذیرد
 ضایع سببی که برکت خود است و در تعیین در باطن این ظاهر گردد
 و در این طاعت بر ظاهر این موهبا گردد و در محققین فرموده که ایمان
 نور است که بقدر رحمت روزی در دل در وی می تابد پس قرآن **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 روزی در دل این برکت آن فرموده که **وای** **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
وای **قالوا** **الله** **بسم الله الرحمن الرحيم**
 در این طاعت بر ظاهر این موهبا گردد و در محققین فرموده که ایمان

فرمود و در مدح آنکه آنحضرت صحابه را نیز مورد احترام است
 ام المومنین شما مملکت فار و انرا دو ستر میدارید اعتبارا که امیران را ماضی بقصد که امر را
 داده بستم اگر کاروان بدست آمد مناسب تر است حضرت سید انام هم ازین
 سنی منفرد شده و کبار ساهمندان و اصحاب سرب را اختیار کردند و آنحضرت
 فرمود که گویا بکشتگاه قوم نظر میکنم ایشان داد که ابو جهمیل را در فلان موضع
 کشتند و آنسب بن خلف را در فلان جا و باقی ضاوه را برین قیاس و اینرا همیشه
 آنحضرت فرموده بود و یکدم مختلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی بفرموده را
 میفرمود که ترا چند ابعوض بدر که مصالح کفار است خواهد بود **و کشت**
آنحضرت چنانکه ترا سیران آورد و در و کار تو **و این یک کشت**
 از خانه تو که مدینه است بر استحا و مواب **و این اهل المومنین** که بر سر سنی که گویا اگر کاروان
مکاران برانیه کاراندر رفتن بدر را و ان کرامیت طبع بود از رحمت سرور و پاک
 نکر است امر بطریق مخالفت **بما و تو کتب با الهی** بعد از آنکه روشها شده
فی الهی در اختیار حق که جهاد است **بعد ما یکن**
 بر ایشان که واجب است یاد انداخته اند یا سلام نو که بر روشها را بفر
 طفر خوانند یافت و با وجود آن سیر زنده **کانت ما نور**
 گویا که رانده میشوند **الی التوت** بسوی برگ **و می پرون** و گویا که ایشان مگر زنده باشند
 و حکامات برگ و ان صورت بجهت قلت عدد و در و گویا زاده و سید و انان بود
 چنانچه می شنیدند ان سید و پنج نفر بودند و مقفا و شتر و شتر و در و سب و شتر و
 و پشت شتر و **و کانت** و او کشتند از او کرده و او شتر را خدا **احد الشاهین**
 یکی از نو که براه کاروان مار را **و کانت** بدستهای ان شتر است **و کانت**
 و شتر و دست مدله و **و کانت** بدستهای ان شتر است **و کانت**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اما نسبت به نسبت بنای جرم و عمارت است فرمود **و انما** است عمارت که در
و انما است و انما بنی است که خداوند است کند و با هم سازند **و انما** است
سفر و صید کا و انرا آورده اند که از ان وقت شروع از کعبه باستان ورم
معلق شده گفته خدا باروی تو هم نموده و او هم لغت و به این هم لغت از ان
راه یافته تر است و ان لو فاضل و تو هم لغت و در روز خورشید او به
این دعا کرده که اللهم انصر الحق انک حق سبحانه و تعالی بکنه
یا اهل مکرم بر سبیل حق می یابید **و انما** است اگر طلب حق و نور است **و انما**
و انما است پس بدست می آید بشما حق ان دین که حق و دست تر است **و انما**
و اگر باز استیاده ای کا و ان باز مانده در صفت به راز کفر و سواد است رسول
تعلیم **و انما** است پس این است **و انما** است در سخا از فضل این جهان و عفو است
ان عالم **و انما** است و اگر باز روید بهار یک سالان **و انما** است باز روید بهار
و انما است و دروغ گفته **و انما** است از سخا **و انما** است جماعت شما **و انما** است
و اگر به سبب باشد ان جماعت **و انما** است و بد رستی که خدا قالی **و انما** است
ست به قدرت و محبت **و انما** است ای که گفته ایم ان آورده اند **و انما** است
و انما است و ان ترید خدا را و سواد او **و انما** است و بر وید و اراضی سکون از ان
با ان
ان از ان لغت او و تر لغت حق نمی نه نسبت به بر کرم طاعت
در طاعت رسول او است پس از ان رسول ستر تا به **و انما** است و ان
که است به نشوید که من بگویم از بنو من **و انما** است یا بشنوید مواعظ قرآن **و انما** است
کا **و انما** است مانند انکه **و انما** است
حاله عبادت ان **و انما** است
علی ای الکتاب یا نوره یا ضیاء حق **و انما** است
به ای که می یابم **و انما** است
به ای که می یابم **و انما** است

(Handwritten Persian text from a manuscript, likely related to Sema or spiritual practices)

دل و غلوس این مجلس از آنکه جدا کنند حق را میان مرد و زن و دل را بر محبت و دوستی
 عمل خود کرده و که اند جدایی کنند میان سیده و مرد او و محبت را با آنکه مقابل است
 تصرف کند و دل جانی خواهد بود و کشف او سرای فرموده که غلبه را در این سید و این کائنات
 قلب اشارت بر آنست و عارفان و ملازم که در آن مجول بین المرد و عذرا عبارت بر اینست
 در اینست که دل را چاه است و در این دل مجاب و عباد است و اینست که در اینست
 اندر دل خویش و دل سر حجاب بود و در دست زینش و از این بر اینست که شما
 بسوی او میخور خواهید شد و عبادات عمل شما خواهد فرمود و اینست که
 و بر اینست که ای که اگر برسد غفرت آن **لَا تَقْبِلُ اللَّهُ عَسَل** زینت بی که قسم
 کرده **عَسَل** از شما خاصه یعنی مخصوص بر ایشان بود بلکه عام نهد بطلم و عظم عالم
 اثران فتنه برسد و آن بوقت اتمام کمال است و ظهور بر عینها و هدایت در این صورت
 و حق مکر و تکامل در جهاد **مَلِكُ الْأَمَّةِ** و در دست که چون حق تعالی غفرت کند
عَسَل سخت غفرت است بر کسی که فرستد و او میفریاد و بفریادند و اینست که
 ای مباحران **أَوَامِلُ** از آنکه شما اندک بود و در **سَمَاءُ** سماکان
 و در زمین که پیش از حیرت **عَفَا** نهد بر اینست که شما اندک بود و در **سَمَاءُ**
 شما انظار فرست با هم و بکشند اگر از آنکه درون اندک شما انکار عرب بر شما تا خفتن
 آرند و حاجی و او شمار خدا و در دست و اینست که
 و بر یاد او و خود را با عظمه انصار یا با مدد ملائکه و در دست
 و روزی و او شمار از انعام پاکره که بر ارم پیشین حلال نبود
 تا شاید که شما بسازد ای کشید برین صفت امام علی رح فرموده که بعضی
 از صحابه سخنان را بر مردم شنیدند و در آن آردان میگوشتند و منافقان بر آن طماع
 یافتند و شرکان را میبایستند حق را

گفت که ایان آورید و بد **لا حول و لا قوة الا بالله** خاتمه کنید با خدا و **لا حول و لا قوة الا بالله** و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 و نوی است که بگوید **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 انگشت و شصت و هفت مرتبه و نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 کرد و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 قولی است و این آیه نازل گشت و گفته اند که این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 و **لا حول و لا قوة الا بالله** و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 که گفته اند که این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار بخواند و در هر بار **سبحان الله العظیم** را بیست و یک بار و این بیست و یک مرتبه و نود و نه بار و بارش را نود و نه بار بخواند و در هر بار
 ما را که شما و فرزندان شما را می اراید پس باید که دروسی مال و محبت مسروندان
 شما را فروز و غنم اسم ندارد شمع احمد انصاری قدس سره فرمود که حق سبحانه مال و
 فرزندان را فتنه گفت اما از فتنه بیکسو رویم و ما مؤمنان فتنه را از باطن میجویم
 جوان و دیگر که در بند مال مشغول اند نه مایل اند که طفلان ناخوشند
 اند **و الله اعلم** و بعد از آنکه خدا **عنه** نزدیک او است **أخبر عظیم** مروی
 بزرگ پس بطلب آن سعی نماید جمع مال و حب و ولد را بگذارد **یا ایها الذین آمنوا**
 کرده ما و در هر ده سال **ان مقول است** اگر تیر سید خدا بیگانه و نقوی را شمار
 خود سازند **تحتی** سازد برای شما حتی برده شمارا انصاری که بران حد است و
 مسلط از حق یا بر این و در هر ده سال که بدان فرق کنید میان حق و باطل
 و **عنه** شان **عنه** که اهل کردیان یا باقی از خود راست یا غری از شیمت
 یا لیسورید بدان **عنه** که در حدت شما همه اوقات است و در هر ده سال یا در ده
 که حق سبحانه بسبب تقوی انا معند باشد یا شما با کبر از حقان و عدل خود بعضی کنی از اهل

[illegible]

انوار المیزان

3.9

و فرموده خدا این نذر بر کبریا است و الله تعالی کریم و عطا کننده است و برادرند

کائنات مکرر است و کائنات کبریا کائنات روست که در این کائنات روست که در این کائنات

که بر این دیوان بکنند می افتند که در این کتب می بکنند و این را در این دیوان می بکنند و این را در این دیوان می بکنند

بفكر حارسه الله تعالى بلاد فارس آرد بود قصه رسم والفتح بار خرد و سب

ساخته بقدردانیت ایندانه العوده ام نیزین تراف نام و که محمد برامی خوان

حق سبحان از خداوند خرمید **لا انا بقل** و چون خوانده شود **علیم** بر نظر و

امامان ایستند ایشان کتاب قانونی است که گویند پدر سنی که کشید

این کلام را در روزهای ماه شرف مثل بنام می خوانند این دانی

لادف و لادف نو بر کفر حق سبحانه فرود است که گفتوا لعنه الله علی

عاقبتند پس از این اظهار مکاره و غدار بود که گفتند که من

منزل از کرم و در کرم گفت این غذا نیست این آتش است طهر المودلین مدقه

که ایشان را می دانند و در قصه دارم و در رساله از آنجا گرفته است

و در این مقام است که از هر یک از این دو نوع، یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهند و یکی را بر دیگری ترجیح نمی‌دهند.

نصفه و در هر یک از این دو نصفه یک ربعه و در هر یک از این دو ربعه یک ثمنه و در هر یک از این دو ثمنه یک درهمه و در هر یک از این دو درهمه یک دینار و در هر یک از این دو دینار یک مائده و در هر یک از این دو مائده یک کاه و در هر یک از این دو کاه یک سله و در هر یک از این دو سله یک گدازه و در هر یک از این دو گدازه یک تالاب و در هر یک از این دو تالاب یک دریا و در هر یک از این دو دریا یک اقیانوس و در هر یک از این دو اقیانوس یک عالم و در هر یک از این دو عالم یک خداوند

[illegible]

من لادست که با وجود این که این کتاب را در دست خود دارم و در دست خود دارم

این کتب در کتابخانه کهنه در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط آقایان ... و ... در شهر تبریز ...

مجلس بیستم در روز پنجشنبه ۱۲۸۴

فک کلمه ازین دعا از طایفه حقین است که از آن بی سوادان

هذا هو الكتاب الذي كتبه في سنة ١٠٠٠ هـ

[illegible]

دور از آب

تَقْطَعُ

[illegible]

بلا اموال خود **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و اما آنکه کافر چون ابوسفیان و اصحاب با
اگر باز ایستند اگر کفر و عداوت که چون صلح **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** بیا هر زبویه شود
مرایش از **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** آنکه کشته است اگر گناهان او **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
اگر باز کردند عداوت و مقاتله **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** پس درستی که کشته است
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا نیستی در دنیا که در میان که میفران لشکر کشند و با خبر مستاصل
کشته که آخر ایشان نیز نمی چشم دارند **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و کارزار کنید ای مومنان
با اهل کفر **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** تا وقتی نباشد شرک یعنی مشرک نباشد
از دینی و اهل کتاب **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و با هر که من خالص که توحید است
یا پیشش **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** پس اگر باز ایستند از **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
یا قبول جزیه **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** پس تحقیق خدا با آنکه شما یک دنیا است
و مناسب است عمل با او پس خواهد داد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و اگر اعراض کنند از قول
حق از حرب باز ایستند باک ندارد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** الله **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** پس بدانند که
خدا توانی با هر دو کار شماست **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** نیک یاری خدا که در میان خود را
ضلع نگذارد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و نیک یاری دهنده است اگر مومنان را بر مشرکان کتاب
سازد و **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و بدانند ای مومنان آنچه غنیمت گرفته اند **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
مومنان از کافران **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** از هر چه که استی به این **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** توان
کرد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** پس درستی که مر خدا را **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و هر که را
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و فرشتان رسول که نبی باشند و عید **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
و میان **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** که در **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و در **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
و مسافران **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و قومی که **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و در **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**
و برای **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و برای **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و برای **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

نخستین شیده بهر آن که در دست ساحل نمودند و **دو کوه** اندک و در آن کوه
میان شیمان و قزاقان که در صوره و صوری بود و شیمان را بسیار می نمودند
همچو اینان چیزی یافتند **در میان** و در میان شیمان و قزاقان
از خوف ایشان چنانکه بودید در میان و در میان و در میان
خدا تعالی حج کرده میان شیمان و قزاقان **و در میان** و در میان
سازد **انرا** کار بر آن **کان** و در میان و در میان و در میان
کرده نمود و آن حضرت اولیا و قهر اعدای **برای** و در میان و در میان
مکات که لاک می شود **عن** و در میان و در میان و در میان
بر که میزند از جنتی بود است و بعضی واقعه بر که از لاک شیمان است
نموده اگر میزد و اگر میزد و اگر میزد و اگر میزد و اگر میزد
اول کفر و اسلام اند یعنی **و در میان** و در میان و در میان
کافر کرد و بطلان او روشن است و بر که اسلام نامت باشد و معتقد او
و ان الله و در میان و در میان و در میان و در میان
سید و در میان و در میان و در میان و در میان
بجای که در حق سینه و در میان و در میان و در میان و در میان
بجای که در حق سینه و در میان و در میان و در میان و در میان
و تو فرقی نمی کنی و در میان و در میان و در میان و در میان
استغفار است و در میان و در میان و در میان و در میان
چیزی که شیمان و قزاقان و در میان و در میان و در میان
عقل کان و در میان و در میان و در میان و در میان
که حضرت خیر صمد و در میان و در میان و در میان و در میان

[illegible]

شده و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظام آیت است چه بصیرت
 قلیل البصر و اکثر اطفال بین ما این صفت را دارند و که تر از این را صد تن
 بیند و نزدیک سید نفیر از او صد عدد بینند و هر آنکه قدرت
 کامل را باقی باز داشت البصار بعضی را از البصار بعضی علی ما یوجب وجود
 تسادی در شرط و دریت **بیشتر** تا بران خدا تعالی حکمی که آن
کمان مقول است بودی و علم او **و الله اعلم** و بسوی خدا باز گردانید
 شود کار بار **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مؤمنان **لقد انعمت** چون به بینید
فیت روئید **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
فیت روئید **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 میاد و خارج بر افکار بر نوبه که **اللهم احسنهم** و این آیه نه است بر آنکه
 که نبره را این مثل از خود بکنند **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 درت و خوشی فکر تو شکر نیست **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 برید **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 شوغ **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 بعضی بر آنند که مراد از حق تعالی باشد **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 است **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 عا و بالبور **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 با صابر **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 اند **و انزل الله** و یاد کنید خدا را **و انزل الله** و یاد کنید خدا را
 در ای غایت خلق و مراد اهل که اند که بجا است کار و لذت میرهات آنند و در این

۲۲۳

خبر ایشان رسید که کاروان میرون آیند لبستان از در که است مردم غم خیز
کردند و اجل گفت لبستان از آنکه بدیدیم بشری است خنک و طاهر از اینست تا
و داشتند و لبستان میگویند که دو مرد در شبی است و شکست با جانی لبستان
خدا ای الهی مومنان را میزداید که شما از هزار خود چون گفت میرون میائید که
ایشان عجیبی در زند در میسند **و الله اعلم** و بازیدار تدر و با تر این **سبحان**
از این خدا ای الهی **و الله اعلم** و خدا ای الهی آنچه میکند با مردمان **محط** عالم بر آنکه
خز او اند و او آورده آنکه چون قریش از آنکه میرون آمدند و بجو آید
میران می کنند رسید بخت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشه تا که
شده و استند که باز کرد و با لبستان صورت سابقین با آنکه که هر کس که میرو
بر آنکه ایشان ملاقات نمود و گفت شما بگو حایاتی میکند و بدین من مناس
که آنکه می کنند ضرری شما نرسد و من نیز طریق زفاقت مرعی میدارم پس
البیست با جمعی از شیطان همراه ایشان روی میدار و در می سبحان ازین
و در هر یک **و الله اعلم** و یاد کنید از آنکه بیارید **و الله اعلم** برای کافران
و در هر یک که البیست **و الله اعلم** علماء ایشان را در دشمنی میوه در حقانی
فرمود که قوت ایشان بر این نظر ایشان در آورد و ما اعماد بران کردند و **قال**
و گفت البیست **و الله اعلم** **و الله اعلم** بهیچ غلبه کننده نیست مر شما را امر در من **و الله اعلم**
از مردمان بهیچ کثرت لشکر شما را و آراستگی ایشان **و الله اعلم** **و الله اعلم**
کس فریاد و در من و شما دریم مر شما را از قوم کسان **و الله اعلم** **و الله اعلم** پس
آنکه کام را بدید و مر و کرده **و الله اعلم** **و الله اعلم** باز داشت شیطان
بر و بخت خود و این عبادت از بهیست کردن کرد و چله آورده اند که چون
روز بر میاید فرمود **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**

[illegible]

که انان ملک الموت بودند و در حربه بر می از منافقان که چون بیل بر این میزدند و میزدند
و این را حجاج البختی شکر است و میگوید که ای حبیب من که میباشی که میگردی
که لایق بوقت قبض الروح ایشان **لَقَدْ** میزدند و میزدند ایشان و چون بر
روهای ایشان **وَأُولَئِكَ** در شبهای ایشان **وَوَدَّوْا** او می گفتند که پیشه **عَذَابِ**
عذاب روزی که مقدم عذاب در روز است بر این میزدند ای امری نکرد
که این روح و دیگر ملک میقتد **وَأُولَئِكَ** این حرب عذاب **لَقَدْ** است
است که پیش فرستاد **وَأُولَئِكَ** و شبهای ایشان از نماهی و ترک محبت **وَأُولَئِكَ**
و در آنست که خدا تعالی **لَقَدْ** نیست ستم گفته **وَأُولَئِكَ** برندگان که ایشان را
محرم میدادند و گفتار عین عدالت پس بر این سبب حضرت رسالت صلعم میگوید
که عادت شرکان فریاش **لَقَدْ** **وَأُولَئِكَ** عادت متابعان فرعون
است حضرت موسی **وَأُولَئِكَ** که چون عادت آنها که پیش از فرعونان
بود **وَأُولَئِكَ** که فرستاد **لَقَدْ** ایشان را و عاقبت کرد
یعنی بلبل که بر تو حید خود نصب کرده بود و بر این محرات **وَأُولَئِكَ**
که عادت خدا تعالی ایشان را و عاقبت کرد **وَأُولَئِكَ** که کفر
کنید **وَأُولَئِكَ** که خدا تعالی با قوی و قدرت **وَأُولَئِكَ**
است عاقبت است برندگان و کذبان **وَأُولَئِكَ** فر اگر حق معقوب بستان
است آنست که خدا تعالی **وَأُولَئِكَ** که در اندیشه و تبدیل و بنده
است آنست که انعام کرده است **وَأُولَئِكَ** که بر کرده است که تا وقتیکه آن
کرد **وَأُولَئِكَ** که در آن حال که خود را که در ایشان است بحال
برندگان که در عاقبت فریاش است که ایشان حال خود را که در عاقبت فریاش است
نموده است که در عاقبت فریاش است که در عاقبت فریاش است که در عاقبت فریاش است

و از ارموشان نیز ساختند **و این الله بدست می کند خدای تعالی** **سبح** شواله است سخنان
 نامور جام شکران **الله** و انا لعقاید باطن ایشان و دیگر باره برای تائید می فرماید
 که کار قریش در یکدیگر **کذا یسیر فرعون** بجمع آفرینست **و الذین یقرئون** و این که
 قبل از ایشان بودند **کذا یسیر فرعون** مراعات پروردگار خود را **فان الله**
 پس ملاکت کرد اندک ایشان **یلهو الله** مکنان ایشان با قریش تکیه بر آن
 نمود و و ایشان را آورد بقبل مبتلا ساختیم **و فرعون** و فرعون کرد اندک و دریا قلم
ال فرعون و ابلع فرعون را **و اکل** و کرد و از غرقان قبط و قتیان قریش **کذا**
ظالمین بودند استعمار آن بر نفسها خود و بفرعون **ان شر الذین** بدست می گیرند
 جنگان بر روی زمین **عنه الله** نزدیک خدا **الذین** و این است
 که راسخ شدند و رفرموده اند چون ابو جهل و عتبه و نظایر اسلام
 آن با مکاران یهود چون اوس بن اشرف و جثن بن خطیب و جدی و از ایشان
فیم لا یؤمنون پس ایشان نمی آوند و دیگر بدترین و دواب **الذین** و عتبه
 آنانند که عهد بسته با ایشان **ثم** از کفار و ایشان و فرایند بودند که میفرستیم
 با ایشان معاهده فرموده بودند **ثم یقضون** پس شکستند **ثم** و عهد
 خود را که در مرتبه عهد میکنند و تبیان آورده که بتوفیر لطف عهد کرده بودند
 که در ستان و کول و یاری نمایند روز بد مشرکان را اصلاح مرد کاری نمودند
 و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در مرتبه
 ابوسفیان اتفاق نموده عهد بست **ثم لا یقضون** و ایشان بر میزنی کنند از
 نقض عهد یعنی بر سر نهاده از عتبه **ثم یقضون** پس از برای ایشان از
ثم و در جنگ **ثم** پس میگردان و متفرق سازند **ثم** پس
ثم اما کفار ایشان فرار شدند از بعد از شکست یعنی چون بر ایشان ظاهر شد
 محمد ص

[illegible]

که اندر این دو چیز نیز میسازد با سبب این صلاح که از آن دیگر را نمی بینیم جز
تفاوت آن دو که **لَا تَعْلَمُونَ** نمی دانید شما این را از **اللَّهُ يَعْلَمُ** خداوند این را
و ایشان بقول فسران **يَهُودِيٍّ** یهودی یا مسلمان یا مجوس در درک آورده
که گفته جن و از طویل است چنان را میسر است چه انکه صبیح سپید را میسر است و **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
میکنند **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی که دارید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا یعنی ترتیب صلاح و
نفع است **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** تمام کرده خواهد شد شما چرا ندانید
بسم زبیر نخواهد شد بقصد آن ثواب **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
اصلاح و استقامت **فَأَمَّا لِمَا يَسْتَوْفُونَ** پس تو هم میل کن بمصالح آن **فَقُلْ عَلَى اللَّهِ**
و توکل کن بر خدا قالی استوار است مرا قوال ایشان را **لَا تَعْلَمُونَ** و انما بدو مع
یعنی منترس از آنکه بگوید و حیل طرح صلح انداخته باشد **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
و راست آن اگر در مکان بماند ترنگاه دارد و بال بکرا بر ایشان گذارد
خیال فرمود **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و اگر خواهند **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** انکه بفرستند ترا و صلح
از جنگ و باز دارند **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** پس بدستی که بسته است ترا
خدا قالی **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** اوست انکه قوت داور است **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** بیاری کردن
خود و فرستادن ملائکه **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و بهر مومنان واضح است که با نصار
وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دیونند افکنند بدستی میان دلهای ایشان یعنی اوس
و خرج که صد و بیست سال میان ایشان تعقیب و سیزده یهود و بنو نضیر
و غارت استغفار میفروند حق تعالی ببردگت تو دلهای ایشان را بکشد و الفت
داود **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** اگر فرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان
آن چیز که بر زمین است از ما و مشایخ **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** تا بیفتند اوس و قحط و نبود
جر الفت **وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت

[illegible]

نیز بعضی است یعنی از شما باید که در مقامی چون صبر کنید و فکر کنید **و ان من منکم**
اگر بخواهید که از آن کس بخواهید که غالب شود بر دوزخ را بخواهید
 و یاری او **و الذین یقربون** خدا را با صبر است با عاقبت و در مقامی
 پس هر که صبر کند طغیان بجهنم مطیع الطغیان **فهم** صبر و غلبه و در دوستان قدیم اند
 صبر کن ای دل که بعد از آن طغیان از چمن صبر کن مثاب که در پی باغ
 شود صبر و شاخ گل برای آورده اند که در دستار من سپید شد و حضرت
 رسالت صلوات بر ابائشان با کابر صحابه شاد است نمودند و از قوم مهاجران البر
 صدیق رضی عنده که کابر و اصحاب این قوم اخبار و دستیار تو اند اگر
 بر یک بقدر طاقت استطاعت فدای بدید بابت که روزی در دست
 برستند و حال آمد و در دوستان زمان زیاده نمودند و در حق گفت رسول
 الله اینان هر کفره اند بر انبوی تبارک و تعالی **و الحمد لله** که از خدا
 مستغنی گردیده اند و در انصار عبد البین رواج حق فرمود و اضع الله که استقامت
 کن تا استوار شد از انشای بیغ بسوزیم حضرت صلوات بقول صدیق عمل نموده اند
 معمر بن نفیل قالی آیه فرستاد که **کان یمنی ان یكون له اسیر** و سرود
 نشاید میور که باشد مراد اسیران که از ایشان فدیة فرار کرد **و من یمنی**
 تا انگاه که بسیار شد از ایشان **فی الارض** در زمین چه این صورت سبقت
مشاؤون الدینا و خسته دنیا که سماع الزوال است **و من یمنی** می خواهد
 دولت کفار و موجب عزت اسلام ظهور و شکوه برار است **و الله و خدا تعالی**
 می خواهد برای شما ثواب آخره که است و نعمت لایزال است **و الله و خدا تعالی**
 خدا انقلب است دوستان را بر دشمنان علیه و بدین **و الله و خدا تعالی**
 کند **و لا تأت** اگر بخواهید حکم و فرمانی **من الله** از خدا تعالی **و الله و خدا تعالی**

و در لوح محفوظ مکتوب است که علی بن ابی طالب حق تعالی را میخواست که بگوید
 یا ای سرور اهل بیت که مرا میباید یا غلام بر شما حلال سازد **لکم** هر چه میباید
بقیة الدنیا و الآخرة و آنچه فرموده اید از خدا **عز و جل** که از علی بن ابی طالب است که
 حضرت سالت فرمود که اگر عذاب بر من و آل من میفرودد بعد از من شما را چه
 آید که این برود و بقتل کفار راضی بودند یا نه خدا و اصحاب علم از قول این آیه
 از غلام بدید دست باز کشید آیه آمد که **فقلوا** ایس بخورید **فما غنمتم** شما چیزی نبردید
 که خسته کنید از آن جهت **فلا تألفوا** خوردنی حلال پاک **والتوالت** و پیوسته شد
 خدا را و پیوسته آمدی **ان الله بدست** که خدا تعالی **مقرر** فرمود است مقرر کرده است باز
بم در آنست که نیست بر شما حلال کرده و بر شما مقرر بود و بعد از آنکه حضرت
 رسالت علی بن ابی طالب را از جمله سیران بود و با او از خدا و از خود و در او را ده قبل
 بن ابی طالب و علی بن حارث و حلیت را و پیوسته بن محمد که پیوسته گفت آری
 محمد را و امیداری که غم تو جو استگاری در پیشی و از پیش شیخ ریش و دیگران و پیروان
 کنند من آن زمان از آنجا که حضرت سالت فرمود که تو آن بدید تا از که بوقت خروج
 از که نام الفضل دادی و چنین سخن گفتی چنان گفتی عباس گفت آری
 محمد بن این سخن را نهفته گفته بودم تا که خبر کرده حضرت فرمود که اگر دیگران من
 بمن بیفایم در ستاد و مقام گفت گواه باش که بوحایر نیست حق و برسان تو که ای
 میباید پس خدا را خود دست کس دیگر بداد آیه آمد که **یا ایها النبی قل لمن فی اوباعکم**
 آری پیوسته قدر گوید آنکه آن را در دست شما اند **من الانس و الجن** از سیران **انکم**
الله فی کلکم هر که را خدا و پیوسته در و لعل و شما میگوید از ایمان و اخلاص و **و علیکم**
خیرا اما **انکم** **منکم** بدید شما را از آنجا که فرموده اند از شما یعنی روزی که خدا را
 اید و **لکم** و بیا فرموده شمار **و الله** **مقرر** و خدا را از زنده است کنشای که در وقت است

واقع شده **پس** هر یک که شمارا از توفیق اسلام داده آید که عباس گفت
که خدا قلی مراد و وعده داده بود که یکی از بزرگواران من گفته اند پس در بدین
وعده وفا کرد خلاصیت بنده دارم که هر یک از بی بن بست هزار دنیا تجارت میکند
و منفایه از غم غیر من داده که از همه اموال عرب تر و دوست تر میدارم و وعده
و وعده غفلت امید دارم که بدان نیز وفا نماید و ما را برادر و دوچ و وعده کریم
خلاصیت نیست **پس** خلاصیت عده محالست که کریم آید نسیم که کند وعده را و ان شاء
و آن برید و او اگر خواهد که بران که معائن شده اند **پس** خیانت کرد
با تو نقص عبدی که بر تن ازین **قد خانو الله** پس کسی که خیانت کردن با خدا **پس** خیانت
کوفت **پس** پس خدا قالی آید و از ایشان که در دوزخند بدست گرفتند و
بعد ازین ممکن است نیز که ترا ممکن کرده اند **و الله یحکم** و خدا قالی را است
بیان زندگان **پس** حکم کرده است بر احوال ایشان **ان الله انما عبدی**
ایمان آوردند و **یا جز و** او میراث کرد و بدستی خدا و رسول از وطنها و خویش
و چهار کرد و **یا نو الله** ما با خود او در صلاح و نفع محتاجان صرف نمود
و بغضها و خویش که ما به قتل شدند **فی سبیل الله** و راه خدا قالی و اینها
مهاجر و **و الله** او و آتاکه جاد او و مهاجران او **و الله** و لغت کرد و میراث
رسول اعلم مراد کرده انصار اند **او لیک یوسف** ان کرده یعنی ازین **اول**
دوستان بعضی دیگر آمد و متولی در میراث حر و مبرک را حکم بود که مهاجر و انصار
بسی میراث لغت از یکدیگر میراث کردند و **و الله** و آتاکه ایمان آورد و
و الله و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و
و الله و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و
و الله و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و **و الله** و میراث کرد و

[illegible]

بود و قومی را نادان و قبیحی بر ایشان خیر نی فرستاده و بنی گناهم را شکسته حق تعالی بر
 ایشان فرستاد که مصلحتش بر آنست بفتح عهد و تقصیر شد شرکان را و پیوسته با حق تعالی بر
 عهد خدا و رسول بکنند رسول نیز فرمود که خدا بدید که بر ایشان و حکم خدا کسی
 بگویند انرا **هو الله** پس سیر کند در زمین یعنی یا سید و بر ویدایمین از تو من
 ممانان **اربع** چهار راه از روی عید کرد که در بتیلم است تا دهم ریح الاخر و یا
 آنست که آیات در اوایل وصال فرود آمده پس مدت تا او آخر محرم است امام علی
 آورده که اجل ایشان کمتر بود مدت داده چهار راه در کار خود فکری کنند
 و انرا که بیشتر بود چهار راه افتاده تا دهم خود تدبیری نمایند و انرا
 که کمتر بود انرا که انرا انصاف بدست ایشان داد و ما فضا ان عهد
 بر آنست **هو الله** بدانند که شانه اند که عاجز کنند گمان خدا
 یا سید از عذاب خود و چند شمار امده است او **هو الله** و نیز انرا بدانند که خدا
هو الله رسوا کننده کافرانست در دنیا بکتن و در بعضی بسوختن
هو الله و سلام است و آگاه ساختن **هو الله** از خدا و رسول خدا
هو الله بسوی **هو الله** در روز جزا بزرگ عهد کرد که تمام حج و
 منظم انرا آن چون طواف در حرم و خل در می در دست یا البیضا اعتبار آن بود
 که انرا و اول کتاب موافق افتاده بود بان روز در آن روز عتبت سلطان
 و خواری کافران طار شد و بر بر تقدیر مصفون اسلام را است
هو الله انکه خدا **هو الله** غیر است **هو الله** از مشرکان و صیود این اند
هو الله و نیز انرا است **هو الله** پس انرا که در روز جزا و عتبت
 ان بزرگ **هو الله** بهر باره مشهارا اقامت بران **هو الله** و اگر از
 از تو و هر که ترک کنی **هو الله** پس انرا که در روز جزا و عتبت

[illegible]

دست

و از منزهان آیه الباقی و غیره و این کلمات بر سر هر نماز صلوات بر محمد و آله
 بود و فرموده بود که اگر کسی این کلمات را بخواند و در هر روز صد مرتبه بخواند
 بر کفار **یا قلوبهم انوره** و کفار آواز که بگوید که از کفار و کفران بفرماند **یا قلوبهم انوره**
 و از خدا تعالی و باز کرد و بفضل خود **علی من یسأل** و از خدا تعالی بخواهد که
 درین آیه خبر داد و از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسهین و عمار بن
 بن ابی جهل و سهل بن عمرو غیر ایشان ایمان آوردند **یا قلوبهم انوره** و خدا تعالی چنان
 است توبه بعضی **یا قلوبهم انوره** حکم کرده است بقبول **یا قلوبهم انوره** ایمان آید آنی و بدان که
 قتال کفار را باید خطاب بلینا اتفاق است میفرماید که باید که بشنید **یا قلوبهم انوره**
 شمارا بکنند از دین برین حال که هستند **یا قلوبهم انوره** و اینست حدیثی که
 ما را که بجا آورد **یا قلوبهم انوره** از شمار راه وی **یا قلوبهم انوره** و فرموده **یا قلوبهم انوره**
 بخدا تعالی **یا قلوبهم انوره** و بفرموده **یا قلوبهم انوره** و بدون مؤمنان این
یا قلوبهم انوره دوست نهایی که افتاد و هر ارادت با وی یعنی شمارا بچند و دعوی را بمان
 در است باز خواهند داشت از شما بجا و عدم دوستی باشد با شما بکلیت و بفرموده
یا قلوبهم انوره و خدا تعالی و اما است **یا قلوبهم انوره** یا بچشمی کنند و در میان شما
 از عمل و دین و از احوال است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه شد مسلمانان
 و بر اشتراک و قطعه رحم سوزنش کردند و عباس حواجله و کشتار از او میخواست
 یاد میکنند و از محاسن مایه میکنند علی رضی الله عنه و کشتار را بچهرت که آنرا
 از جمله محاسن قرآن شود و عباس رضی الله عنه گفت ما بکار مسجد الحرام قیام نمایم
 و خانه کعبه را بتوفیق میگیریم و ما بجا را از شماست میدیم و اسیران را از بند میرانیم
 این آیت نازل شد که **یا قلوبهم انوره** و در آنجا است **یا قلوبهم انوره** و در آنجا است
یا قلوبهم انوره و آنکه عبارت است که **یا قلوبهم انوره** و خدا را او گفته اند مسجد حرام را برست

[illegible]

چون که در این روز بختی علی بن ابي طالب و حضرت زین العابدین و آنکه عباس بن علی
و شرف بشارت علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب
علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب و علی بن ابي طالب
اهل بقات حاجیان و اهل بقات حاجیان و اهل بقات حاجیان و اهل بقات حاجیان و اهل بقات حاجیان
همچو کس که اعلان آورده است **بسم الله الرحمن الرحیم** و **الحمد لله رب العالمین** و **والصلاة والسلام**
و جهاد کرده است **فی سبیل الله** در راه خدا **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
نزدیک خدا **او الله** و خدا **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
که بشکست بر خود قسم کند **الله** و **الله** و **الله** و **الله** و **الله** و **الله** و **الله** و **الله**
نزدیک **او الله** و **او الله** و **او الله** و **او الله** و **او الله** و **او الله** و **او الله** و **او الله**
فی سبیل الله در راه خدا **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
سبب قتال ایشان و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم** و **القیسم**
در حق بزرگ تر از خودی در حق یعنی بلند مرتبه تر از خودی **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
که **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
کوده که **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
لایستغفر الله لکم و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
از و بر ایشان **در حق** و **در حق** و **در حق** و **در حق** و **در حق** و **در حق** و **در حق** و **در حق**
ایشان است در این بوستان **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
ایمانیت با او زبان تو لایف با و از توصیف آن و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
در حالیتی که ایشان کرده **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
همین **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**
لایستغفر الله لکم و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم** و **لایستغفر الله لکم**

[illegible]

بیایم معلم استلال می توان نمود که در بیان حال که است که در مکه خرب کرد و فرار
 و شوالیدت و بی بدو کار می بود و حریب که کار کند نسبت به راه و راه و میفرمود و تعجب
 عکاسل فی الخضر که داشت که بخار بدید از حضرت علم فرمود که ای ای که با خوان
 عکاسل می بیند او را بود و اگر دیدی بعد از رسول الله یا صاحب سوره یا صاحب سوره یا صاحب
 با و از بعد از این بار است و جمعی که بعد از این ان بعد از سید علیه السلام حضرت پسر است و کفار
 حمل کردند از حضرت هم فرمود که الان حی الویس من تادیت و ما کوسی هم که در فرزند قلی که خواند
 که اللهم لك الحمد والیک الشکی و انت المسموع منهم شد و از ان ستر فرمود و آمده یا عجمان
 سوار شستی خاک و سنگ یزه از زمین بر داشت و یا از یاران طلبید و گفت شیامت الوجوه و بر
 طرف کفار حرکت فرمود که آنرا نمود و برین محل بعد از بیایی مجلس نماز از اعمادی الاله
 چشم و دمان او از خاک سنگ یزه پر شد و ثلث بر دشمنان افتاده و در کنار و دمان
 آرام پذیرفت که انما الله تعالی ثم انزل الله سیکت پس فرستاده خدا تعالی رحمت خود را
 که سب سیکون و آرام قبولست علی رسول فرستاده خود تا تنها و اید حریب نمود و
 و از کثرت اعمادی اندیش فرمود و علی بن ابی طالب و بر یومنان تا بعد از بعد از سب سب
 باز گشته و انزل خود او فرستاده که که چشم خود را که فرستاده خدا تعالی رحمت خود را
 انما فرستاده خدا تعالی که بود و با جابجا بعد از غیبه و خامها سرخ و علاقه بین می داشت و بر
 بین الکعبین که شد و بر بهمان المی کواشته و بعد از ان میج را را با مرت زار بود
 و خدا فی القین که او را عذاب که خدا تعالی انما که کافر بود و با کعبه بسیار گرس
 از این ان گشته شد و شش شش بر از او داد و انالی ان برین گردیدند
 و بیت زار شد و چهار زار و وقت لغوه و زیاده از چهل زار بود و غنیمت است
 آمد و در ملک و انچه واقع شد در ان کافران با پوشش نازید و انست و انست
 پس تو می بیند خدا و فضل میکند من محمد و انک از پس این حکایت می بیند انست

[illegible]

بسیار بی محنت در احسان اگر تو در بند می دردی که گشتی شیخ الالبواب بود
که تو که بجا کردی بجا بکن بی امر میکنند می نماید **قالت** بکشد ای مومنان
و کار از سر بکنید **القدس** با آنکه **لا یؤمنون بالله** ایمان ندارند بخدا یعنی که یهود که یقین
نمایند و نصاری که تمسک را معتقد اند **ولا یؤمنون بالله** و غیر ذلک و یست
یهودی گویند که در پشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معادرو طالب انابت
نمیکند پس ایمان بر فردا خدای بیدار است **ولا یؤمنون بالله** و حرام نمیدانند و عقیدت
ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدا را از غیر و خیر **ولا یؤمنون بالله** و آنچه حرام کرده است بر او
یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن کتاب است معاد نشده **ولا یؤمنون بالله** یعنی بر فردا
دین حق اسلام **من الذین یؤمنون بالله** بآنکه داده اند کتاب را یعنی که دین حق را
عطا کردیم بیان این است می فرمایند که باطن کتاب مقتضای **لا یؤمنون بالله**
تا وقتی که بدو جزیره ای یعنی آنچه از خواج میست بر کس از ایشان معذور بود
من یزود خود و **یؤمنون بالله** حال آنکه ایشان خواسته گان باشند
جزیره بر دست خود آورند و نیستند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و خود
ایشان را بسببی فردا گویند مفهوم آیه مقتضای جزیه است باطن کتاب موس
را چون سپرد کتاب است یعنی آنچه از این کتابین و امام شافعی رح گفت که غیر از کتابی
جزیه بگیرند و امام ابوحنیفه رح فرمود که از هر شیء مان که بزرگتر از شتر مان غلب و حاکم
ایشان تبع است یا اسلام و امام مالکی گوید که از همه کفار گیرند مگر از هر مردی
که حکم او قتلست **و حالیت الیهود** و گفت یهودان **من یزود** که غیر از سپردن
سپردن کتب و کبیره و بیایند و گفت که غیر از سپردن سپردن کتب و کبیره و بیایند
لا و ی و چهارده است بهارون بن عمران میر سید و مجمل قصه او است که چون
حق سیدان نجات نظر بر بنی اسرائیل گذشت تا مصاحفه او تواریت انبوت و است

القس را مندم ساخت و بر کار از نورجه میخواند و باقی را پرده گرفته و بزرگ
 از جمل سیران بود و تورات میخواند اما چون خود سال از خواندن و بی سالی گرفتند
 و اول بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافتند و به بیت المقدس نهادند و تا آنجا که
 در ویرانه ها و در امیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در تورات بود که
 چون عزیز میان قوم آمد او را صدیق نمودند و او را بچو انداختند و بکشتن او دست
 امتحان کردند و تفسیر نام تعلیمی از مذکور است که پنج قسم را بر اصحاب داشت
 و هر یک از آن کتاب تورات میکرد و از طم الغلب تا تمام رسید و یکبار به شب
 کردند که چون کسی تورات دارد و خواند در میان نیست چه و اینم که این تورات
 در میان مردم در میان ایشان گفت که پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنید
 بود که در سن در واقع تحت نظر تورات را در سفری مضبوط است و در بلاد
 شکایب کرده نهاده بودم جمعی طلب تورات را در سفر تورات را از آن محل
 برداشتند و آوردند و با آن عزیزم توسته بود و بجا میآید و یک وقت تفاوت شد
 و متوجه شدند که سبب از تورات به الیه صد سال و در میان عزیزان داشتند
 و پس از آنکه از راه است بسبب متقدمان و پادشاهان و ملایم شدند و گویند بعضی از
 بود و در زمان عظیم حضرت عیسی که این سخن گفته **و كانت النصارى**
و كانت تراسا بان **الله عیسی** پس چند است و این نیز سخن جمعی از ایشان
 بود که بعد از خود فرزند بود و پدر را مثل خود ندانید که از پدر کرد و او را
 و او را ماتی مشاهده نمودند و درین حرارت افسه ام کردند **و الله** آنچه مذکور شد
و قالوا گفتن ایشان است **و قالوا** بر اینها ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است
 پس که زبان میرانند و حقیقت ندارد **و قالوا** و مشایب بسیارند سخن خود را
و قالوا **و قالوا** سخن آنانکه کافر شده اند **و قالوا** پیش از ایشان لغوی میگویند

رسالت

ملائکه و جنه ان خدا را باطنی انکار و عیب حق جل و بالا و ابدات و احوال را
 میخوانند و **عقل** را که در خدایان برپا است **عقل** را که در او نهفته است
 از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یسعی و یونس و ارمیا و یحیی و عیسی و
عقل را که در عباد و در **عقل** را که در عباد و در **عقل** را که در عباد و در
 فرشتگان و در دو عالم و در تحلیف چنانچه فرمان خدا تعالی میسر و سجد
 میکند **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 در عالم عینی و اخبار و در بیان فرموده نشاندند باقر الیرزکان **عقل** را که در
 ملائکه و در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 بیانت و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
عقل را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 میرانند و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 دین روشن خود را با **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 را که ایزد بر فرود **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و می فرماید **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 فرستاده و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در
 و **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در **عقل** را که در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَقَالَ لَهُمْ اَمْرٌ لَّيْسَ بِكُمْ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُنُّ تَوْبَةً لَّيْسَ بِكُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُنُّ
 تا که آمدند کان حضرت دولت ترا اما چون خدا تعالی بخواهد که امر است ایشان را این
 نیست چون ترا اندر حرم قرب خود راه داد و شاه از پیش روی او در دوش و بران
 عظم خود آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله علیه چندین قیس گفت پس گفت
 بی الا صغیر بخدمت سواری و وضعار هیچ نباید که به قتل این دو میل کنند
 و از ایشان سر نهاده خوب بکشندگان نیکوگیری چندین قیس گفت انصار میدانند
 که من بخونم بنابر رسم که چون زنان بنی الا صغیر را به بنیم از ایشان صبر خواهم
 کرد و درفشه افهم آینه آمد که **وَمِنْهُمْ** از ایشان **مَنْ يَقُولُ** که ای کدوید **وَمِنْهُمْ**
 دستوری ده مرا در تحلف ازین غزوه **وَلَا تَقْتُلُوا** و مرا در وقت منید از **لَا تَقْتُلُوا**
 ایشان در وقت **سَقَطُوا** افتادند که ظهور لغاوی ایشانست **وَالَّذِينَ** و درستی
 ایشان دخول در فرخ **الْحَقِيقَةُ** فرالیرنده است و احاطت کنند **بِالْكَافِرِينَ**
 بنار و دیگران **لَنْ تَقْلَقَ** اگر میرنگای می در بعضی از غزوها **حَسَنَةً** نیکوی از ظهور
 و عینت چنانچه در بدر بود **تَسُوْرَتُمْ** اندر دین کنند ایشان را از ضرر حدی
 که دارند **وَالَّذِينَ** اگر رسد بنوای محمد در برخی از جنگها **مَقِيْلَةً** خراجی دست ایشان
 در واحد واقع شد **لَقَوْلُهُمْ** گویند از روی خود پرستی **فَدَاخِلُهُمْ** که پرستی که پرستم **وَالَّذِينَ**
 اختیار کار خود **مِنْ قَبْلِ** پیش ازین معنی دور اندیشی کردم و بدین پیغمبر **وَالَّذِينَ**
 و برگردند از مجلسها خود **مِنْ قَبْلِ** و ایشان را بستاند بستانست تمام
 بفعل خود **قُلْ** بگوای محمد **لَنْ يَغْنَى** نرسد **لَهُ** که آنرا بخواهد است حد اقل
لَنْ برای ما در لوح محفوظ اند همیشه و برایت و سرار و مدار دولت و ملکست **وَالَّذِينَ**
 دوست یار ما و سازنده کار ما **وَالَّذِينَ** و بر خدانه بر غیر او **فَلْيَسُوْا قُلْ**
الْمُؤْمِنُونَ باید که کل کنند مومنان که شیخ و کل بر خدای تعالی حصول مراد ایشانست

[illegible]

میرسد از عاریب فرزندان **و در حق تعالی** بیرون از دایره ایشان را بدان
 که عیوب بسیار **و در حق تعالی** ایشان کافران باشند یعنی بر کفر غیر مذمه مال ایشان
 در دست گیرد و فرزندان بفریاد ایشان رسد **نظم** چون در کشت کردن مردان
 در شب و نتوان بپسینه جنت از آن خشم کنند و آن لحظه دست اجل از پا
 نکند و ببال بفریاد رسد فرزند **و در حق تعالی** و گویند بخداوند تعالی
اکنون بکشید آنکه ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند **و ما تم نمیشود** اگر کسی اند
 ایشان از شما بجهت البطل کفر **و میگویند** و لیکن ایشان **و قوم کفر خون** که می اندازد
 میرسد از شما که با ایشان از قتل و اسیران کنید که با مشرکان میکشد کسب از
 نقد اظهار اسلام میکند **و در حق تعالی** اما اگر بیایند بنامی که بدان الهی تواند کرد
 از قلم و یا سر کوبی یا خیزه **و در حق تعالی** یا غارت که در کوه یا سر دیوارها **و در حق تعالی**
 یا سوراخی که در اینجا تواند خرید **و در حق تعالی** بر آینه در میکند بدان از پیر سن شمار
و در حق تعالی و ایشان می نمایند شتافی که بین کسی باز کرد و چون به
 سر کش آورده اند که حضرت سالک صلوات الله علیه شربت می فرمود الوالدی است
 گفت صاحب خود را می بیند که صدقات شمار ابراعیان می دهد و گمان
 میرد که عدل میکند آید که **و در حق تعالی** و از منافقان **و در حق تعالی** که
 نمیکند ترا **فی الصدقات** در قسمت صدقها و گفته اند که این آیه در شان این فرموده
 فقیر یعنی خر و حص بن زحیر که سر خواجه بود فرود آمده که بوقت قسمت بخار جنت
 حضرت رسالت صلوات الله علیه تالیف قلوب نو مسلمانان حسنی و افران خاتم بدین الهی
 داد و بر لعل کرد یا الله غیر خالص که مرگنی علی کرم الله وجهه از زمین فرستاده
 بود و حضرت تمام آنرا از اینها را **و در حق تعالی** شرافت عربستان فرمود و حد و
 حرمت نموده با حضرت سالک صلوات الله علیه گفت بعد از این که حضرت در جوانی

[illegible]

و چون رسید این ارکان رسید عالم صلی الله علیه و آله در خدمت حق حاضر شد
 و در آن زمان در او شش آن منت میکرد و در یکی گفت خاموش باش که رسید که اگر
 در این حالت که رسید چنان شمار سوار شود گفتند محمد صلی الله علیه و آله که بشنود و از او بپرسد
 چنانکه میگوید و چون پیش او گوشت خوریم که گفت ایام یاد می کند و به قتل
 این حالت پیوسته پیش چینی کردی و اسرار مسلمانان را یا منافقان
 در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد صلی الله علیه و آله سخن شجاعت با منی
 و انصاف بر توید قبول کند آیه آمد که **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و از منافقان **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كُفْرٌ شَيْءٌ و میگویند او مردی سخن خوش شنواست که
 بر حق با او میگویند استماع میکند **قُلْ لَّيْسَ بِي إِيمَانٌ إِلَّا أَنْتَ** و خیر **لَكُمْ** شنوده خیر است
 و شمار را بشنود او را اذن است نه بروی که شمار از روی بی غمت می گویند
 یکبار شنوده و قبول کرده بگوید است **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و از منافقان **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كُفْرٌ شَيْءٌ و میگویند او مردی سخن شجاعت با منی
 قبول خیر است یکبار خاص نیت ایشان **وَرَحْمَةً** و از منافقان **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كُفْرٌ شَيْءٌ و میگویند او مردی سخن شجاعت با منی
 و آن که از آن اظهار ایمان کردند **لَكُمْ** از شما یعنی نالت که به قبول شما
 و انانیت خودی و کذب شما را امید اندایا پرده از روی کار شما بر خندارد
 و از روی رحمت با شما رفیق می نماید و **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** و آنکه می از آن قبول
 و فعل **لَكُمْ** و ستاده خدا را **لَكُمْ** مرا ایشان را است **عَذَابُ اللَّهِ** و آنکه خدا را
 در آخرت **لَكُمْ** و آنکه خواهد بود **لَكُمْ** برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق
 نیستند **لَكُمْ** تا شمارا خوشتر و در انداز خود **وَرَحْمَةً** و خدا و رحمت
 او **لَكُمْ** سزاوارترند **لَكُمْ** و آنکه شنوده سازند منافقان و بر این قبول
 و از این سخن در انداز و از صفات قبول است و گفت اند خدا را بگویند خیر و است

بر تلامذهم از صفایین و دارد یعنی خشنودی خدا و است خشنودی او است یعنی بر او صلح
 پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت **فَكَانَ الْمُؤْمِنِينَ** اگرستند مومنان
 چنانچه گمان می برند **أَلَمْ يَعْلَمُوا** آگاهی داشتند که **أَنَّهُمْ يَخْلُفُونَ** اگر که گشت خلافت
 کند با خدا امانی **وَرَزَقَهُ** و بار رسول او از حد در گذرند **فَكَانَ** پس از آنکه است
 با آنکه باشد و او را **ثَمَنَ الشَّيْءِ** ثمنی و فسخ **خَالِدٌ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشند
 در آن **وَالْكَافِرِينَ** آن خود در دوزخ **الْخِزْيِ الْعَظِيمِ** رنجی بزرگ است در حساب
 نزول از قول میاید آورده که منافقان در میان یکدیگر میگویند خدایا این سخن
 آزمای و سرد در این می گفتند و یقیناً سخن است از سخن نازا میگردند و
 و بعضی از ایشان تمنای بر بندگی بودی که ما را صد تا زیاده ز خود می و از آسمان
 آیتی نیایدی که بسبب فضیلت ما شدی این آیه نازل شد که **لَا تَكُونُوا**
 حذر می کنند منافقان **أَن تَكُونَ** از آنکه فرود آمده شود بر مومنان
سُورَةُ سورهی از قرآن **يُنْفِخُ** که بیا کما باشد آن سوره مومنان را و خبر دهد
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دل منافقان است بگو و نفاق **قُلْ** بگو **وَالْكَافِرِينَ** کافران
 ایشان را که افسوس دارند او را و هیچ تهدید است بر وی استند میکنند که چرا او
 یافت و جز آنست که برای تفریح شما **إِنَّ اللَّهَ** بدست می که خدا قاطبی **مُحَرِّجٌ** مخرج
 است **مَا تَخَذُوا** آنچه را که حذر میکنند از اظهار آن یا مساوی اخلاق و او را
 شمار است آورده اند که در غر و تبوک و یوم بن ثابت با جمعی از منافقان پیشتر
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند بپشت این مرد یعنی محمد صلوات الله علیه که شما را
 شام را بکشد و در حضور آن دیار مقام سازد این سخن نبوت در بیان
 آنحضرت ظاهر شد باینکه سر رخص نمود که آن قوم را و این باب که بگویند
 و از ایشان استفسار نمایی که چه می گفتند **وَالْكَافِرِينَ** کافران نمایند بگو که چنین و چنین گفتند

طار را سر حق مقام برسانید و این سخن آنحضرت آمده است از علی بن ابی طالب
 بر سبیل دل و بازی خیال و استیلا بر این باشد میگویم آیه آمد که **وَلَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**
 بپوشی ایشان را می شود که به سبقت **لَتَقُولَنَّ** بر آینه گویند **أَفَأَمَّا كُنْتُمْ جُنُودًا** نیست
 که بپوشی آنرا می سازد آن **مُتَخَوِّضُونَ** خوض میکردم در بر توبه از سخنان **وَلَقَدْ**
 و بازی میکردیم در آن سبقت **قُلْ** بگو ایشان را بر سبیل توبه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**
 و این سخنان وی **وَقَوْلُهُ** و بفرستاده وی **كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ** تشکر میکردم از شما می کنید و اینها
 و اینها **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ دُونَكَ** او عذر گویند که چندان از شما در حق محض است **وَلَوْ كُنْتُمْ**
 که ظاهر آنرا کردید این در راه خود **أَلَمْ تَكُنْ لَكُمْ آيَاتٌ أَنْ تُبَدِّلُوا بِلَايَانِ كُودِهِ**
أَلَمْ تَكُنْ لَكُمْ آيَاتٌ أَنْ تُبَدِّلُوا بِلَايَانِ كُودِهِ اگر نمی گویند **مَنْ طَافَ عَلَيْكُمْ** از شما که توبه کنید و آن محشی
 بن حیدر و لذت آن که توبه کرد و از حق سبحانه و تعالی که شرف شهادت
 و زیاده در حرب بایه شهادت **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** عذاب کنم طایفه دیگر **إِنَّكُمْ كَانُوا يَلِيبُ**
 آنکه **مَنْ كُنْتُمْ** گناه کاران با صراحت رفاق **أَتَاكُمْ فَيَقُولُونَ** مردان مناقق که رسید
أَتَاكُمْ فَيَقُولُونَ و زمان منافقان که صبر و مفتاد بودند **فَيَقُولُونَ**
 به حق این از برای در غیر از اینی باشد که در هر در غفایت و شفاق **بِمَنْزِلَةِ**
بِمَنْزِلَةِ بکار از این که کیفیت است یا کیفیت یا یکدیگر **بِمَنْزِلَةِ** باز سیدارند
عَنِ الْقَوْمِ از کوی که با مال است با امانت یا الصدق و شایسته حضرت است
بِمَنْزِلَةِ از برای دعا و مناجات و سلمی فرموده که از معاشرت صفات
بِمَنْزِلَةِ و فراموش **بِمَنْزِلَةِ** و سبها خود را یعنی فرو می بندد از خیرات
 و ارباب حاجات **بِمَنْزِلَةِ** و ترک کردند زمان بردارای **بِمَنْزِلَةِ** پس فرو
 گذشت خداوند ایشان را و بار داشت فضل خود از ایشان **أَنَّ الْقَوْمَ** بدست
 که منافقان و مردان **بِمَنْزِلَةِ** ایشان بدرون رفت کمال از برای

۵
 ۱۲۵

عملیات

از نزد خدا تعالی مومنان را **الکبر** بر کثرت ازبشت و نعم او زیرا که مبادا را جمیع
 سعادت است و مشتاقان را کلمات رضا حضرت خواست و مردی بنام احمد خان
 و مؤثر بقار و دوللجلال او است و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و نگاه
 دوشام و درگاه خزانة حضرت المصطفی است یکی میخواهد از توخت و خور
 یکی خواهد که دوزخ شود و دور و لیکن ما نخواهیم این توان جنت مراد ما این خشت
 قسمت چو تو خشت و گشتی دو دو عالم عین مقصود بس و الله اعلم در احادیث
 صحیح و ارسط است که حق سبحانه تعالی خطاب فرماید که یا اهل الجنت گویند نیکی بنا
 و سعادت و الخیر فی یک یک پس فرماید که خشت و شدید گویند جنت ما را خشت و
 که نشویم و حال آنکه عطا کرده بهمانی هیچ یک از خلق خود را عطا نکرده حق تعالی گوید
 آیا بدین شمارا فاضل تر ازین عطا میباشند که گویند آن چه چیز تو را عطا کردی
 ازینها فاضلتر باشد خطا رسید که فرود آیم بر شما خشت و دی خود را بر شما
 خشت بپذیرم و از مضمون حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
و الک آن خشت و دی **یا اهل الجنت** او است فی روزی بزرگ که نعمتی در میان چیز او
 محقر ملک گویند بشت باز او محقر است **یا اهل الجنت** ای پیغمبر **حاکم** جهاد ممن
 با کافران بشیر **و ان یفقیق** و منافقان با التزام محبت و اقامت حد و در ایشان
و اعطانا علیهم و درشت بکش بر اینان در جهاد و محاکمات **و الک** و بزرگ است
 اینها و دوزخ **و بنس للمصیر** او و بزرگ است دوزخ آورده اند که بوقت بر غزوة
 تنوک حلاس بن شویب در آن کوشش سوار از جانب فناء بدین می آمد و از برای
 تیغ فروان از آن سو رفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ازین در آن کوشش که
 بر آن سواریم بدتر بکشیم پس از آن از مضمون آن سخن در ابوص حضرت صلعم
 می آید و آنحضرت جلالت علیه کفوف مصوب که آن مقدار کوهان که در خود دارد

میگویند یا در کوه من بگفتند که مصیبت چیست که خدا یا رسول خدایش این را بر من کرد
 این مصیبتی که من از آن معلوم کردم و چون بجا آید فرستاده که **بالتوفیق** و فرستاده که
 بخدا که مطلق **بالتوفیق** است سخن را اول **بالتوفیق** و در آیت که گفت **قل لا اله الا الله** که فرمود که
 طاعت زودند درین و شک آوردند در کلام سید المرسلین و **کفر** و کفر را اظهر است
بالتوفیق بعد از اظهار اسلام و **تو** و قصد کرده **بالتوفیق** یا **یا** یا بی نیافتن و تصور
 ایشان اخراج میبودند و اجبار میاجران رضایه اندین با آنکه تابع سلطنت
 در سر این المی نهند و بباد شای بردارند و **بالتوفیق** و گشتند با رسول مومنان
بالتوفیق که آنکه بی نیاز گردانند خدا را الی اش بر **بالتوفیق** و فرستاده او
بالتوفیق از بفضل و کرم و یقینی این میرسد و حاجت و شکستش بودند چون قدم
 مبارک حضرت میفرمود به اینجا رسیدی و میراث آنحضرت غنایم بسیار است
 این نشان آنکه تو آنکه نشد پس خوب عبادت نمافتن که آنکه را که مستغنی
 شد و گویند بولار جلاست پیش نه بود و حضرت علی علیه السلام بفرمود
 ما و آرزو مردم بدو داده و تو نگرش و دوزار مردم زیاده افضل و اکرم
 در رسول بود صلوات اینجا بتولایض میگوید که بسیار است و ششمین نیست که آن
 را که **بالتوفیق** پس اگر توبه کند از نفاق **بالتوفیق** باشد آن بار ششم **بالتوفیق**
 ششمین است از **بالتوفیق** و اگر کرد از توبه در هر باشد از نفاق **بالتوفیق** **بالتوفیق**
 غذا نیست خداوند الی اش را **بالتوفیق** خدا الی در دنیا که **بالتوفیق**
بالتوفیق و در آخره به یقین و **بالتوفیق** نیست الی از زمین **بالتوفیق** دوستی که است
 گیرد **بالتوفیق** و نه یاری که غذا نیست آن باز دارد نقل است که جلاست بعد از
 نزول آیه توبه که در از جمله مختصان امت محسوب آورده اند که تعبیه انصاری
 که از آن دو صحابه بود ملازمت حضرت رسول صلوات الله علیه که آن حضرت

از خدای تعالی مرخواست و او را بفرموده چند از حضرت او را پسندید و که از این
که از این حد معیار در گذر نمودند و حضرت رسالت صلوات الله علیه از خود و او را
بدل خواه و مال و بد گفت اللهم ارزق لاهل بیت من کونشده و بر و آیت
بحر المول آنکه حضرت رسالت چند کوسید از خواص خود بود و او بخدی که
برکت رسید بقصد تیر و عابدت اجابت رسید چون سجدانه در کسب خداوند
برکت و او تا جدی که در عوالمی مریضه ایشان را جانماند و بیادیه آورد از اقامت
نماز جماعت محروم شد و خبر روزی که مدینه نمیتوانست آمد بالاخر از آن نیز بیابا
چون در کون صلوات چند وقت ویرا حاضرند از احوال او باز پرسیدند بحاجه
رضی خبر وی چنان بود بار گفتند حضرت فرمود صلوات و ای ای قلبه بن حطب
عبد از آن حق تعالی زکوة را فرض گردانید و چون عامل صدقات از نزد
سید کاینات صلوات نیز دیکه می یافت و زکوة طلیه محبت مال او را بچاره
که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت اینک محمد صلوات از ما میطلبد خریه است
شمان بروید تا من جریین باب فکری کنم لیس زکوة نداد و خبره جعفر هم رسیده
صحابیستی که گشتند و این آیه نازل شد که **فمنهم** و از اهل اتفاق **منهم**
کسیست که با خدا عهدی کرده **منهم** اگر بدیدند خدای تعالی بار **منهم** از فضل
مالی **منهم** بر آینه که صدقه و عیم و اخراج زکوة کنیم **منهم** و بر آینه که
باشم تصدق **منهم** از جمله نیکان و شایستگان **منهم** پس از آن مقام
که بداد ایشان را مال بسیار **منهم** از فضل و کرم خود **منهم** بخیلی کردند تا حق و حق
خدا تعالی ندادند و **منهم** و او را بدیدند از عهد و پیمان **منهم** و در این
اعراض گشتگان از طمطم و فیهان **منهم** پس از آن در آورده آن بخل و مسخ
زکوة ایشان را **منهم** و **منهم** در دین و در این که باقی باشد

و در این مکر و دانی **بسم الله الرحمن الرحیم** ما روزی که بنده عمل خود را از آن آفریننده
بازگشت **بسم الله الرحمن الرحیم** این است که خلافت که در دنیا خدا تعالی **بسم الله الرحمن الرحیم** آید و بعد از آن که بگوید
از تصدیق و صلاح **بسم الله الرحمن الرحیم** و این است که بود در دروغ و **بسم الله الرحمن الرحیم** دروغ گفته **بسم الله الرحمن الرحیم** آیا
میدانند مخالفان و بعد **بسم الله الرحمن الرحیم** بدستی که میداند خدا **بسم الله الرحمن الرحیم** آنچه نهان این را از انفاق
و غم و خلافت **بسم الله الرحمن الرحیم** و آنچه را میگویند با یکدیگر که این زکوة خیریه است
بسم الله الرحمن الرحیم و آیا میدانند که خدا تعالی **بسم الله الرحمن الرحیم** دانسته نهانها را و پوشیده است
درین آینه پدید بی غیبت است **بسم الله الرحمن الرحیم** من اندک عیایان چو میدانی که میدانند پسین
در روی این چو میدانی که میدانند **بسم الله الرحمن الرحیم** که میفرستد صاحب این اتفاق و رعایت
چون شکر تو که بگویند و صدیق رض از دنیا و بی برچ و دشت بیاورد و
فازون رض سید شکر بمل جهان زیاده بود و نه از شغال طلا تر و پیوسته صلح
که در عهد الرحمن و عفت رض اوقه طلا با چهار هزار درم صدقه نموده و هر
یک سال عیاس و طری و سعد عباد و محمد که رض مسکنی مان آورده و دیوان
نزد آنحضرت بجمع شد در آخر عاصم بن عبدی صد و شصت خرما که دو هزار و چهارص
باشند در پیش آن لشکر داد و ابو عقیل انصاری صناعی خرما آورده گفت شربت
و این بخت مردم آب چاه کشیده آمد و در صناعی خرما با جرت بمن داده اندری
برای عیاس خود که سهام و یکی آورده ام حضرت فرموده تا آن صناع را بر بالای دیو که صد خاک صناع آورده
پوزش نموده منافقان آغاز نموده و غره کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آنمان را بر باد
داخته خود را بر بول او از صناع ابو عقیل بی نیاز اند اما خواست او خود را بیاورد مردم
تا که صد خاک بیزی بستاند آیه نماز شد که **بسم الله الرحمن الرحیم** انما که **بسم الله الرحمن الرحیم** غیبت
اندر آن و شدگان را **بسم الله الرحمن الرحیم** از روی کان **بسم الله الرحمن الرحیم** در امر از صدقات
عبد الرحمن عاصم که بر این است میدانند **بسم الله الرحمن الرحیم** و آنرا نیز غیبت میکنند

که نمی یابند **یا ایها الذین آمنوا** که در این دنیا نیست و در دینی البوعقیل را میگویند که خدا او را
از صلیب آویخته است و **یا ایها الذین آمنوا** پس از آنکه من میبارانم از آسمان یعنی باران میبارد
با این نشان **سبحان الله** منم چرا او خدا را از آسمان سحریت این **یا ایها الذین آمنوا** و این را با باران
عذاب آید بعد از این در دنیا که سحریت و سحر است که میگویند در آوار آورده که پس
عبد الدین الی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان تخلص و مطیعان خالص
بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلعم در خواست آن بود که برای پدر
وی آمرزشش طلبید آنحضرت برای این الی استغفار کرد و آیه آمد که **استغفرکم** استغفار
کن برای ایشان که منافقانند **ولا تستغفروا لهم** یا آمرزشش نخواه برای ایشان اگر آمرزش
خواهی برای ایشان **ولا تستغفروا لهم** بفرما در بار سینه **یا ایها الذین آمنوا** پس نمی آید و خدا تعالی ایشان را آید
که حضرت فرمودند میفرمایم که بر بفرما و آیه آمد که بفرمایم استغفرت لهم ایها الذین آمنوا
من یعفو لهم سید مرسلین عالم صلعم لبه از نزول این آیه در یک بیت
منافقان استغفار نکرد از اینجا بعین میشود که مراد از عدد سبعین تکبیر است
والک آن عدم قبول استغفار در حق ایشان **یا ایها الذین آمنوا** که ایشان **کفر بالله**
کافرانند بخدا و بر کفر او و بر کفر او و خدا **لا یستغفر الله** را به غایت بگوید
گروه فایقان را یعنی مکرر از او کفر خویش **فرح المسلمین** شاد و گشته باز پس همان
از غزه **بیتهم** به نشستن خویش **جلال رسول الله** جلالت رسول خدا تعالی و **ولا یستغفر الله**
داشتند به کرامیت عقیقت **ان یجاءدوا** اگر جهاد کنند **یا ایها الذین آمنوا** با الهام و نفسها خود
فی سبیل الله در راه خدا ایک فراغت و تن آسانی طلبیدند **وقالوا** و گفتند و میخواستند
لا یجاءدوا بیرون مرویدند غزه **فی الله** در کار خود گرفتند و خواستند که خود را از جهاد
کنند **کل** که بر ایشان **یا ایها الذین آمنوا** استغفرت لهم از جهت حرارت
توبت باین که اول ایشان منجالت مسیحی بودند و در این حرارت شدند **یا ایها الذین آمنوا**

خواست که در گذارد و فایز حق در این باب طریقی بیان نمود و سبب این را
 باید حضرت سید او و چون غارم شد بنظر او ای آیت الله گویند بوی از آن غار گذارد
 بود که **اولا** اصل نماز گذارد **ثانی** بر هیچ یک **ثالث** نماز در منافقان که بپوشید
 برگرفت اصل باشد و گفته اند طریقات است یعنی کسی چون بپوشد بپوشد
 اختیار او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گمان که همان مرده است و ابد
 بر همان خواهد بود **ولا تقم** و ایست **ثانی** **ثالث** بر سر گوری برای دفن و
 زیارت یا دعا و استغفار **انهم** مدبرستی منافقان **کفر** و **ابا** کافر شدند بخدا
 شکر آب آوردند و **و رزق** و افسر ستاده او که فرمان برداری نکردند و **اولا** و **ثانی**
و هم **فارقون** و حال آنکه ایشان بیرون رفته گمانند از طریق ایمان **ولا تمیز**
 و باید که تراستین از و مرد اند و خطاب حضرت است یعنی در بحث اند از
 شمار **انهم** مالبار منافقان اگر چه بسیار است **ولا اولادهم** و نه فرزندان ایشان
 اگر چه قوی و با اقتدارند **انما یزیدو الله** چنین نیست که میخواهند افعالی **اولا**
یقتلهم اگر عذاب کند ایشان را بدان **فقی الدنيا** در دنیا بپوشید و در آخرت
 آن بر سر درخت باشند برای رونق احوال و اولاد و تبار بسیار بسیار
 ایشان عواره شقت و محنت گشته **و رزق** و **القصص** و بیرون و در حلال ایشان
 بحسب عام **و هم** **کافرون** و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان برون رفته
 گفت اختیار حق را اختیار اند ما را در نیاج کند بالواج برایش بی و رحمت نگاه
 سید از بد با صاف نیست و شقت و با غم و در میگذارد از صید از سره **نفر** و
 اول جو خدای کنی مال جمع **بسی** یعنی بر خویش باید گذاشت **بسی** از بندگان
 تا بماند بجای **بسی** در دوزخ باید است بپوش و است **و رزق** و **القصص** و بیرون و در حلال آن حال نکلی
 است که آخر بحسب باید گذشت **فولاد** و **القصص** و بیرون و در حلال آن حال نکلی

[illegible]

منافقان

١٠٠

[illegible]

[illegible]

به کمال است مبارک است و در میان ایشان نازند که **مؤمن** و در میان ایشان
 تاخیر کرد و شکایت و بازداشتگان **مؤمن** برای امر فرموده شد
 در باره ایشان **مؤمن** ایضا اینست خدا تعالی ایشان را از صراط مستقیم بران
 گزید و **مؤمن** و یا توبه بد ایشان را اگرندامت و رزق خداوند
 تر وید برای عبادت است و اگر نه عند الله ترو نیست **و الله اعلم** و خدا تعالی
 داناست بر خدایتان **مؤمن** حکم نموده بر جایتان آورده اند که دو آرزو
 در میان چون قبل بن خالب و قبل بن حارث و دیوه بن ثلث و احزاب
 ایشان سخن بگویند ایست بر برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند ابو عامر را ایست
 از ایشان بعد از خزیج بود و در علم توری و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته
 در حدیث و صفت سید عالم صوفی رایل مدینه میخواند چون آنحضرت علیه السلام به حرات
 که در آن آن خط شیعه جان و کال و بی شده از صحبت ابو عامر بر مییدند کسی
 بهروای میزدند **مؤمن** با وجود این کیش توای آب حیات **مؤمن** حیفم آمد سخن
 از حضرت حیوان گفتن **مؤمن** ابو عامر را عروق حس در حرکت آمده یعنی آن
 حضرت مشورت نمودند از غنوه بدر اندین که نیت بفار که پوست در در ب
 حاضر شد و او را کسی تیره بر شکر سلام انداخت وی بود و حضرت او را
 قاضی لقب داد و در حرب چنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هر قل
 که ملک بود رفت و بنیوم است که از روم لشکر ساز زده جنگ مسلمان آید
 خامر بولنت بنا و فغان که شهادت و قتال قیاد و محله خویش برای من مسجدی بسازید
 که چون بمیدیدم آنجا با فاده علوم استقامت نمایم ایشان مسجدی ساختند
 و حضرت بنو صلم چون عازم غزوه بنوا شد باینان مسجد آمده گفتند یار کون
 الله یا برای صلوات و بنجارگان و وقت سر نادر باریدگی مسجدی ساخت ایم

۳۵۲

و آنکس هر روز که در آن مسجد نماز کند ازین غرض ایشان بود که با اسطه
 نماز آن محبت هم خود را استحکام دهند چنانچه در توبه و استغفار و سجده
 مسجد را و آن طاعتی باشد می باید از نماز و استغفار و سجده و توبه و استغفار
 آنجا جلاله شایان فرزند آی در فاکان سخن از دل بری تمام ای آن فاکان
 واقعه است پیغمبر در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز ایتم
 و چون بوقت بازگشت بن منزل فریاد آن که قریب برینست رسیدن
 مسی بنان استعاره نمودند و جبرئیل هم این آیه آورد **وَالْفَرَقَ بَيْنَهُمَا** و آنکه
 فرار کنند و بنایانند **سَجْدَ** مسجدی **مَرَارًا** برای ضرری مومنان و سبب
 ایشان **وَلَفَّ** و برای تقویت کفری که اضمحلت آن میکنند **وَلَفَّ** و برای
 تفرقه افکندن **بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ** میان مومنانی که در مسجد قیام میکنند
وَأَمَّا و بر لای تقاطر **بَيْنَ حَارِبٍ** شد مرا آنکس که را که حرب کرد باشد اقامت
وَرَوَى و بار کول او **بَيْنَ قَتْلِ** پیش از بنای این مسجد مرا و ابو عاف را ایست
 است که در اجه حین جنگ حاضر شد **وَلِيْلَفْنِ** و بر آینه گوشت خورد و چون
 کسی بود جرای این مسجد ساختن **أَرَادَ** اگر مانجو استیم از بنای این مسجد
أَلَا استی که خواستی بگو که نماز است و ذکر و توبه و استغفار **وَاللَّهِ** و خدا
 گواهی دهد **أَنَّهُمْ لَكَادُونَ** بر آینه که ایشان در پیش گویند در گوشت دروغ
 خود **وَلَا تَقُمْ** باینست برای نماز **فَلَيْسَ أَبَدًا** در آن مسجد گزشت **سَجْدَ** بر آینه
 مسجد که **سَجْدَ** بنایان شده است **سَجْدَ** بر پر پرکاری **بَيْنَ** و آن
 از روی سخن بر مراد مسجد و ظاهر آنکه مسجد قیامت در محل سینه
 عزیز بن عوف حضرت سالت معلوم که اول کجالی بدیند رسیدن مسجد
 فرموده چهارده روز در قیامت فرمود و در آن ایام سال مسجد قیامت

و اما این سخن است در زمین که حضرت خضر صلعم در آنجا نماز کرده و در آنجا
 با او سخن در آن زمین گفتن می کند که رسول الله صلعم هر روز نماز می خواند
 بسجده قیام آید و آنجا نماز گذاردی در روایت آمده که در رکعت نماز
 بگذارد و می خواند روایت آمده که در رکعت نماز درسی قیام کرده ایست
 سجده ایست و آن سجده که آن اساس بود و توحید است **حق** است و او را
 می گویند **آنکه توحید** و آنکه قیام کنی هر روز برای **توحید** و در آن سجده
توحید آنکه باکی در زندان اجابت و اجابت خود را در سجده مبارک است
 و کسی تعوی **ربان** و مردمانند که از پاکیزه طبعی **توحید** دوست دارند
 باشند و گفته اند بر جباریت خواب نیک منقول است که بعد از نزول آیه حضرت
 صلعم از این سجده قیام رسید که آن کدام طهر است که حق سبحان بر شما نشنا
 گفت جوابی دادند که آب بر پی می آیدیم از اجازت رایی در اسلام
 خبر دهمی بر او طهر است از معاصی و خصال بد و **والتی حیات** و خدا
 و در سجده و در نماز **حق** ایست که اساس افکند **و بیانه** بنار دین
 خود را **حق** بر ترسکاری **حق** از خدا تعالی و **حق** و طلب خیر
 او **حق** است **حق** با آنکه اساس نهد **حق** بنار دین خود
 و **حق** بر کاره و دومی که زیرش بر دین نهی شده و طهارت
 بجا آمده باشد شکافت شده و نزدیک افتادن و همچنین زینت شستن
 قواعد است و دینی بر میانند **حق** پس آن زمین است که سب کرد و در
 افتد **حق** باقی آن **حق** در آنش و دین و این سبست برای
 و آنکه دین خود را با **حق** و این هم **حق** و این هم **حق**
 و این هم **حق** و این هم **حق** و این هم **حق** و این هم **حق**

۵۱

سپاسنامه بنام ایزدگار **سپاسنامه** بنام ایزدگار
 از ابراهیم خلیل علیه السلام **سپاسنامه** بنام ایزدگار
 دارند و گفت افراتو تحریب بنار ایشان است که بعد از رحلت یسوع مسیح ایشان استعدا
 نموده که آنحضرت مسجد ایشان در آمد و نماز گذارد و آیت آمد که لا تقم فی البرج
 حضرت رسول صلیم فرمود تا آن مسجد را بکشند و بسجده و حکم شد
 که آن موضع در اهل مدینه باشد پس منی فرمون کار را برکنید مطرغ
 خاک را خاکستر کنید و سجده میفرماید که همیشه باشد خزان بنار ایشان بود
 تراید سک و نفاق ایشان یعنی یسوع در غم و حسره و نفاق در بیعت
 خوانند و در بسبب این تخریب **الله ان تقطع قلوبکم** مرا آنکه باره باره کرده شود و اهل
 ایشان بختی که قابلیت ادرک در آن غایب و گفته اند تقطع قلوب مقبل
 وقوع نماید یا برگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جبرائیل است که توبه و استغفار و
 ندامت بر مصل آن مأمور **و الله اعلم** و خدا تعالی داناست تا کس بنار ایشان
 که بجهنم بوده **حکم** گنده است بخوابی آن بروجه حکم در تفسیر و سبط
 از محمد بن کعب قرطبی نقل میکند که چون در قصد بعضی بغاوتن یا بغاوتن
 تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلوات میگردند عبد الله بن مسعود
 گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا تعالی تا آمد او را برسدند و بدو در است
 صلوات فرمود که شرط میکنم برای خدا تعالی که برای خود آنچه میخواهی حضرت
 شرک میارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسهار و مالها خود را
 نگاه میدارید گفت چون بدین امر قیام نمایم جزا را چه است حضرت رسالت
 صلوات فرمود که جزا شما بهشت است انصار گفتند روح البیع لا تقبل و شستن
 در دو فروخت نموده است ماورین بیع بود کردیم بر کار قال بنواheim نموده

[illegible]

معاد ارجمند کنندگان بحیثیانه تمامی **المنعمون** پرستند کان حق و حقا
ما قدام البشر ایضا بدست **المنعمون** ستانند کان حق بدو بخیر بویست
بخت دارند از غنایا کنندگان نفیم الهی در محوطه و طرف **المنعمون**
روزه و طرار این ماسیر کنندگان بطلب علم و بیرون آیند گاه کنیز بار
نفس روزندگان پس منزل الس **المنعمون** رکوع کنند گاه کنیز
با نضوح آرزوگان بر درگاه نبی **المنعمون** سجده کنند گاه
در خلوت یا طیاران قرب رفع الدرجات **الامرون** بالهود و رب
فرمانندگان با ایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم **المنعمون**
المنعمون باز دارندگان از کفر و معصیت و از نکایه بعت و آن ثانی
بست یارای تضاد میان اورو نبی منکره گویاشی و احوال و هر یک
با دیگری باید که منعم باشند **والحافظون** و نگارند گاه **الحمد لله**
مرا حکام خدا را و سلمی گوید نگارند گاه **الحمد لله** و ابرو او را و محبوب
و او را و ارواح **و البشر المومنین** و **المنعمون** و مومنان را که بدین صفات
در موصوف و صغیر و دلیل است بر آنکه ایمان داعی است به نضایل
و جزئیات بشریه شارت است به تعظیم و کثرت آن آرد و اندک حضرت است
صلعم بعد از نبوت پدر مادر خود گریه کنان فرموده که دستوری طلبیدیم
در زیارت وی اجازت دادند و در استغفار دستوری خواستم
ما را باز داشتند و این آیه آمد که **تاکان** صحیح نباشد در و انمود **المنعمون**
و پیغمبر را **المنعمون** و آنکه از آن گزیده اند **المنعمون** آنکه طلب
امر بخیر کنند **المنعمون** برای شکر آرزوگان و گفته اند که پیغمبر صلعم
با ابطال جبر مرض الموت بعد از آنکه از ایمان وی نوا میداشت و بعد فرمود

بود که از پیش کشم از برای تو و او را که مرا نمی بینند از این دو عهد که در عهد است
 می بری می استغفار میزد صاحب چون دانست که لا خضر است جمله الوطالیت
 امرش را طلبید گفتند با چرا برای انبا و افریبا خود است عفو کنیم و حالا که
 ابراهیم علیه السلام برای خود استغفار کرده و اینک میفرماید برای هم خود استغفار کنید
 آیت فوقه آنکه روایت میفرماید مومنان را برای این شرکت امرش را طلبید
و لو كانوا اولا و اخری باشد از شرکت کان اولی القزلی خداوندان قریبها سر و
ما بین از پس آنکه روشن شود لهم مرا این نیز انهم انکالان از باب
شرک اصحاب الحیم ملازمان دوزخ اند **و ما کان استغفار ابراهیم** و بنود او را
 خواستن ابراهیم **لا یس** از برای پدر خود **لا عن سعة** مگر از برای وفاداری
 و عده که در وقت مناظره **عده ایاة** وعده کرده مرید خود را آنجا که
 گفت ساستغفر کلبی و در دنیا مع آورده که وعده داده بود پدر
 را ابراهیم و مراور که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم و آن بود که
 من طلب مغفرت کنم برای تو و قیام کردی **فلا یمن** پس آن بیگام که
 روشن گشت مرا ابراهیم را **ان عده الله** که پدر او دشمن است مرید ابراهیم
 بوعده اسلام و فغان نمود و درین حق را تصدیق نمود و برگزیده و نوبت
 ایمان نیافت ما بوجی معلوم شد او را که آن ایمان نخواهد آورد **شیر و**
 بنیزاری کرد از و قطع استغفار نمود **ان ابراهیم لا یس** پدری که ابراهیم
 بسیار آه گشته بود کنایت از قلت قلب و کثرت سرجم او **عده** بر بار بود
 که پدر شکیفت لا یس که او جواب میدهد او که ساستغفر کلبی پس رایت نماید
 تمهید غدر رسول و مومنان تمهید مکر غدر رسول و مومنان میکند که چون ایشان
 قبیل از من استغفار کردند بران خواهند خواند **و ما کان استغفار** و نیست خداوند

بر این صراط و تپه که در این دنیا است و تا این که از این صراط
 چیده اند راه خود را از این صراط جدا کرده اند و در این راه
ما یقولون از آنچه واجب است از این پرستش کنند و گفته اند این آیت در میان جمیع که
 قبل از تحویل قبله و رگدشت یا پیش از تحريم ساواجل فرستیده میفرماید برین
 که در این کارها که کرده اند گرفت نیست **ان الله بدیسی که خدا تعالی** **ما یقولون** همه
 چیزها را اول و آخر ایشان **علیم و انما هیست ان الله بدیسی که خدا تعالی** **ما یقولون** هرگاه
ما یقولون و **ما یقولون** با و شامی آسمانها فرستاده پس بر چه خواهد گفت لی ما یقولون
 و شامی **ما یقولون** زنده که اندر مردگان **ما یقولون** و میرانند و گاه **ما یقولون** و نیست شمار
 ای مومنان **ما یقولون** بخدا **ما یقولون** کار سازی و **ما یقولون** و یاری
 و بدو کاری و میباید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا تعالی را آنچه پیش
 کنید که شمار بغیر وی نمیتوانی امری نیست که حکم عقاب آن شما
 دفع کند و جز او یاری که عذاب شما باز دارد و **ما یقولون** **ما یقولون** بدیسی
 که توبه پذیر نیست خدا تعالی و بقبول توبه بازگشت **ما یقولون** **ما یقولون** بر میفرماید و جهت
 اینست که در منافقان را در تحلف و بیان برین در حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله میگردانند و میگویند که ما قائلیم بفرمانک که ما تقدم من
 ذنبک و ما نأخر ما یقولون است بر توبه یعنی هیچ گناهیست که مطلق و استغفار
 نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست که ما دون آن نیست
 و میفرماید و بعد از توبه با و در گناهیست که از آن توبه لازم
 باشد و پیش از بعضی و انی لا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة استغفاره
 یا نیست و نزد محققان این معنی مناسب بر حضرت رسالت نیست چه
 توبه آنحضرت را بغیر حق تصور نموده پس سنی رح میگوید که توبه نبی برای

است و اینست که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
یعنی جمعی که از ایشان که کاره بودند و بنده بودند و بنده بودند
که آنانکه پیروی کردند پیغمبر را **فی سائر العشره** در زمان عشره و سیکه
شکر شوک را چشمت عشره میگفتند بجهت آنکه عشره عظیم بود و در روز
که دو تن یک عشره داشتند و هر دو تن که دو کس روزی یک عشره را
برند و هر دو آب که با وجود قلت آب بشتر را می کشند و بر طبابت
احوالست و اعمار آن دین خویش را ترخواسند و بهو انبایست گرم
میگشت پس حق تعالی صفت میکند درین زمان یکی بنایست و است
و پیروی پیغمبر میگویند **من بعد ما کاد و انکار و حق منم** از ایشان یعنی
برنج میل میکند و از جا برود و **قلوب فی یوم** از آن پس آنکه نزدیک بود که از نافرست
کار بدان رسید و جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسولان صبیح
دست باز دارند و با بر طه شدت و شقت **ثم ما یست علیهم** پس خدا تعالی و بگویند
از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بودند و **بهم** بدست
که خدا تعالی بولایشان **روف** بسیار رافت است چون تو میگویند **و بهم**
مهربانست و بفضل بر ایشان **و علی القلوب** و بر قلوب ایشان و بر ایشان
و بخشید بران ستن که باز پس شد یعنی بجهت آنکه بود و در روز و در
ایشان موقوف بیکم **و بهم** و قبل ازین پسین و بگویند که کم کم
و بگویند و در تافیر افتاد و حضرت رسالت بنایست و بگویند
که کسی را بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
خود و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند

اینست و بی شکر و کار و نیان ننگ است **یعنی آقا محمد** تا و حق تعالی که شکر و حمد
 برساند برین **کتاب** با هر کس که دوست و این کتاب را در دست و در میان
 و مسکن و نمک و پیرایشان **الغفر** و بهار ایشان از بسیار نعم و رحمت بخشتی که
 شرح نوانس را در این راه نبود و **قلوا پس الله ان لا اله الا الله** من الله اعظم
 خدا **الا اله الا الله** مگر من بوی و از سرش خوشتر از کرم می **ثم تا علیهم** پس چون در این و بهر کار
 خود داناشد توفیق و او خدا قالی ایشان **الو** تا بگوید که در دست و در میان
 است که تا او بگوید توفیق و در دست و در میان است که تا او بگوید توفیق و در میان
 نماید و سخت **هم** توبه بکند و هم پیمان است **چون** توبه بامید پذیرفتن است تا توبه
 پذیرفتنی شود توبه در دست **العقده** باز پنجاه روز این آیه فرو داند و توبه ایشان
 پذیرفته گشت **ان الله** بدست می که خدا قالی **هم التواب** او است قبول کننده توبه از
 میانان **الرحیم** متفاضل است بر ایشان **یا ایها الذین امنوا اتقوا الله** ای گروه مومنان
 رسید از خدا و عمل این فعل که مخالفان امر باشد معاودة کند **و لو باوع الصالحین**
 و باشد پیر است گویان در اقول **و چون** کسین ملک و حق دیگر که
 راست گفت و معذرت باطل نیار و زنده و لب راستی که سن صدق و کاد و است
 نجات یافتند از انجا افتی کم و کاستی و از چشم راستی که راستی راستی
 خواشندان کس نکرد بر سخن راست ندان کس نکرد و گفته اند این خط
 باطل کتابین است یعنی ای گروه گمان بوسی و غیسی **متر** سید از مخالفه
 محمد صم و باشد با صادقان که اصحاب جهاد و است بزرگوار و **انما کان**
 بود و نیست و **لا اله الا الله** و اهل بدین را **هم** و از آنکه کرد ایشان
من السباب از باد ایشان **ان** **مخلف** اگر مخلف کند و باز پس **من** **عز** **عز**
الله از حکم مملوک خدا نیست در صفت لغی و تخصیص اهل بدین و اهل حوا

[illegible]

والتقى به في دار النورين
في سنة ١٢٤٨

میکند نزد یک خداوند **من الله** از آنکه در میان مثل بود که در میان باشند
و گفته اند اصل دوزخ از دست که در ولایت شام بود و در وقت امیر محمد بن
در تقدیر قتل کنیز با دشمنان نزدیک **و بسجده** و بایکدی در میانند که افغان
و نه گفتند **عظیم غنای** در شهادت به نسبت خود یعنی غنی در مقابل قتل الوقوف
یا شدتی و صوری بر مقابل یعنی سختی یا سختی در چیز محاربه **و الله اعلم**
و بدانند که خداوند **مع التفتی** و بهر کار است بجهت و حمایت و نصرت
در قیامت بدو است که حق سبحانه و تعالی از بقیل کفار و کفر میفرماید و مع
و شمس از نفس اماره کافر نعمت بدو نیست و نزدیکترین دشمنان تو دوست
که اعدا و کفر نفسک التي بین منبک پس لقیال او که عبارت از جهاد اکبر است
از شغال است و اولی میفهمد و بعد از آن رفی المشغول **مثنوی** ای شهادت کشیم
خصمی بودن ما در از خصمی در در اندرون قدر جفا من جهاد الصغیر **و**
این زمان از جهاد اکبریم پس شیری اندک صفها بشکند و شران را دانی که
خود را بشکند **و اذا ما انزلت** و چون فرشتاد و خود سوره یاره از قرآن
فمن یقول پس از منافقان کسی است که گوید یا منافقی و دیگری از منافقان
و اگر در استقامت یا با صفتها و مومنان گویند **یکم** و **تکلمت** از شما اکبر میفرماید
بده این کوره ایمان که ویدی یعنی آنکس که است که این کوره ایمان را در آن
زیاده کردن **و الله اعلم** پس زانان که کرده اند بر است **و الله اعلم**
کرد این کوره از یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد عاقلها
ایمانی و در طاعت بدین کوره منظم گشت یا ایمان از آن بهر طاعت و دیگر
و الله اعلم و این زمان میفهمد و بعد از آن که سبب است که در
ارتفاع حال ایشان است **و الله اعلم** و اما آنکه **و الله اعلم** در و الله اعلم

بناک اتفاق و مقدره و بعضی است **مرا** پس زیاده میکنند آن
سوره ایشان را **سکی** مضموم **بک** ایشان یعنی در روزهای دیگر
سک و اشتد **بک** ایشان درین سوره انضمام نیست بدان سکی باقی بود
کار ایشان بر کفر و **مرا** و بگردند یعنی استحکام نیست این صفت ایشان
تا و تشکیک بمروند **مرا** و ایشان کافر بودند و **مرا** ایامی هستند پس
مناظران **مرا** اند ایشان مبتلا میشوند باضداد علیات از فرض و تحفظ
و غیران با اتفاق و کذب ایشان ظاهر شود مسلمانان **مرا** در هر سالی
کیا یاد و بار **مرا** پس توبه نکنند از اتفاق **مرا** و **مرا**
و نه بکنند **مرا** و چون نبرد و آید **مرا** باره از قرآن که در آن
عصیان ایشان نکو بود **مرا** نظر کنند خفی از ایشان **مرا** سویی
دیگر یعنی بخشیم دیگر اساره از روی انکار و تحریته بدان سوره یا از راه خشم
و تحفظ باستماع عیوب خود یا بتعامر عیوب اعیای کنند لغو از مجلس ما هم گویند
مرا ایامی بینند یکی از مسلمان شمارا اگر از مجلس بیرون رود
پس اگر بینند قامت کنند و مکرر بنشیند بر خیزند **مرا** پس اگر باز کردند
از مجلس **مرا** بگردند خدا را **مرا** پس **مرا** و **مرا** ایشان را
از هم تران یا از قبول امانی واضح است که از هم بگویند ای کلام خیر است و
در احتمال دعا دارد یعنی بگرداند خدا را و **مرا** از آن خبر **مرا** پس
ایشان **مرا** گردنی اند که در نمی یابند حق را و فهم نکنند **مرا**
برایند بدست **مرا** که اندیشای او میان **مرا** فرستاده بکلم خدا
مرا یعنی از شما یعنی از شما که **مرا** تا بود **مرا** مخالفت نمایند
و انجازه و کتاف و وجود کبر و یا اندیشای اعراب **مرا** از شما که **مرا**

الی

[illegible]

[illegible]

گفته اند قدم سابقه از نیست که حق الهی و علم الهی داده در خاسته
 و ساطعی گوید روح مقام صدق الهی که در روزی و ملائمت یا ایمان صادق
 یا رضوان الهی و علم الهی که در باره ایشان یا علمها جز که از پیش فرستند
 یا سلف صدق که برکت ایشان بجای می رسد یا دل صالح که پیش از ایشان
 در گذشته با تقدیم حق سبحانه رسالت را ضایع نموده و حق الهی و حق
 ان بقول از آن خبر میدهند یا شفیع صدق که حضرت پیوست صلعم از
 قدم صدق می رسند فرمودند بی شفاعتی تو سلونی بی انی ریکم و مقررت
 که گفته کاران سه روز کار را هیچ وسیله ای برای امرش بر اثر شفاعت حضرت
 نیست **نظم** گفتی کنم شفاعت عاصی غدرخواه دل بر امیدال کرم افتاد
 در کنار **قال الکافرون** گفتند تا کردید کان بعد از آمدن پیغمبر بدین
 و نمودن خوارق عادت **ان** بدست که اس برود **و این** جاد و نیست
 اشکارا **ان** **بیکم الله** بدست که سرور کار شما **الله** است **الهی** ان خدا
 دندی که بقدرت کامله بی عجز و حکمت بقیص **خلق السرات** و **الاف** میاورد
 ایما آنها و این کار که از کترین اجسام این عالم اند **فی** **تست** **ایام** در
 مقدارش روز را امام دنیا **ثم** **استوی** پس منوی شد **علی** **الوش** بر عرش
 که اعظم مخلوقات **ید** **الله** **سرب** از دامن کاینات بر مقتضای حکمت عالم
 تقدیر میکنند و دنیا را بر وجهی که میخواهد **من** **شفیع** نسبت به شفاعت که
 روز قیامت **المنی** **بعد** از **نه** مکرر است و توری دادن خدا عالم را
 در شفاعت این کلام در شفاعت الهی است و از شایب شفاعت باوق **و انکم**
الله اخذ او در جود صفات **خلق** و **تدبر** و **تفکیر** **بکم** سرور کار شما
 است نه غیر او و غیر را با او درین صفات **که** **تست** **ایام** **بیکم**

[illegible]

ملک الشیخ بہاری دہلوی

[illegible]

نعم

است **و** **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
وایمان دارند که ملائکه شریفی و زنده ماندن می بینند و در این دنیا
خداوند الهی بر ایشان **و** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بجای **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
تکلیف میفرمایند **و** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
شماره **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
کنیم این غرض از این است که **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
میباشد اگر کسی بگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه با کسب و دست
عرب از عبادت ملت فخری باز دارند و در میان درای بنود حق سبحانه
فرموده که **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
ما را یعنی قرآن **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بعد از شنیدن قرآن گویند **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
چنین که ما بخوانی یعنی کتابی که در روز که بعثت شد و لوح و عقاب
و معانیست **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
و در این منع کن و غرض از این آن بود که حضرت پیرای ایشان
کنند و ایشان را در انوار کنند حضرت حق فرمود **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**
بسم الله الرحمن الرحيم **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله**

حق خود بینی بخود نمیشناسم که قرآن را غیر کنم در
الناجیه متابعت نمیکند و از پی پیروم **اللابی** بدان خبر را که
 در کلام **الی** موسی بن ارجی نقل شده زیاد و نقصان **انی** جانب پذیرفته
 که من میسر کنم **ان** عفت **بی** اگر عا می شوم در زور و کار خود متبدل قرآن
عبدی **بی** **عظیم** عذاب روز بزرگ که قضا است **قل** **یون** **دانا** بگو از خود
 خدا قانی **ما** **تو** خواندی آنچه بر منزل شده است **علیکم** بر شما **دلا** **در** **یکم**
 و نیز شما دانا کردی خدا قانی **ما** **بقران** پس اثر فضل و رحمت دوست
 که مرا از هر که در بخواندن و شمارا دانا است **بفهم** **ان** **نقد** **تثبت** پس بدین
 که من در یک کرم **فیکم** در میان شما **عمر** عمری دراز که مقدار جمل بود
من **تید** پیش از زول قرآن معنی در آن است که معجزه نمیشودم من قرآن
 میخواندم و نه شما دانا بان بودید **ان** **فلا** **تعقرون** ای ابرو از غمی تابید و عقل
 نمیکند که چه جمل سال در میان شما بوده و عمارت نایت علی بن محمد و
 مرصحت نفرموده **کلامی** بر شما میخوانده که فضیله عرب از کمال ملامت **ان** **کانت**
 حیرانند و بیخوار دیوان عرب از کمال ملامت **ان** **کانت** **تقر** در دندان
 و پراکنده بتامل درین صورت است **لال** **مخوان** نمود و انکه **القاء** **کلامی** **ضای**
 زمری خارق عادت است پس قرآن که معجزه رسالت و وصیت دلالت باشد
نظم ای دانا که بجم فروزن را ندانم بر درق کاف **لون** **مبطل** **د**
 و کاغذ در آب سیاه محو او در درجی **ال** **بجلا** **و** **قرطاس** **ز** **علم** **از** **ل**
 مشکل لوح و قلمش گشت حل **مضمون** **ایت** **باقی** **دست** **دست** **افتر** **نمکنم**
 بر خدا تعالی در غیر و متبدل **ل** **و** **شما** **افتر** **سند** **که** **قرآن** **کلام** **من**
 میدانم **فقی** **کلم** **کس** **گشت** **شما** **دست** **من** **افتر** **دست** **که** **افتر** **کلم** **دست**

ایمان در دین و بر سر علی اله کبریا بخدا دروغی علی اله کبریا یا بگوید
کافر شود **و لا یجوز الیه من** بدست که خجاست نه بگوید هم کمالی یعنی کافرانی
و یصدقون و میترسند **من دوزخ** بدون خدا تا فی **مالا یفهم** خبری که از سر دارند
بدان آن اگر ترک عبادت او کنند **لا یفهم** و خود را ندانند فی آن که اوقات بهر
او صرف نمایند زیرا که معبودان چاه است و حجاب الهی نفع و ضرر قاذو باشد
و حال که معبود باید که قدرت او باقیع شود و عقاب متعبد بود تا بندگان با بندگان
نفع و دفع ضرر او را بر سر **و یقولون** و میگویند عباد خدام **من الله** این میان **ثقیلا**
نمانند **عند الله** نزد یک خدا یعنی در امور دینی ما را است شفاعت میکنند و از خدا و خواست
نیانند تا همه را کفایت کند یا اگر فرض است و خیر باشد خیر معقد مضاف است به از خدا
و خواست کنند و از عذاب **لا یقولون** الله ایضا بگویند خدا را **یا بگوید**
بانی چیز که عبادانند **فی السموات** در آسمانها **و لا فی الارض** و نه در زمینها استقامت علم که
استقامت معلوم است یعنی شما میگویند که خدا را شریک است و اثبات شفاعت میان
میکند و خدا را که عالم است جمیع معلومات اینرا غیبی نیست معلوم شد که شریک
ست و شفاعت بخوابد بود که بگوید که عالم است و معنی آنکه خبر نمیکند خدا را
بجز بگویند آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری **یا بگوید** یا که خدا را و بگویند
از ایشان شریک بدارند **و ما کان الله** و نبودند و میان **الله**
مکراتی یکبار معنی متفق بر دینی اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که خروج
ع از حجاب سیف کسی بخود یا متقی بودند که در زمان نبوت ابراهیم ع
بسی اختلاف کردند **لیست** معنی **لیست** یعنی بعضی اعیان را در دین
و بعضی که در دین و در دنیا یا در دین اسلام متوجه بودند که اختلاف شد
عین یکی که در عالم است **و لا یقولون** و بگویند که **لیست** در دین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مانی و نه است یعنی در هر روز موقوفیت باید داشت که در آن روز بلبس
 و عورت آن مانی مانند شخص متاع را به نصبت خوانند و مصدر فعلی است محدود یعنی
 روزی چند بخورند و از زندگانی دنیا تمام آن پس نوی **ما حاکم** بازگشت شماست
 و قیامت **فیشک** پس خور کنیم شما **ما کنتم تلحون** یا نمیستند که عمل نمکنید و مناسب آن
 با دانش خوانم و او **انما مثل الحیوة الدنیا** خبر من نیست که مثل زندگانی دنیا در وقت
 واد باران بعد از اقبال **کاه** مانند آب است یعنی ماران که **از زمانه** فرو در ستاییم
 از **من السمار** از آسمان یا از ابر **فاصله** پس با محبت مانی آب **نشد الدنیا** کیمیا
 رشد از زمین **ما یاکل الناس** از آنکه بخورند و میان چون خوب غذا میوه و سبزی بقبول
و لا طعام و از آنجایی بخورند چهار پایان چون کیمیا و تر و خشک **حتى انداز** **اصف**
الدنیا تا وقتی که فراگرفت زمین **ز فیه** سیرایه خود را و **زینت** و در استغف
 محصولات که **نکالون** و ثمرات را که از آن **قطن** **ابله** و کان اهل آن زمین
انهم قادرین آنکه آن را قادر اند **علما** بر دیدن کیمیا و جسدان میوه و غذای
 آن **اینها** ناکاه اند بان زمین **امرنا** عذاب مایعنی فرمایا ما بجزای آن در سیر
یبلد در شب او **نهار** یا روز **فجینا** پس کرد و اندیم آن گشت و زرع را **سیر**
 در روده باشند یا از اصل برگزیده **کان لم یخلق** که بیا که هیچ بود **ماله** **سیر** و **فجینا**
 سمجست که درین مثل تفصیل کردیم **تفصل الایات** جوامع کنیم در روش سیریم **فلا یقررت**
 خود را **تقوم** **تفکون** بر اوقوسی که تفکر کنند و ضرب مثل و بدل آن متع کینند این
 تشبیه مرکب است مال و تبار را در فقر اضنیفیم و زوال اموال او و ظهور او را در
فلا یقررت و زوال تشبیه کنند بحال کیمیا و زمین که بعد از تاریکی و طرارت خشک
 و **سیر** و **فجینا** اول کیمیا را صفت صورت **و اخر** نیست که در روده

[illegible]

سرافراز باشد و ایشانرا از غایت استیلا **سبح** سحر که ایداره
 میجویم که غایت از ایشان باز دارد **سبح** سحر که ایداره
 رویها را ایشان **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 گردد و رویها را ایشان از غم و اندوه چون شب تیره **سبح** سحر که ایداره
 که کما حیلان بسیار یعنی شکران و شافغان **سبح** سحر که ایداره
سبح سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 از غایت نزارند و **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
سبح سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 بلرستند بر جایهای خود **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 تیان نایبند که با شما چه میکنم **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 ایشان بر سریم اگر از آن که چرا بر پیشانی تیان میگردد گویند که ایشان مارا
 لیاقت خود فرمودند و سجاده عالی بنام ایشان آورد **سبح** سحر که ایداره
 ایشان یعنی مقام **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 سوار خود را بر پیشانی میگردد امرت من احمد الله سواد در سماع آورده که از آن
 آثار جلال نمودند و گویند چنان است بلکه شما مارا بر پیشانی آورده تیان گویند
و گفتی الله شهادت این سینه است خدا گواه **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 که بودیم **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 و فهمند **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
ما صفت خدای را آنچه میشنوی و ندیده است از اعمال یعنی نفع از مرزانی
 معانی **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره
 خدای تعالی **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره **سبح** سحر که ایداره

و کم گردد از کافران **اما در حق تعالی** اینچنین است
از شقاوت تباری و عذاب کافران از ایشان نیز آری **فصل**
کیت که شمار اندی میدهند **از آسمان که باران می بارند** **والله**
و از زمین که گیاه بر دایز **امن مملکت السمیع** آیا کیت که خداوند می کند کوس
و در بار ایمنی که تواند که سمیع و بصیر را فرزند و آزا فتنه ها بگشاید و آرد و **من**
مخرج الحجب و کیت که بیرون آرد زنده که حیوان است یا نبات **من الیه**
از مرده که نطفه است یا دانه **من الیه** آرد زنده که حیوان است یا نبات **من الیه** **کلف**
یا دانه آرد زنده که حیوان است یا نبات **من الیه** **و من الیه** **و کیت** که تیر میر کنند
کارهای مالی را مقیم است بعد تخصیص و چون سوا اله کسی اگر کافران از غایت
و ضوح و ظهور نتوانند که عباد و مکالمه کنند **مفقول** پس گویند و جواب
که این همه که پرسید می آید است و چون این اقرار برتر ازین جتنی است
در بطلان طریقی ایشان که اتمان و احسان است **نقل** پس بگوای محمدان بر آنکه
بعد ازین اقرار **انما تقول** ایانتمیر سیدار غیبت چنان خداوندی و
بنان را شریک می سازید **فانکم السعد** پس بگوای و این صفتها باشد **السعد**
برورد و کارها که ثابت است رویت او نباتی که شک را و ران در خل سوز
من الیه پس چه خیزت **بعد الحجب** بعد ازین استی و بیان حق **الفضل**
مگر گویای **فانما تقول** پس اگر کجا گردیده میشود از حق بی باطن و انو صمد
بیشتر **که انکم** معنی که رویت حق را سزاوار است **حق** سزاوار باشد **کلمه**
یک حکم برورد و کار تو معنی واجب شد عذاب الهی **علو الذی** **مفقول** مرا ناگه جبرون
نشد از خلایقه اصلاح و ممتد و زیدند و کفرش **انکم** برای آنکه ایشان
ایمانی نمی آورند **نقل** بگو **من الیه** **انکم** ازین مشرب و

بگوای

لا یؤمنون

در این پرتو **نور الهی** کسی که غافلند یا غافل
 ازنده گرداند او را بعد الموت بر چون گفتار این
 سرور **عز و جود** در روی مجاز و غافل بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه
 فرمود که **وَقُلْ اَللّٰهُ يَكُوْنُ اَبَدًا** خدا تعالی **بَدَلِ الْوَقْتِ** با غافلند خلق را
نم پس بازنده سازدش بعد از فنا **فَاَنَّا نَقْوُونَ** پس اگر بیاوردند بنفوذ
 از راه است **فَلَا يَكُوْنُ مِنْ خَلْقِكَ اَلَكُم** ایماست از بیان شما که شک نام نهاده اند
من بعد کسی که راه نماید بار سال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت
 بنیاض حج و بر این کند یا راه یابند **اَللّٰهُمَّ** بسوی حق که دین اسلام است
قُلْ اَللّٰهُ بگو خدا را **اَللّٰهُمَّ** راه نماید خلق را به بیان حق **اَللّٰهُمَّ** ایما که
 راه نماید خلق را **اَللّٰهُمَّ** به بیان حق **اَللّٰهُمَّ** سزاوارتر است که متابعت کرده شود
من بعد ایما که راه نماید **اَللّٰهُمَّ** مگر اگر راه نماید او را دور
 تعبد زاید آورده اند که بت پرستان بت را بر چهارپایان می بستند و ارجای
 فعل میکردند پس حق سبحانه فرمود و برابر بود اند تر راه نماید یا کسی
 که نواور راه نماید **فَاَلَكُم** پس حد و بوده است شمار **اَللّٰهُمَّ** چگونه
 حکم میکند که برابری و در کسی را که شما بوی محتاج با کسی که شما احتیاج است بدان
 بیشتر نافر و غافل را حکیم فرموده **نَعْلَمُ** عجز و قدرت که بر و دست اند
 عقل که نبودت که یک اند **عِزٌّ** عجز و جلال می دارند پوست **فَاَلَكُم** فادر که مال اندر است
وَمَا تَعْلَمُ و چه می شنید **اَللّٰهُمَّ** پس در کفایت بعضی رو سوار ایشان در مقدرات
عِزُّ الْوَقْتِ مگر کافی را که دست است محلات و در و فاسات فاسده چون
 فاس غایب بر شاخه خانی بر مخلوق **اَللّٰهُمَّ** بر کسی که گمان **اَللّٰهُمَّ** فاسد
 نکرد کسی را که **اَللّٰهُمَّ** و مقادیر است بعضی حق و بعضی بجا حق و بعضی نین

بیشمارید

نواور

انوار خود گفته اند سخن کنان در بیان اوست سزاوارتن
حق سبحانه و تعالی که کائنات را بر ایشان مودت دارد و باز سزاوارتن است که
چیزی **این است** بدستی که حلقه دنیا است **یا قیصر** با انجیل ایشان که
از متابعت کائنات و مواضع او حجت و برهان **و اما** در سینه خود دارند **یا قیصر**
این قرآن با وجود دلیل **ای قرآن** که برانته شود و کس نتواند گفت
و در این بحر خدا بی سزا نیست که این سخن بفری بشته شود **و کس** سزاوار
خدا **اورا** **قصه** برای قصه ای آنچه بود **بن بر** پیش از وی از کتب منقده
می با آواز گاه گشت منزل نیز هست **و قصه** و برای بیان آنچه بر سخا
و شسته شده از او و برای **لا رب** هیچ گشت نیست و دودش بد که هست
چه نزلت **من رب العالمین** از پروردگار عالمیان اما کفار برین میگویند **ام**
بقولت بگفته بگویند **اورا** برانته است این کلام را که از خود **قل** بگو این
سخن بر میزانی نیست **فانو** پس بیاید شما در بنده **بقره** سوره مانند
و در بدعت و فصاحت چه می در نظم بین و منزه می شهر زبان و سر آمد
و در آینه و در خود سارا ضعیف می توانید استعانت نمایند **و انعموا** و انعمید برای
سعادست خود بر ایشان سوره مثل قرآن **من انعمتم** هر که را انعمید که از روی
باری خواهد **من و انعم** بخود تا شما را در دگراری کند و بزرگ مانند قرآن
انعمتم اگر سدید است گویند در دوی خود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خود میبایزند
بل که قرآن یکسوره بنام **طه** یا چیزی که فراموش شده **بقره** بدانش
آن یعنی سعادست نمودند و در کتب **یا** در بنام فرزند امرا و ائمه که در استماع
قرآن و قبل از آن سرور آیت بکذب و افکار مشغول شدند **و انعموا**
بدینان چو بگشت گشت بر ایشان **اورا** سخن و حقیقت قرآن و در ایشان

[illegible]

[illegible]

در هر یک از اینها که در این کتاب است
بودن و اینها که در این کتاب است
لبس صورت احوال و شده اسرار قیامت است که در دست عدالت و قیامت است
یک است فایده و چون از قیامت برانگیخته شود **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
معنی را به دست فایده و چون از قیامت برانگیخته شود **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
پس از آنکه به دست فایده و چون از قیامت برانگیخته شود **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
فراوانش که در این کتاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
تکذیب کردند و معارف را به دست فایده و چون از قیامت برانگیخته شود **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
راه بافته مان **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
کنار از عذاب و اینها که در این کتاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
قبل از ادا آن تو بگفته آن حق است و واقع خواهد شد و اینها که در این کتاب است
در دنیا و تو به این **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
بنام عذاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
کوه است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
کمال است و در هر یک از اینها که در این کتاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
حق دعوت به **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
بودند و اینها که در این کتاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
او **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
پس رسول و معانی **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
معانی را به دست فایده و چون از قیامت برانگیخته شود **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است
اندر این کتاب است **معارف و معانی** است و اینها که در این کتاب است

کاروان خود را بکشتن و کشتن را بکشتن می باشد از این موعود
می گوید **استم** اگر بکشند شما صد نفر راست گویان در دوزخند و غایت
مهرت جلم و زبان که اصل تحریف است و از دیگر دوزخ گویان **استم**
نفسی برای نفس خود **فرز** از بانی و از انفاق و نه بودی را یعنی قادر بستم
و نه فروری در جرقه برای خود **اما** شاید که اگر نیکم نخواهد خویش چگونه استحال
کم در حلیت فرجای شما و ترمول غلاب و غفوت بر شما **کل** **استم** مراد
اجید و غایت برای هلاک ایشان **انوار** و خون بیاید **اجلم** غفوت
و یک **لا** **استم** پس راه می باشد از اجل خود **ساقه** انگلی زمانه و **استم**
بسته نکرند بر این نه میزند کاست تا یکم ساعت است غلاب ای بر شما و در
و شامت نکذیب در دوزخ کار شمارد و بعد از خود و غفوت اطمح
و در امت خود **استم** **نظم** فریب خود از دوزخ ای خواجیه که فردا : هر چه که
فریاد کنی نوزندارد **قل** گوی محمد **استم** ایادیدید و در الشید شما معجز میاید
ان **استم** اگر ساید شما **غلاب** غلاب خاله نوزدن فعل می کند **ما** بافت
شعر **استم** **انوار** یا در دوزخ که زمان انفعال اطلعت است **استم**
بسیان خود از استعالی پس چون حال بر غفوت است **ما** **استم** چو در **استم**
میکنند **استم** از غلاب یعنی کرم فریاد از غلاب **استم** **استم** که کاروان
در شمرگان و حال آنکه به از غلاب **استم** و در تبیان آورده که چون
دریت تارل شد کف گرفتار و در غلاب و در **استم** **استم** **استم** **استم**
خود و در بیان **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم**
نابین **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم**
می آورید **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم** **استم**

اینست که آن صاحب سنا به مجربین **فصل** در بیان احوال و عیال
غدا که در آن روز که گفتم که روز یکم بر خور و کدوب را بیان آید
مقبول نیست **در** مجربین **غدا** غدا که آن روز که گفتم که روز یکم
بر خور و کدوب را بیان آید **فصل** در بیان احوال و عیال
در جرت آن حضرت صلوات الله علیه که رفته بود چون حرم رسید و طلعت
سید عالم صلوات الله علیه مجلس شرف الی بنی آمد و طبع و شرح فرمود
ای محرابی که این دعا را می خوانی که می کنی بخیرت یا نهزل و آن کلام
که بخوانی بر آنست یا بیاری می سیاه است و نهاده که **سید** و چون
از تو در باب خوان و در عاریت **اقول** یا خیر و در است این
و گفته اند شهریان از دعای پادشاه است و یا قرآن می پرسند که می سیاه
جواب داد که **قل** بگو ای **قرآن** ای می سیاه و کارش **ان** می سیاه
من بالفقران یا یحیی یا غدا که می خوانی که در است و در است
و ما است و سید شما **مجنون** عاقر کنندگان مرخدا که از عدا که
ای **عزیز** از عدا که می خوانی که در است و در است و در است
در است و در است و در است و در است و در است و در است
ای که کافر باشد **انی** از عدا که می خوانی که در است و در است
بانی و در است و در است و در است و در است و در است
در است و در است و در است و در است و در است و در است
در است و در است و در است و در است و در است و در است
در است و در است و در است و در است و در است و در است

[illegible]

نفوس را به صفای و صند و در پیری و اوج و رحمت اسرار است **بایسته است**
 از غلام که شفاعت و خواص را و پیری را خواص را و رحمت است از برای
 همه که این رحمت بر یک است خود رسیده اند **قل** بگو شاید **تفضل**
 بفضل خدا تعالی که فرا نیست **رحمت** و رحمت او که دین اسلام است و گفته اند بفضل
 فرا نیست و رحمت اند ما را ازل آن گردانیده با فضل قرآن و رحمت حضرت سالت
 صلعم با فضل توفیق و رحمت عصمت و در خفاقی سلبی آورده که فضل معرفت و رحمت
 توفیق و ریاضت آن و در بین العافی آورده که فضل نظم ظاهر و رحمت نظم
 باطن با فضل دخول جنان و رحمت نجات از شران با فضل کشف غلظت و رحمت
 شهود و تقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت بگوید **بسته**
 من بفضل و رحمت اعتماد کن نه بر طاعت خدمت خود که عمت و نیست
 خبر بفضل من و سالی نیست خبر رحمت من بر کس را سیرای است و سیرای موشان
 فضل من بر کس را خزان است و خزان موشان رحمت من **بسته** گزناه
 حشر نهان بود و سوس **در و پیش خرابه** همان لطف است پس **بعضی**
 بر آنکه معنی است نیست که بفضل و رحمت فرود آید و غلطه و شفا **قد است** پس
 بدین که فرود آمد **فی جوار** با او که نشا و شوند برای آنکه **هو حی** او بهر است
ما جمیع از آنکه جمیع بکنند عظام و نبوی است که در عرض زوال و فساد
قل بگو مشرکان و رب را **الاسم** هر چه در **اما از** آنکه فرستاد و خدا **اسم**
 برای شما ساخت و نام نهادند **ازان** روزی حرام و حلال یعنی بعضی را از ان
 گفت که حلال است و بعضی را حرام کردید که حشر ام است چون
 حشره و ساسانه و است و آن و بعضی را کشتند که بر جمعی
 حشر ام **منشأ** و بر بعضی حلال مافی بطون و الاغنام خالصه کند که در **ما**

۳
 و روی بعضی چهارمان که خوردن آن حلال است
 بیهوشا
حرام و حلال

علم البشرى

[illegible]

[illegible]

یوم جان بود از اول اندر مادی الهی می کرد ایشان میز صفت
 از دلالت ایشان شده کند **و ما نری کلمه** یعنی ششم ترا یعنی میز و بیرون
 ترا **علی بن فضل** بر با افزونی که بدان ما را مناجات شما را اندر کرد **و ما نری کلمه**
 کان بر شما **کلام** در روح گویان یعنی ترا در دعوی منوّه است و بیرون
 ترا در علم تقدین **توضیح** گفت نوع **یا قوم ایتیم** ای گروه خردید ترا
ان کل علی بنی اگر من باشم بر جیتی بود **ان ربی** از نزد در و کار من که
 بر صحت دعوی من گواهی دهند **و اتانی** و بدید خدا ما را **رحمة من عنده** بخشایش از نزد
 که منوّه است **فقیه** پس پوشیده بخاند بر صفت علی تشدیدیم همچو اند منی پوشیده
 کرد اندان حجب بر شما مسبب معرفت ان وضع علم شما از ان **انکم** ابا شما
 بیدم از ابا الزام کنیم شما را بر قول و گفته اند استغیام بمعنی نفی است یعنی الزام کنیم شما را
 بر اشتد بران **و انتم بها کارسون** و حالانکه شما مرا حجت را کار بران و ما خوا کرد
 اید قتاده روح فرمود که اگر لوح علم توانسته الزام اما زام اقصا در تصرف نیست بر کار
 است تا حاجت عمل او که از نزد ما میزد فضل او را خواهند **ست** یکی بخانی از رسول ما
 یکی را برانی در منزل است بدو نیک آفریننده رند **تعالیم** حکمت سرافکننده **انکم**
و یا قوم گفت نوع هم ای گروه **الله** نمی خوانیم از شما **عقله** بر تلبیس سالب و بر صحت
 رساندن بخام شد لغایت غیر مذکور است **ماله** خود بسته که فرود کارش باشد
 تا بر شما کران اید اگر او که نید یا که نخت اید اگر ابا کنید **ان ربی** نمید فرود
 من **الله** مگر خدای او رده است که شرافت قوم میبفتد که ای گروه
 از اول مادی را از مخلص خود و گشت تا با تو محالست کنم ایمان ایتیم نوع هم
 در جواب فرمود **و انما** و ششم من **الله** و او آمده انما که گروه اند **انکم**
 بدو شکی نیست **الله** و ششم ملاقات کند گویان **انکم** و در کار خود و بر صحت و تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایک

و الله اعلم

الله اعلم

و الله اعلم

اینست که در شرک و بت پرستی که قهر می کند در بنیاد عقل و فکر که بینه ان
 برسد و باید که اندوختن و بختن کند تا با محرم کفر کفر در اثر آن که بویست
 و نگذیرد ثبوت و مشارکت بر قتل تو یا بخان که در حق تو میگویند **و الله اعلم**
 بدست که غلبه **و الله اعلم** هر چه در دست درین ترا غرض خواهد کرد و در سید و
 تو را یاری خواهد داد **و الله اعلم** اوست شواله و احوال این ترا هر چه خواهد کرد
 میگویند **و الله اعلم** در انا با احوال این در هر چه هست و نیست که دارند و فردا خود را ان
 این ترا جز خواهد داد **و الله اعلم** باید که تحقیق در خدا راست **من فی السواء**
 هر که در اینها **و الله اعلم** بلکه **و الله اعلم** و هر که در زمین است از جن و انس و چون
 اینها که از شراف ممکن است همه از ان او باشند در رقبه و عبودیت پس میگویند **و الله اعلم**
 هر که دعوی کند در البویست و چون ذوالعقول را صلاحت و حرکت و
 و اگر است نباشد پس چار است را شرک حق ساختن غایت جهالت است
 ضلالت است **و الله اعلم** و هر چه را مقابله است میگویند **و الله اعلم** و انانکه بخواند و می
 برستند **و الله اعلم** و هر چه را شرک **و الله اعلم** یا مناجیه میگویند انانکه هر چه را
 میگویند انانکه شرک میگویند در حقیقت زیرا که شرک در روبرو نیست
 بلکه **و الله اعلم** میگویند در عبادت شرک **و الله اعلم** مگر از بعضی میان
 کان شرک است **و الله اعلم** و نیستند ان **و الله اعلم** مگر دروغ میگویند و
 نسبت ان شرک و بعد از شرک تبیین میگویند بر کمال قدرت و حکمت تا بدین حد
 بفرود نیست و هر چه است او نموده دانند که احقاق عبادت او راست و پس
 چنانچه میگویند **و الله اعلم** است انکس که قدرت **و الله اعلم** ساخت برای شما
 شب و ایتره **و الله اعلم** و روز را روشن تا بسراجم مهمات خود قیام نمایند **و الله اعلم**
و الله اعلم بدینست که در افرویدن شب و روز و نور و ظلمت ان **و الله اعلم** بر اینست

نه نه است بر خدای حکیم **والمؤمنون** مکر و پی در پی شوند و از راه باور و معرفت
 بهش در آن فکر و تدبر نمایند تا **والمؤمنون** گفت جمعی از بنی بدیع که فرار گرفت
 خدا تعالی را از فرزندی **والمؤمنون** را بفرزندی گرفت **والمؤمنون** گفت حق تعالی
 اگر رفتی فرزندی **والمؤمنون** او بی نیاز است از اتحاد و دل و جبه طلب و لذت ضعیفی کند تا
 بدو فوت کرد یا فقری تا با عانت و روزگاری کند را ندیاد لیلی
 تا بسبب فقر و عنت و شرف باید یا فقری که نام تا بولد اسم و رسم میدهند
 و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر چند اتحاد و دل از او
 منفی بود یا گویم که لذت و صحت از او است پس این صورت مستعد تر کیست باشد
 و در هر مکی ممکن است و هر ممکنی محتاج به غیر واجب الوجود یعنی مطلق است پس احتیاج
 را به هر دو را حد نباشد **والمؤمنون** بود کمال غنا از صفات ذاتی او که هر چه غنی کی
 یکس بود محتاج و در شرافت به بیان غنی حق است **والمؤمنون** مراد است از او مالکیت
والمؤمنون آنچه در اسم نه است از تقاضای علویات **والمؤمنون** و آنچه در زمین
 است از بدایع مصلیات **والمؤمنون** نیست نزد مکشتمای شرکان **والمؤمنون** حجتی
 و بر فی **والمؤمنون** باینکه خدا فرزند فرامیکرد **والمؤمنون** ایامیکوی **والمؤمنون** بر خدا بدو رخ
 و اقتران **والمؤمنون** آنچه نمیدانند **والمؤمنون** بگوای محمد **والمؤمنون** بنحقیق **والمؤمنون** انانکم افکر
 کنند و بر بندند **والمؤمنون** بر خدا در رخ را با اتحاد و دل و اضافت بشیریت بوی
والمؤمنون رسکاری نیاید یعنی از دوزخ رکنند و به بهشت نرسند **والمؤمنون**
 مراتب نراست بر خود دار اندک **والمؤمنون** در دنیا یعنی در دوزخ و بهشت و ادب
 و سهل فرستی را بگذرند **والمؤمنون** پس سویی ما باشد **والمؤمنون** بارگشت ایشان
والمؤمنون پس خشنم ایشان نزد **والمؤمنون** عذاب سخت یعنی دایم دلی انقطاع
والمؤمنون بسبب آنکه بودند کتاب و پیغمبری ما کافر میشدند **والمؤمنون** بخوان **والمؤمنون** بر ایشان

یکفزون
 واصل

[illegible]

قوم نوح عظم مراد را یعنی اصرار کردند بر تکذیب ابراهیم
 و عیسیا علیه السلام بخت دادیم نوح را از غرق شدن **در** دریا و ابراهیم را از
 بودن **فی القلک** و عیسیا علیه السلام را از کشته شدن و اهل بقیه اقول اصح استاد محسنی بوده اند از ذکر و اثبات
 و جلد **نام** و کردارندیم اهل کشتی را **صلوات** خلدنی باشندگان در زمینی
 از پس بگذشتگان **و اعقابا** و عرق کردم لطوفان **الدیس** کدرا انا را از تکذیب
 کردند **بایست** استیها و مارا که با نوح عظم بود یعنی عجزات او **فانظر** پس در تذکرای
 نگرفته بریده عترت و برین **کیف** کان چگونه بود **عاقبت** **المندوس** عاقبت کاریم کرده
 شده کان یعنی مشرکان از قوم نوح عظم درین استیها تسلیم خاطر حضرت رسالت
 دریم تهدید اهل کفر و ضلالت **ثم بعث** پس را بختیم **من بعد** از پس نوح عظم **و انما**
ابی **ثم** بگوی قوم ایشان یعنی بر رسولی را انقومی بودیم **و صلح** و صلح را بقوم
 نمود و از پس را بقوم بایل نمود و شفیع را صحابه انکه و اهل مدین **فی** **و هم** پس بودند
 رسولان ما با تمامان خود **بالبینات** معجزات در دست و دلیل داد و واضح **فما کان من** و انما
 این رسل که ایمان از ندیدان پیغمبران فرستاده بدیشان **بما کذبوا** پس آنچه تکذیب کرده
 بودند یعنی نگذیده **به بان** **من بعد** پیش بعثت رسل یعنی تکذیب حق را و عادت کرده بودند
 قبل از بعثت پس بعد از بعثت رهبران و تفرقه کذب این کرده بودند پیش ازین در روز
 ایشان **کذا** **کذا** مثل مثل این هر یک بر دلهای تکذبان از ارم با حقیه نهاده بودند **فصل** پس هر
 برین **علی** **قلب** **المعقین** بر دلهای حدود و گذرندگان در تکذیب یعنی تکذبان خوش و خوب
 ایشان از پس امت **ثم بعثنا** پس را بختیم **من بعد** از پس اس ستمگران **و انما**
 موسی بن عمران را در دلهای او روح عظم **و انما** **من بعد** از پس موسی و لیدس مصعب یا فاکوس
 که فرعون را از زمان خود **و انما** **من بعد** از پس فرعون و انما **من بعد** از پس فرعون و انما
 روشن چون عصا و بدین **فما کان** پس که کشتی کردند و قبول ان و متابعت
 خودند

عزیز کریم و مریدان و پیروان معنی مناد و کلام

[illegible]

است و در است من عینا از نزدیک یعنی من است و در است من عینا از نزدیک

الشيء القافر مودة وعجزة يدان **نمود قال** كفتد از شرط و عتدا و نمودن بداد

پیشتر که اینک در اور دو محجره نام کرد **در کوه سبزی** برایت جادو است اینها را

قال مفتي موسى ثم قال قلل ليس قول را **الشيخ المولى** ايامى لا يريد

مجلسی رحمتی در است و بخبره روشنی را با جامه و اسم الیها که عمارت در این محراب

مردان را بحرب این دهنی بجا نمودم که تمام کتب عربی و فارسی را در

اصناف

و نه ایست علی ^{علیه السلام} ایست بران حسد بران خود را از عبادت فرمود نه یعنی اعدای نام

نیمت فرعون را ز دارد و کنون و باشد حکم الکبریا و مر شمار در روز را با ساهی

دو زینتی مهر و باغی و چشم مالکی مرثیاء در دورای مجنون از صدق کندگان در حال زور

در کتب جمعی از علماء زمان خود را استوفی لعل **سید** مبارکدین کسروی **علیه** السلام

تا اینجا ضمیمه است امیر کبیر را جمع کردند و بدینجهی که در کورده است اولاد

کلمه شکر خسته روزی شود بود بموضع معلوم آوردند **علی** و **الحجۃ** پس تمام شد

جاءوا في ذلك اليوم فموسى قال لهم كفت موسى مراراً في القول ما تملكون

میفکنند اینها افکنند و مانند مرا از در سهیل می بویضد **الف الف الف** پس چون

جادواں جناب و عظام خود را بویک کلاه پند و تربیت اندوه در رخ کرم منکشف نمود

طلب کلاس هم با هم بود
اینجا آورده اند مال جاودیت چنانکه روزی که

در بیان آنرا هر یک از اینها را بفرموده است

سحر شمار و قافله خیزان **ان الله لا اله الا هو** بدرستی که خدا را هیچ چیز ندانند و بگویند که
علی بن ابی طالب بر تکیه کار از او حق **ان الله لا اله الا هو** و ثابت کرد اند خدا را پس و حق با
 یعنی انجمن آوردیم **بسم الله الرحمن الرحیم** بخوان خورش یعنی حکم و قضاء خود یا بوعده نصرت
 و غلبه که با من فرموده **والله اعلم** و اگر چه که ایهیت دارند کافران و خود را بپند
 بدین ان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان و فاکند و دشمن و اگر ایهیت
 دشمنان باکند دارد و در تنویری ایهیت بدین معنی است **ان الله لا اله الا هو** حق تعالی از غم خشم
 خفام کی گذارد و دیار او در غم **ان الله لا اله الا هو** و نشانند و ترک اوج کند که نور ماه کی
 مرفع کند خشم نه می رود بر روی اب **اب** صافی می رود و میله از شرط اب
 مصطفی نه می تواند دیدیم **شیراز** میخیزد که بپوشد **ان الله لا اله الا هو** و در
 و این جهودان چشم سبقت میکنند **ان الله لا اله الا هو** پس ایمان نیاوردند و بگویم **ان الله لا اله الا هو**
 مبداء و امر او **ان الله لا اله الا هو** مگر فرزندان از قوم موسی **ان الله لا اله الا هو** و چنان بود که موسی
 از بدین میسر آمد یعنی اگر ایشیل را بحق دعوت فرموده ایران و بزرگان را جا بست
 نکردند بعضی از جوانان ایشان بوی گردیدند **ان الله لا اله الا هو** با وجود کسی **ان الله لا اله الا هو**
 از فرعون **ان الله لا اله الا هو** و ترس از کرده خود یعنی ان بدران آورد و انوم مراد است
 که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند موسی **ان الله لا اله الا هو** با نکه می رسیدند پس از فرعون
 و هم از گن خود **ان الله لا اله الا هو** **ان الله لا اله الا هو** انکه خدا کیست فرعون ایشان را با جمیع کتله
 ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را بفرعون **ان الله لا اله الا هو** و بدینست که فرعون
 مشکو طاعنی بود **ان الله لا اله الا هو** و در میان مصر و غالب است **ان الله لا اله الا هو** و بدینست که فرعون
ان الله لا اله الا هو از جد در گذرند کان در کبر و کشت تا حدیکه دعوی را بپوش
 کردند بنی اسرائیل را بهر مذکی گرفت **ان الله لا اله الا هو** و کف موسی هم مراد از مومنان را
 و قیامت که انان خوف از ایشان می پند و نمود **ان الله لا اله الا هو** ای کرده **ان الله لا اله الا هو** که سستی

سحر شمار
 نقیض علی بن ابی طالب
 فرعون و سبقت از بدین
 اب را نشود و در خند

که او بدید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیش

[illegible]

و اینست که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
آنرا که علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است
بلا فخر و بزرگواری است بلکه در این کتاب مذکور است
و این کتاب در دسترس است از بسیاری از کتابها
از این کتاب بعضی علامات قدرت و دلیل مآ و خزانه و آیات قدرت
بیخبرند و این کتاب از این کتابی که از آن عبرتی و قدرتی
ماجا دادیم **منی اسرائیل** فرزندان یعقوب را بعد از ملک یعقوب و قوم او
بنو اسحاق بنک و سر او را در دست خلیفه از جمله صدق و مکر و دانا
و دلاست شام بود بعد از آن **مهر و زرقام** و روزی دادیم این کتاب را
بزرگوار و عزیز را و در این کتاب جمعی از اخبار و ادبیه اسرائیل بود و در عصر سید
صلعم که این کتاب را در شرب حاکم داده و خراب و خست و تیریز بر آن
از زالی داشته **فما خلاص** پس اختلاف کند و در امور دین خود یادشان
محمد بنی صلعم **کما جادهم العلم** تا وقتی اندر بر آن علم حقیقی تو حید یا تو حید
و احکام آن دوران اختلاف تا وصل با فرمانی که عالم کشند نبوت احمدی
و صفای محمد صلعم و تحریف و تغیر آن مشغول گشتند و گفت آن عالم
فردن است که فرد داده بسبب اختلاف بود **در این کتاب** در این کتاب
تو بعضی **منهم** حکم کنند میان ایشان **البقیه** در این کتاب
چون که نوید از روی عناد یا از جهل **در این کتاب** اختلاف
مکر و نفاق و کثرت تو حید یا امر صلعم **در این کتاب** در این کتاب
ما از این کتاب آنچه ما فرستادیم به تو حید صلعم **در این کتاب** در این کتاب
از این کتاب **بقرون** منجوب است کتاب با امر و حسن کتب **در این کتاب**

[illegible]

الحمد لله

۹
ایہی قوم من مرا

[illegible]

خود را که در دنیا و آخرت هر دو بهر صورتی شایسته و مطلوب بسیار
بروید و در آخرت که در این عالم از غایت ترساید و غدا برینست
میدان کشت و کزین برین آتش و دوزخ مرا بکذب نسبت دهند و لیسوا
تقصیراتی او بدینا و محسوساتش در وطن مایهی درویره اینها و صفات
نزد خود خدایت الهی **دلویت و ربک** و اگر خواستی زور دکان **والله**
پراشته ایمان آوردند **منی فی الدنیا** بر کرد روی را بکشت **کلمه جمع**
همه ایشان آوردند که حضرت سالت صلح بر ایمان قوم خود خارجیت نصی
بود و چون ایمان نیاوردند غبار ملل پراشته دل حضرت نشسته حق
سجانه اس بینه فرستاد و ایمان خلق را بجهت باز بسته و فرمود که
افانت ایما تو مکره الناس اگر آه منگی مردمان را **منی مکنو او مین** تا وقتی کردی و زمان
بمشیت من پس بینه منزع است باینه قتال **و اما النفس** و ت بدین هیچ
تن را **ان تو من انکر ایمان** اگر **والله** مکرار است و توفیق و نصرت
ای **و بحل الری** و می کاریم عذاب را با چشم منکریم با مصلحت میگویم شرط را
و حفظ میمانند یعنی خدا عفت بکنید **علی الدین** را زانکه **الایقودان** تسفل
نمیکنند و رجح و زیات **قل انظر** و انکوی محرم صلح مکران را که رطلت میکنند
که بنکر بدینم سر بایلا خط بکنید بیده بصیرت **ما فی السجده** تا خود و هر که
در آسمان از عذاب **اقطرت** و **والله** و در زانم از عذاب و قدرت
تا شمارا و دلالت شست بر کمال صنع الهی و بملک علم حکمت مادی و **ما فی**
الایات و دفع نمیکند بدین اینها و **الغش** و استماع کلام هم کنند کمال یعنی
رسل از عذاب الهی **من قوم لا یؤمنون** اگر دمی که در علم حکمت من و افع و ایمان
اراد

مکتب
سینا
دانش

از کلاه انداخته بکنده خانان
فرزدارد

در این کتاب که در این کتاب است
 بعضی از اینها را که در این کتاب است
 باشد و بعضی از اینها را که در این کتاب است
 و یا شدتی و یا نفعی از زمانه و یا فقری **فقد کانف** پس هیچ چیز در دنیا
 و یا باز دارنده نیست مگر آنکه **الله** است **فان یزکب** و لا یزکب
 خواهد بود و راحت و غنا **فلا یزکب** پس هیچ چیز در دنیا
 نیست مگر لطف و فضل او را در موضع هر چه است بلکه حق سبحانه و تعالی
 بار آورده و فرزندکان خود را می آید **فان یزکب** پس هیچ چیز در دنیا
 بقل خود را **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 او نمیزند پس از غفران او بعبادت نا امید شوند **فان یزکب** پس هیچ چیز در دنیا
 او نمیزند که امر کار است **فان یزکب** پس هیچ چیز در دنیا
 ای مردمان **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 پروردگار شما **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
فان یزکب پس هر چه که در دنیا است
 خود و منفعت او عاید یابد **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 و نیکو **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 ان ضلال برداشت **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 مفوض من بشد و ساطی آورده **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 و هر چه که در دنیا است **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 و هر چه که در دنیا است **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است
 تا و تکرار کند **فان یزکب** پس هر چه که در دنیا است

هیچ چیز در دنیا

اینست که **الحکم** بتسلیم حکم کند همان تر از آنکه در حکم او تسلیم
 باشد و هر چه در او احتیاج نیست و در او ندارد و **در آیه** در آیه
 حکم و ما یوحی و قلیم حکم از خط حکمت است و هر چه در حکم است
آیه بسم الله الرحمن الرحیم **آیه** در اخفان فرموده که هر چه قطعیست
 باصلاح وضع و عرفی مفهوم المراد است پس هر یک که باشد و گوید آن
 قول است آنکه از معنی **ح** مقطوعات رسیدند فرمود که سر الله است فلا
 یطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الرأیت که انما الله امری مستقیم خدای که
 می بینم **طاعت** مطیعان را و معصیت غاصان را و هر کس را امر علی او
 چرا خواهد داد پس این کلمه شکر است بر وعده دو وعید **آیه** است
 که صفت او که **حکمت** استوار کرده شده است **آیه** است و آنچه و آنچه و لایق با نظم
 بنظم حکیم چون بنای مستحکم که نقص و دخل بر دو راه نباید **فصل** پس خبر کرده
 کرده شده سوره سوره و آیه آیه با تفصیل آیه است در آنچه مذکور در آن محتاج
 است یعنی مبانی شده است **من فقه حکم** از نزد حکم کننده با حکمت **تفسیر**
 و آنرا چه خبر **لا یعبدا** برای نامرستند **الله** مگر خدا را از آنکه بدارست که شکار
فصل از وی یعنی نامردی **آیه** هم کننده ام تقویت بر شرک و طغیان **آیه** و زنده بنده
 مشورت بر توحید و ایمان **و ان استغفروا** و دیگر تفضل الهام دایات برای آنکه بدارست
 طلبید که از برورد و کار خود برای کنایان خود که شسته **ثم لو الیس** تو بکشید حضرت
 او را و حاضری در میان آیه **لیکم** تا بر خود داری و پدر شما را **استغفروا** بر خود داری
 نیکی یعنی خود را از زانی دار و تا مردم از شما متفق گردند یا شما از زندگانی در
 ایمنی و نترستی **الی اهل من** ملاقاتی که نام برده شده که در آخر هر مقدمه است **محققان**
 اندر معانی این آیه است و هر چه در این آیه است و هر چه در این آیه است

در اطاق...
که چنانچه...
و هم در آخره...
فضل او...
بر سیات...
نشان فضل...
رسیده...
کافران...
ای محمد صلعم...
تبر که...
و شفقت...
ای الله...
و او بر همه...
که جمعی...
بجهت...
نمودند...
گیریم...
ایست...
بموجب...
اینکه...
یعنی...
تا...
ایضا

پس چون حکمت بندت در رسید هیچ و خبری در آن کس که در میان
مردود است که این عذاب مثل جبریل است و مستند به او و غیر اینها
و انکه گفتند که این از آن چیزهاست و در سوره حجر مذکور است که اینها
و صفت **بیم** و در رسالت از او احاط کرده خواهد شد و این موضع
ماضی در موضع مستقبل است و تحقق و وقوع است یعنی گویند اگر نیست حیوان
لایزال **اما کافران** آنچه بودند از روی جهل **بسترون** بران استوار میکنند
و بر وقوع آن استحال میخورند **و قاتلان** در کشتن نیم و بدیم آدمی را
ساخته از نزد ما نمیتی که در یاد بدت **انرا شتم نه قتل** پس باز شتم
انرا **از و در سوس** بدین که او را امید است بجهنم بیگیری و عدم اعتقاد
بر کرم **ما کفر** تا سپاسی است در نعمت گذشته **و این اوقات** و اگر کشت نیم
او را بیکوی چون صحت و غنا **بمظار است** بعد از آن او در رسیده بود
بجاری و غفر **بقولن** بر این که **در سایه** برت بدیهانی مصایب و مکاره
که مراد می آید و در شان **ان** بدستی که ایشان بطبعه خویش **نفرح**
شادمانت نبوت و مغرور بآن **خود** نازنده و فخر کننده بر مردمان
و فرح و غرور از غفلت است **از شکر نعمت** و قیام بحق **ان الله جبار**
مکران که شکبائی نمودند در محنت و بلا **و عمو** و کردند عدل و کوی ظالمان
شکر تقدیم رسانیده اند و نعمت و رضا **و یکسان** کرده که هفت ضرر و شکر
موسوم اند **بهم** مرایش را است **مغفرت** امرش کنایه **و اگر** و نزد
از کس که ان اقل نعمت است **سبح** العالم فرموده که جنت نعمتی است
به تقدیم **بهم** و جبرانی محقر و مختصر باشد یعنی شایسته انوار **لها بیت** باشد
به لقا و توفیق است **بی** بر تو جمال تو جنت محض است **اروده** اند که

[illegible]

حصہ دوم باب اول

۱۰

[illegible]

نعم و بهر چه که میسر شود بهر دری را میگذرد و هر که بکوشد و از بیانی و از نانی
در دنیا بخواهد **دال** و در ستادیم ما بگویم **عادل** و هر که در این دنیا بخواهد
افزودگی نسبت نسبت آن ضایع در کوزه براف کند **نعم** و گفت **نعم**
یا قوم ای گروه من **عبد الله** بهر چه خدا را بهر که بخواهد **ما لکم من الله**
شمارا میبودی **غیر** بخودی شمار و را اثر یک اثبات میکنند **یا قوم**
شما الله تعالی مگر آنکه انکار کنند که آن را خدا با خود کار **یا قوم** ای گروه
من **ما لکم منی** خواهم از شما **عبد الله** بهر چه رسالت **یا قوم** ای گروه من
که مجموع انبیاء و رسل قوم خود را از هر طبعی خود و در اندیشه از الت بهمت و
خود و نصیحت چه دعوت و قتی نتوانند و بگویند از آن فایده رسانند بطبع
فاسد الوده نباشد **بیت** طبع میزد و قمر حرکت **طبع** کمال و هر چه خواهی بگو
یا قوم ای گروه من **عبد الله** بهر چه خدا را بهر که بخواهد **ما لکم من الله**
نسبت نزد من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من
افلا تعقلون ای گروه من نمیکند و عقل خود را کار کنند تا بچنین میطل نمایند و بگویند
که هر که مالی بخوید و روح برای ایام بگوید و درده اند که عادیان دعوت
بودیم را قبول نکرده اند و حق تعالی شامت آن را شال ماران را
از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقبت و عقیده حسن و چون
ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای طاعت ایشان
و برای دفع اعدای با دلا و محتاج و بودیم **یا قوم** ای گروه من
مؤمنان را استغفار کنید و انزاعش **طالع** **یا قوم** ای گروه من **عبد الله**
یا قوم ای گروه من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من
مرد و عادت **یا قوم** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من **عبد الله** ای گروه من

و چون معنی هر کس را در دست ما را تا بداند ایشان بر دفع اعدای ما حاضر
شود و حق من ننویسد **و بر مکر و دزدان و طغیان نمایندگان** و غیره
الهی **و حق من** که مجرم باشد بکتاب **قاربان** که گفت قوم او یا نبود
باید بخت ای نبود یا و ردی بما جفتی که دلالت کند بر صحت دعوت تو
و حال آنکه مودم معجزات الهی را نموده بود و ایشان را در حساب
نیاورده بودند و الیها نموده گفتند **و ما نحن** و نیستیم **تا کی آیتها** بر حق می گویند که آن
خدا یان خود را **حق تو که** از سخن تو که گوی میگوید برستید **ما نحن** که نیستیم ما را
بخت از گردیدگان **و حق تو** نمیگویم در شان تو **و الله اعلم** بگویند برسانید
بیت **بعض آیتها** بر حق از خدا یان مایوی بر حق می گویند و حق می گویند مراد
چونست عباد یان گفتند که تو دشنام میدی خدا یان ما را از ایشان را تو شست و
در تو نه من خسته باشم آن که بر طوق عقبت از تو شنیدن میشود **قال** گفت
مردم **ای** بدرستی من **بشهادت** که کسی سازم خود را و **بشهادت** او شهادت کرده
باشید **ای بر حق** بدرستی که ما بر ایم و بدل و جان ما در ایم **ما تکررون** از آنچه
شما بنا کردید **و حق تو** بدون خدا یعنی در عبادت و دیگر که از شما سازند
و حق تو که استماع کنی نیست من **حق** به شما و خدا یان شما در ملک
دانشان نمایند **و حق تو** پس مرا صفت ندید و هر چه خواهد و هر قدر
بگوید **و حق تو** ما که ندارم و حمایت عفت الهی از حضرت و معرفت نه اندیشم
و الیها از جمله معجزات بود عام بود که من شما در خواسته جمعی گفتند از شما راست
و الیها از طبع و سلطنت و ارباب که است و قوه که چون او گفته بود و در آن من به
سازد که خود را جمع نماید اتفاق نموده که روح تو بزی نیست در ملکات من نمی
نماید و ایشان با و در شرفه و در افتاد از اختیار از ایشان شدن آنرا

[illegible]

از بر در کاخ خود و از این راه داده باشد مرا از نزدیکی که میسر شود
بسیار است که یاری کند و باز دارد ما را **بسم الله** از خدا که بخواند
اگر نافرمانی آورد و تبلیغ رسالت پس من شمار میخورم
و شما شمار را بدین خود دعوت میکنم و با من مجادله نمائید **فما بعد ذی** پس من
از زید مرا **مهر خنجر** بخز یا انکاری یعنی نسبت کردن شما را زبیران که نسبت
مرا شمار ابدان آوردند که قوم خود بود و جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه
در سوره اعراف گذشت **مخرج ربنا** و بعد علایم تا که میروند احد
صالح هم بر ایشان حجت گرفت و در باب تا که در صیغه افعال گرفت **ما قوم** وای
کرده من **بسم الله** این تا که البت که خدای خلقی کرد **لکم ایته** بوی شما
ایته در حالتی که است بر قدرت او **فقد** پس یکبار بیدار **ما کل** و
بخورد و بخورد **لا اهل الله** در زمین خدایانی یعنی روزی او و شما نیست و نفع
او و شما را است **لا اهل الله** و مرساند بوی بیدی و ازاری که اگر بیدی قصد
وی کند **ما خدکم** پس یکبار شمار اعدا **فرب** غدا بی تردید بعضی شماست از او
معذب گردید و مهلت نیابید **فقد** پس میگردانند تا که تفسیر این
در آن سوره قمر بیاید **لا اله الا الله** و بعد از عقرب تا که بگوید بالا **لا اله الا الله**
تا که بماند که دو صالح هم در آن وقت در میان قوم نبوده و چون بیاید و
حال او تقریر کردند **قال تموتوا** پس گفت شما نیز میزدید و میخورید از حیات خود **ما**
ما در سوره اعراف خود که از چهار شید و چشتید و ادیت است در روز
شعبه عذاب بر شما فرو داند **لا اله الا الله** این وعده است **فقد** بخورد و
او در روز که از چهار شید و می ایشان از او شد و شش سره گذشت و او پیش
سیاه گردید و شش عذاب نازل شد **لا اله الا الله** پس یکبار که ابدان فرطانی

[illegible]

۳۹۵

حق تعالی بفرستادگان ما را از ملک یازده داد و نوزده یا هشتاد و نه
بودند و در میان ما که گوید شش فرشته یعنی چهل و یک کاشف و یک از قبیل که صورت
چو ماهی سار و در دو جهت چال اند **اسم** نبوی بر اسم تمام فرشته نوزده داد و من
او بر رتبه با ملک قوم لوط **اسم** در حقیقت سی و یک نفر است و من رتبه و بدوام
خدا صاحب کشف الاسرار فرموده که چون اول خلیل را بنواخت کرد و رحمة الله علیه
خلیلا در آخر بدوام خلدت رتبه داده و در قطعیت این رتبه هم در حقایق
آورده که آن شده بود و قطعه و هر یک است از صلیبی و یا با ملک او خاتم معمران
و صاحب لایحه است و در رتبه در تقابل این تواند بود که بعد از اخص سیری
بیشتر **خوفت** آن بیدار خضی بندهش **اسم** و شای ایران هدف که خضی
برورد که ابا ابرو ملک و انبیا از و عذرت صلوات علیه طمع است و **الفر** و
در سیاطی فرموده که هر یک که کم که ملک قوم لوط آمده بود و در اربعیل باشد رتبه
و در بر اسم راعم و ملکهای مجازت لوط **اسم** و استخراج ایشان از اول فکات
القصه چون نزد یک خلیل اندند **اسم** گفتند فرشتگان سلام بکنم بر تو سلام
کردنی **اسم** گفت بر اسم که جواب است سلام بر شما بر اسم که اندر است و فرشتگان
اند از آن زاد و میاخانه نشینند **اسم** پس در آنکه ده **اسم** که آورده داده
اسم که بر آن بر آن کرده بر آنکه کم پس چون یکسره و صلا در داد
ایشان دست بطعام دراز نکردند **اسم** پس آن طعام کردید بر اسم **اسم**
و استعارت آنرا که مطلق **اسم** نمی رسد بدان کوه یعنی دست بطعام
در آنکه یکسره **اسم** **اسم** کرده از آنرا که یعنی شکر خورد **اسم** و در دل
آورده **اسم** **اسم** از آنرا که صبر در آن زمان که کوه که داشتی از طعام
او شادمانی نمودی و چون ایشان طعام می خوردند بر سریده که در آن میشتند

عزیز بود پس رفتند چون فرشتگان احدی گفتند نذاری **قالوا** گفت پس این
ای را بر بسم الله تعالی **بسم الله** ما فرشتگانیم و سراده شده **و اما** بودی
قوم لوط تا ایشان را غدا بکنیم **و اما** وزن از بسم هم ساره نیست در این
تایید استاده بعد از این بر روی ملائکه استماع نمودند یا برای خدمت همانانی
استاد کی داشت چه ساره عمر قیامت بعد و برگشته و از کسی رونمی پسندید کسی سخن
فرشتگان شنید **فصل** پس بکنند در چشمت فرخ او بگفته روالی خوف از بسم
بودیم یا برای ملائکه استماع نمودند خنده او را و بگفتند و عقلت
قوم لوط با وجود قرب غدا بپایان یا متعجب بود ملائکه از مثل ملک نقل
بیشتر یا شکفت نمایند از خوف از بسم از کسی با وجود بسیار چشم و خدمت بر
بر تقدیر ساره بکنند **فصل** پس شاره و دوم او را بر بان ملائکه
بالحق بوجود فرزند اسحاق نام **و من ذرا** اسحاق و از این اسحاق یعقوب
تخصیص یافت ساره چنان بود که بخت کرد و زنان بفرزند بیشتر است
و دیگر که از بسم از بجه گیری داشت و بخت نمود و ساره را هیچ فرزند
نمود پس چنین فرزند نشیند **قال** ای کعب ای عجب او **والله** ایانی
نزام **و اما** عجزا و حال آنکه من بزرگم و در آن نود و نه سال یا صد و دوازده سال عمر
دی گزیده بود و **بهر** و آن شوهر زن **شیخا** در این حالتی
که میرست صد و دوازده سال یا صد و بیست ساله **ان** بذا بدستی که این جز
که مکنون **لشیخ** جوی عجب است استعجابی از راه عادت بود از روی
فورت **قالوا** گفتند فرشتگان مر ساره را **و اما** ای شکفت میداری
یعنی عجب دیدارنا بد که بگفتی **ایم الله** از کار خدا هیچ عجب نیست که از صنع بی
البت و فضل بی علت از منافی و دیگر فرزند میرونی **و اما** قدری که بر آن

زیر لبی جنبه از روحی بود **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
یعنی **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
گفته بر کلمات الهی این بود که رسایل جمیع انبیا منی اسرار از او را بر اسمم
از سره رضی میداشتند **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
نعم **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
و خدا گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
اولاد **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
باشند گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
میگردانیده و برینج پس یکی ملائکه گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
فرمان نیت ابراهیم **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
فرمودند که مالوت و ایل او را ببردن خواهم او را از میان ایشان **و خدا** گفتند که حق است خدا
و خدا گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
ادان رفته آه تا نصف خورنده بر او میان **و خدا** گفتند که حق است خدا
عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حاصل بر مجادلت ابراهیم **و خدا** گفتند که حق است خدا
رفت قلید فرط ترجم او بود و امید داشت که عذاب از قوم در توقف افتد شاید
که توبه کنند ملائکه گفتند **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
ازین حال **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
ایشان **و خدا** گفتند که حق است خدا **و خدا** گفتند که حق است خدا
ناگزیده بچوای و دعا پس ملائکه ابراهیم را عدم و داع خود را و بگوشتهاست **و خدا** گفتند که حق است خدا
و ان چهار شهرستان بود و هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون تبر و یک

[illegible]

[illegible]

بے

ایشان کرده مظهر سبیه و سفید چون خنجر بر بیاخت و صورت ایشان
 از همه زیاده بود بعضی از آنها سفید و در نقطه سبیه و سبیه
 بر کمر کسی نه بر و باران میشد بران سبک نشسته بود با اماره گشته
 و در این بر و در کنار تو برای عذاب ایشان در قفسه
 آفریده آفت که سبک شدن او بر اینی و دو و خود او را و این
 است که بر سبک بر بیاختی بارید از آن قوم که در دربار خود بودند از
 کجا از این کی بود سبک مقرر با موی بر سرش آمد و همدک شد و
 از این الطایفه و نسبت به شان سبک عذاب از طایفه دیگر و در هایشان
 دستخاق است که بر ایشان سبک با و در هم چون عالم از گم گشته دارد و عجب
 نبود که بروی سبک دارد سکا تا سبک در خود دست بسیار و عظام را
 بر پستی سبک دارد و گفته اند خیر می راجع است بقبریه که نبسته بر کمر بر
 و بار قوم لوط و دنیها و ایشان از ستمکاران کدام نیست و در افتاد
 اسفار بران و بار میگذرد پس اولی در نظر اعتبار بران در گزند و از حقوق
 و در این بران شده حال خود را با جان و احسان با صلاح آوردند و این
 مرد فرستادیم با و ملا و مدین باب کنان بعد مدین **انعام تعبا** برادر
 ایشان شعیب **قال ایتمم هدی** گفت شعیب بر سبک خدا را بیاختی
 نسبت بر شتار **انهم** و خدا جزوی و **نفوس الکیال** و کم شنید و کا هدی بیانه
 در وجود کیللات و **الزبان** و تر از در و در سبکین محزونان **انهم**
 بجز سستی که مندی بینم شتار با تو کنی و نسبت یعنی در مانده و صلاح نیست
 که داری باشد شتار با تو کنی و نسبت بختی مردم مضمون و در سبک
 حق گذاردی نسبت که مردم را از بر خفتیم و مضمون زیاده که از حق ایشان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فقر

و در کتاب **موسی با یاسا** موسی را با یاسا که در آن زمان پادشاه بود
 او بود که **سلاطین** و حجتی ظاهر را و آنچه که در آن عصاره و ابرو و عصاره و کوه و حجتی
 بود **الی فرعون** یونی فرعون **دین** و کوه و اشرف و قوم **اینا**
 پس پیروی کردند آن **فرعون** **فرعون** فرمان فرعون را که او شنید
ما در فرعون و بنود کار فرعون **بر شد** هیچ رسد و جواب و چون بود
 متابعت او کردند و در آنیر تا به او باشند **بندم** قوم **بیش** روی کنند و فرعون
 قوم خود را **بوم** **نقیمه** روز سحر **فاوردم** **سلاطین** در او داشت و در آن **بیش**
و او بود و در آن **بیش** در آن **بیش** در آن **بیش** در آن **بیش**
 خود است برای تبرید جگر و طبعش و طبعش و طبعش و طبعش و طبعش و طبعش
 در آن **بیش** و قوم **اینا** **بیش** در آن **بیش** در آن **بیش**
 قضاوت نیز لغت در پی آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 در آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 در آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 لغت از آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 با خواب چون لغت و در آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 عاود نمود و حصد که از آن **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 تا بر آمد و به **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 خود را **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
بیش **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
 چو بر کشیدند **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**
بیش **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش** **بیش**

[illegible]

[illegible]

وریدی

[illegible]

۱۸۰

[illegible]

در وقت نماز خوب نزد خدا دار و چون زن و خانه و یاد و امر و عمل
 نمودن فی الحقیقت نشان شد و مجلس رسالت صلعم گزینان کرده اند و حال
 گذشته بغیر ضعیف را بیدار فرود آمدن **الحیات مدنی السات** درستی که سکونها
 بعضی امان و توبه و نماز و حکما میرند و نحو کنند بسیار اگر عمر کنار باشد حضرت
 رسالت صلعم از عمر پرسید که کنار و دیگر با گذار بی گفت اری حضرت فرمود که
 سی کفاره آن نماز کفاره این گناه است گفتند ما رسول الله این حال را اورا
 حاجت گفتن برای عموم مردم است و میبود این قول در حدیث آمده که اگر
 نماز کفاره این گناه است که بیان افان واقع شده است چون اگر
 کبار ارجاب نمایند و سج او بکلی بطلی قدس سره فرمود که انوار طاعت
 عظیم معاصی را محو بسیار و در بحر الحقائق آورده است که انوار ذکر و رهنه و طریقی
 انوار و رلف ایل طهارت او با یک تجو ارجی نصف فی صرف شده و مع میکند
 و بعضی براسد که جنات گفتن کلمات ارتقا است یعنی سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر **فدک** این زمان و این وعده **و مری لندن** بزی است
 بر باد رفته گاه از **اصم** میرکن بر سال و امر و نواهی **فان السد** پیش برستی
 خدا **لا یضع** ضایع نکند اند **اجری الحسن** اگر سکو گاه از اندک و بسیار
 عدول از نصر اشارت بانست که شکبای از احسانت **فولکان** پس
 چون آن بنووی بولا یعنی نفی است یعنی نبود **فان الفون من تکلم** از این
 که پس از شما بودند **اولی** خداوندان عقل و رای که از روی حسرت **سپهر**
 بار داشتند **فان الفان فی الارض** از کارهای در زمین با بعد از
 فرود آمدن **الافلس** بکن اندک بودند **فان الفان** از آنجا که نجات و اوج
 ایشان از عفو است که سکات که ایشان نمی میکردند **وانع الله** **طس**

[illegible]

در حقیقت من و بطق من با عارفان لطیف صحبت در هر عصر من
کافه بریت و باطن من صحبت **الحق المبشر** این آیات آیت
کتاب پیدا است حقیقت او مستحق است صدق او را از همه است و در مجموع او
لایع یا گویند کتابت پیدا کنند و حق را از باطن و سطح را از عامی و خاص
را پیدا آورده از حرام جدا کنند و در دامن از سواد و در بحر از کفند و
بطون مخافتان را پیدا آورده بطن است یعنی سوره که در هر است اعمار آن
یا پیدا است محال او برت علی آن یا روشن کنند است قصه را که بود سوال
کرده بودند چه در را است آنکه که علماء بود بعضی در شرافت عرب گفتند که
از وی معلوم سوال کنند که سبب انتقال آل یوسف هم از شام به مصر چه بوده است این
سوره نازل شده **انا انزلناه** بدرستی که ما فرستادیم کتاب را و این سوره
است **تفریق** قرآنی تاری زبان بر طبق قرآن خوان گفته اند یعنی ما آن
سوره را بوقت عربی فرستادیم **سکیم تقیون** تا باشد که شما فهم کنید و یعنی
آن بر سید و محبت بر شما لازم باشد چه از محبت و بجز فرستیم شما را در فهم آن
عزیم **ایو فی قصه** ما می بینیم **سکیم** بر تو **احسن القصص** بهترین قصه خوانده
میشود و تمام گوید که هر است بجهت آسمان او و عجایب و غرائب و حکایات و قدرت
و در عین المعانی آورده این قصه از قصص احسن است چه صفتش نیز از آدمیان
احسن بود و در سبب **القصص** که به صاحب بر المعانی فرمود که احسن است
بهتر است به تمام دارد با احوال ایشان اگر تاویل کنند بوسف را بمل
و بچوب ببرد و در اصل را بفس و قوی و حورس را به برادران بولفس و قوت
این قصه سه برین نوال تمام قصه را با احوال ایشان تطبیق داده چون غرض
طریق اختصار و محبت مجموع اخبار و روایات این قصه را و بطلان با کفایت و توفیق

۲۰۹

در آنکه گفته اند و این که در آنکه گفته اند و این که در آنکه گفته اند
تغافلانه آورده اند و این که در آنکه گفته اند و این که در آنکه گفته اند
این آیه نازل شد که با تو بنوام ستر من که بعضی از آن در پی بعضی است یا خبر
بیدم ترا ستر من جری **یا ایها الذین یؤمنون** این سوره نازل شد
و بدین سوره که بودی و **من قبل** پیش از نازل این سوره **من قبل** از آنکه نازل
از دشتن این قصه غافل بودی و این محفل غیر مذکور است **انما یفید** و در آن
را که گفت بایست هم **ای** مرید و خود را که خوب هم است که بید بایست هم و در آن
سنگی بود شب آینه در محراب خود در خواب ناکاه چنان در سوره از خواب آید
بخت خوب هم گفت ای ستر من رسید **ای** بید من در خواب بیدم **ای** بید من
من دیدم در خواب **ای** بید من **یا زده** شماره **و الشیخ** و افتاب و شتاب دیدم
دین بر کوهی بیدم که در حال آن این جاری و این جاری بود که در استان این
ستارگان سرس فرو آمدند و این در این که بیدم **ای** بید من دیدم این **یا**
در آینه که گفت بایست هم گفت که بایست هم در این بیدم **یا** زده که
او که ستارگان استارت بید است با بخت هم و زوجه او که خانه بخت
است شمشیر و فرط است از این است بخت بیدم **ای** بید من **یا** زده که
بخت قصه شنوند و این در بخت و بخت دارند **ای** بید من **یا** زده که
گفت بخت هم **ای** بید من **یا** زده که **ای** بید من **یا** زده که
خوان و بخت **ای** بید من **یا** زده که **ای** بید من **یا** زده که
بخت بخت **ای** بید من **یا** زده که **ای** بید من **یا** زده که
بخت بخت **ای** بید من **یا** زده که **ای** بید من **یا** زده که
بخت بخت **ای** بید من **یا** زده که **ای** بید من **یا** زده که

[illegible]

کار سینه ستا کار کنندگان مستور شدند پس می بین آنرا نمی شناسند و نزد
سید کشته گفت فصل چهارم سینه و سینه از زبان و سینه **بخت** است
باز کرده و سینه بدو دراز کرده **سیرال** سینه را و چون از او دور
و دور شود که بولف را با فرستاده نازد و چون سینه بکشد و بولف
هم فرود نرسد و چهار چرخ بولف چون بولف دران دیده و بولف بود را
بیدار شد که سینه در گله ای باشد و من کار ظاهر چون گرفتار **بخت**
و رفیقان در بار همیشه خندان **من** اندر غم چون در دندان
فرز از بولف هم از بد شده نزد بولف هم بکشد و از قاشا
سینه و صواشته با در بیان آورده گفتند **بخت** موسی کل و در سینه
غنیست دانند که در بولف تاراج خزان خواهد بود **بخت** هم نام تمام
سینه خاطر مبارکش توجه شد و بیدار دران همیشه بدر آورده انکس اجاز
مرد سخن این مقال چون رسانید **بخت** زین تلفی بی خلوتم خاطر لهما
بکشد که در بستان بادی سحر و کس بیدار بنام را **بخت** هم
در فکر دور دراز قاشا و **بخت** بولف هم **بخت** با بولف هم
یا **بخت** صفت مرتز که این بیداری مارا بر بولف هم **بخت** هم
بخت و در او **بخت** و حال که مایان و او را **بخت** هم **بخت** هم
و غایت بر و بیدار **بخت** بولف هم **بخت** هم **بخت** هم
صورت **بخت** و درانی همیشه میوه و بولف هم **بخت** هم
بازی بکشد نیز از افکن دشمن و او **بخت** هم **بخت** هم
بخت هم **بخت** هم **بخت** هم **بخت** هم **بخت** هم
بخت هم **بخت** هم **بخت** هم **بخت** هم **بخت** هم

از پیش من جدا شده نمازت او بر من دشوار است و هرگز در من
از **شکل و حالت** و دیگر چیز **نمی آید** از آنکه خود او را گریه
چو بدین زمین که تمام پر وید کرمان درنده بپاشند عداوت که یک
فصدوی کنند **و شاعران** از وی خزان باشند بسبب **خانی**
نجات با قلعه و تمام در محاطه **او بیت** از آن ترسم که در غافل نشیند
ز محنت هرست طاعت **نمی آید** درین دیرینه دشت گفت **نمی آید** که
راگی کند دندان بر و نیز **نمی آید** گفتند فرزندان یثوب **نمی آید**
مجدوس کنند یثوب اگر خود او را گریه **نمی آید** و حاله که گروه توانا
خوبی بکلی آیم که هر یک از ما در عمارت نهادست **نمی آید**
بد رستی که آن وقت که هر او را گریه **نمی آید** بر آینه زیبا کاران
باشیم لبر چون یثوب هم بیافیه فرزندان **نمی آید** و میل دل یثوب هم
گشت دشت و نجات که در دشت و دشت بر ام جوان نهاده بقصایمی
رضاداده فرمود تا سر دشت و دشت هم را **نمی آید** و دشت را
داد و جاهد و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
بود بوقت انفا در آتش نردودی در دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
یثوب هم رسیده بود چون **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
فرزندان تا سنجه الوداع که بر در دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
هم را در عمارت گریه **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
نه در دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
چو در دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**
خوش **نمی آید** و دشت **نمی آید** و دشت **نمی آید**

نور

کلامی که میفرموده باش عتاب بداد **گفت** ای پدر کسب که حجت دین
 حال صفای چشم منقول این قصه شمع آن نور لعل بر کاشانه **بیت** میان هم که کوه منیر
 بر سر راه است **سرگشت** و بعد من میروم که راه بگیر از این رفتی تو که از
 موقوف چشم دلت میگردم میگردم که هر مقام کار کجا خود رسیدن استانی فانی داد
 از شک و تردید خوشش نمایی که من تر از تو خوشش خواهم کرد **فرمود** شمع
 شعله در سالت **بیت** پس فرزند از راه باب محافظت از حق میانه
 بسیار خود را بشن و حرف را بروشش گرفته و پاره او رفته و بیقراری
 نکوفت و از خوف گفت و فرزند از چند سخن دیگر **بیت** هنوز سر در دانه چشم
 مانده دور **دل از تصور دوری جوید** از است **بیت** چون فرزند از
 پیش نظر وی ظاهر شد و کفایتان نهاد **فرمود** پس این مقام که در راه
 بر دین و جنت هم که روزی با و آنچه کردند و صبا یا پدر و یکطرف نهاد **بیت**
 بر زمین زدند و احاطه نمودند گفتند ای صاحب رویا فایز کجا اند
 آن کار که که ترا سجده کردند تا از قدرت از دست ما بر داشتند
 و گفت **بیت** یا اخوان شمار چه شد که از احوال پیر کفایت برانند شد
 و بر کوه که وضعف حل منی **بیت** یاری چه نکرد و در نشسته ایم
 رنج کمید از خم او را رانده ایم **بیت** الفقه سخن او و القات نام و طایفه
 بر روی او زدند و در خاک خوانی نشسته و در نشسته بر روی نشسته اند
 نزدیک رسید به دوران صورت شده میخورد او را در زیر دامن
 حمایت گرفت و گفت دست تقدی در استی وقت نشسته اند
 عهد کردید که قتل او نمائید خضرت الشان لکن نهی از سر
 من او را نکشتند **فرمود** و از خود را محکم **بیت** که کشته او را

[illegible]

[illegible]

ایستادند و در آن وقت در محاکم آورده که در این راه حاجه لقمان یوسف
 بگریست و داشت الم بدین فرقه هر مالک در کشید و از حیران مارچه و
 را که بخت کلاه نیک بجا و فرزند و آن ماه را در دوشینا دیده کرد **قاله**
نیز گفت ای خرد شاد گاه و گفته بسنی نام حاجت او بود و او را برای
 طلبید و گفت **بنام اقدم** این لیرت که دور از کنی ساخته بسنی عذرا
 او یوسف را از راه بر آوردند **بیت** چون ماه جهان از ابر بد ز چاکش
 آنکه یالیشی بر بد نشانست که حق مارک چاپی بر لیر جهان
 افروز مایی **دار و دهنان** داشتند او را کار و انیان **اصف** و جان
 که مال تجارت او و لیس نشان را برای فروختن تناسل خود و انیان
 داشتند او را دیا کار و انانرا گفتند که اهل این آب و این داد و برای
 انان عصریم و لغوشیم و گفت بفرار و راجع به بر آوردن بسنی و او را
 حاضر و بیسهای داشتند و گفتند بنده ما کس و ان خان بود که از
 حاضر و غیبت بسنی کار و انان گفتند بسنی غلام از ما که بخیم او را بخیر
و الله اعلم و خدا داناست **بایلدون** بالچه میگفت یعنی او را لغوشیم و بایلدون
 و بر او خود را بکار و انان را بر او یوسف و م او را بدند که محب یوسف و علم
 بر او را بدیدند بر جان جوی او را گفتند آنچه با ما میگویم اگر خلاف آن گوئی
 البته تر الیقتل را نام گویم و هم خاموشی نالیا و انان مالک را گفتند
 این بنده که کزیر بایست و ما فرما بد و دل بر خفتند و او را از انان
 از باختر و احوال بر شهر دی و کیری یا از ما دور افت و خبر او بشنوم مالک
 گفت من را که داشته ام ایستادند و بایستم و در حین با سنی و بایستم
 و گفتند و میگویم که بایستی این غلام بسیار است اما با ما میگویم هم چو در

[illegible]

[illegible]

کشید و شوق بنیاد انعامید صوحت حال او یوسف در میان تبار و
و در خواب دید که او را سیاه بوی می رسید این را می گویند
در خانه او می بیند و در خواب دید که او را سیاه بوی می رسید
او را می بیند و در خواب دید که او را سیاه بوی می رسید
در ویکر ساخته و در او دره **عشق الوداد** و است و در باره **و قالیبت کب و**
گفت بنیاد و پیش من این که من برای تو ام یوسف که این حال بود
قالب غا و الله پناه مکنم بفرمانی از پناه گرفتن **ان ربی** بدرستی که خدا
پروردگار منست **چون شوی** سکو ساخته است منزل مرا از و یک بارگاه
فرب با فرزند منست و ترانگو است من از فرموده پس من گریست
او را و حق تعالی او رعایت نموده و من غایت و جسم او در ملکم **ان**
لا یفزع الله بدرستی که شایان است **ان یفزع الله** در سکاری می شود و ستمکاران
را یعنی نامحق ستمسان که در عیوض یکی بدی گشتند یا زناکاران حبیست
زنا بفریق ظلم است و از زبان حال یوسف موم که با رعیت خطاب مکرده
گفته اند **من** می گفت که در روزی قامت **عواصم** بر زناکاران
خواست **عواصم** حرای ان چهار ان نویسد **عواصم** و ان نویسد
و ان یفزع الله بدرستی که مضمود کرد ان رن بمسما طای یوسف موم
برنا **و ان یفزع الله** بدرستی که مضمود کرد یوسف بدفع بطریق فرار از **اولاد ان ساری**
اگر نه بدی یوسف موم **بر یاران** پروردگار خود را بر این مضمود
مخالفت او کردی و ان بر یاران بقول اصح می شود و مضمود است ای و لود موم
یوسف بود که جابلی شدن بیان یوسف در میان **عواصم** خدا با ستم
یوسف یوسف یوسف موم و در مضمود و در ان حال خود را انعام

۱۱۱

چهارم چه داند چون سخن گوید یوسف از گشت خدایین تبار است بپای
او را سخن در آورد و در لطافت حسن آورده که عمر از آن کرد و بگوید
که یوسف بگوید بر بانی بود که در سخن آمده و گفت و برفت گشت و بگوید
در حق نماید ازین قصه فراداده درین مجلس **و در آن وقت** و بگوید و او را
یوسف هم درین مجلس **این** که ای از گشت ن زیبا گفته اند که او
بسر زبها بود از روی حکمت فرمود که ای **عبدان** **کائنات** **تسبیح** **کائنات** **تسبیح** **کائنات**
بر این یوسف هم **قدس** **قبل** و بگوید شده از پیش **قصه** پس زیباراست
و **در این** **کافور** یوسف از دروغ گو بان است چه این صوره دلیل است
بر کینه زیبارا و یوسف بگوید از خود که گریبان او از پیش دریده شده و
ان **کافور** **قدس** و اگر هست گریبان یوسف دریده شده از پس **قدس** **قبل**
زبان دروغ گوید **در این** **کافور** یوسف از راست گو بان است چه این صفت
دلیل بر آن دارد که یوسف هم از روی گریخت و او در بی دراده او را
خود بکشید بر پیش از پس دریده شده **کافور** **را** پس آن گفتم که دید
عمر **قدس** **قبل** بر این یوسف هم **را** **قدس** **قبل** و بگوید شده از پس
زیبارا بود از روی غضب **قال** **انه** گفت بر من **این** **کافور** **را** **قدس** **قبل**
رسم از گشت **ان** **کافور** **را** **قدس** **قبل** **عظیم** **را** **قدس** **قبل**
در دل به او زد و در نفس نایز بکشد پس توجه شد یوسف از روی
اعتقاد گشت **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل**
پس از **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل**
در خیز از پس آورده که گذر خواه از یوسف که غریب است و تو بیار روی
ان **کافور** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل** **را** **قدس** **قبل**

[illegible]

[illegible]

جای بر من نقل کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که از من در دنیا و آخرت
خداوندی بخواهد برساند و بفرماید که ای حبیب من احسن به من روی و بگو
را از عجز و بی کسوتی بگویم و کسوت حسن ترا از خود عجز من مقرر کردم و دعا
صفت خلق احسن بگویم و حق با حال بود آن حضرت را حال در آن
جای بر من نقل کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که از من در دنیا و آخرت
خداوندی بخواهد برساند و بفرماید که ای حبیب من احسن به من روی و بگو
را از عجز و بی کسوتی بگویم و کسوت حسن ترا از خود عجز من مقرر کردم و دعا
صفت خلق احسن بگویم و حق با حال بود آن حضرت را حال در آن
جای بر من نقل کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که از من در دنیا و آخرت
خداوندی بخواهد برساند و بفرماید که ای حبیب من احسن به من روی و بگو
را از عجز و بی کسوتی بگویم و کسوت حسن ترا از خود عجز من مقرر کردم و دعا
صفت خلق احسن بگویم و حق با حال بود آن حضرت را حال در آن

[illegible]

و آنکه که یونان میگویند و یکی چنان که اندکس و آنکه یونان
 خان برده که در آن زمان میبود و حکم زندان کرد و آنجا که یوسف هم در آن زند
 بود و آنکه که یوسف را در آن زمان میبود و در خواب ایشان را تفسیر نمودی
 آنکه در آن زمان نیز خواب دیدند و گویند ساقی دید ما طعام و ما مطعمان هم
 و آنکه که یوسف هم را آنهمان کردند **قال اخبرنا** گفت یکی از ایشان
 من ساقی **ان ارسله** بدرستی که من بینم خود را در خواب که باقی یکسال
 است و در آن شب که نور رسید و ما را که در آن شب **ان ارسله** گفت
 در آن خواب برای من تعبیر میفرمود و اعتبار ما مولی **قال لا تخف** و گفت و بگو
 یعنی طعام **ان ارسله** بدرستی که من بینم خود را در مطعم ملک **ان ارسله** بریدم **ان ارسله**
ان ارسله بریدم سر خود را تا آنکه او را در صوفه نالشت **ان ارسله** میفرمود و در آن
 در بر یابند **ان ارسله** از آن زمان **ان ارسله** جوفه مرا تعبیر میفرمود **ان ارسله** بدرستی
 که ما بینم ترا **ان ارسله** از آنکه که ما را با اهل زندان میفرمودی کن با ما تا و دل
 بودی ما یوسف هم خواب کرد که فی الحال من بزمی که بگویم چه در آن میبودی
 بود یکی که از آن اعراض فرمود **قال** گفت **ان ارسله** نباید بشما طعام **ان ارسله**
 خودی که روزی داده مشوید بوی **ان ارسله** که فرمودم شما را **ان ارسله** جانیت
 وی بینم بگویم که در آن طعام **ان ارسله** را **ان ارسله** بیشتر از آنکه باید نیست
 اخبارکم شما را از تعبیر ایشان گفته اند ما از کامیان و عرافان امثال
 این سخنان شنیدیم یوسف گفت این محجوزه گفت من عرافت و کامیان
 این که گفت **ان ارسله** از آن جزایست که با معرفت ما را **ان ارسله** میفرمود ما را
 طعام روزی **ان ارسله** برای آنکه در دست بدانستم **ان ارسله** میفرمود
 و آنکه که **ان ارسله** میفرمود و ایشان را که **ان ارسله** میفرمود و ایشان

[illegible]

ضمیمہ
اولیٰ

گلدی

من بیاوردن **نماز** و گفت که اینست **نماز** و گفت که اینست **نماز**
و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نماز و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نماز و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
خبر از آن گفت که هر که در روز و شب **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نماز و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
فی سحر **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
بهرت که اولاد تو **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نحاک که بر لبان محمد **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
کوئی **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
ترا معلوم کنند و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
کنند **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
بر عادت رسم خود **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
فی **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
و با غلات خونه و خیره کند **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
بخور و در آنرا پاک سازند **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
سال سخت که هیچ عیار از آنست که در آنست **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نماز و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
بیشتر از آنست که در آنست **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**
نماز و بزرگواران را بفرموده **نماز** و بزرگواران را بفرموده **نماز**

[illegible]

يوسف بنی اسرائیل را در خواب آید و در خواب است که چون یوسف علیه السلام
 در خواب این سخن آید تا آنکه بیدار می شود و می بیند که در خواب خود را در خواب
 دیده است و این خواب را در خواب دیده است و در خواب دیده است که
 علم غیب الاحیاء و غیره علم اهل النار و چون نزد ملک رسید اولی
 نام نموده استقبال فرمود **دین** و فریب بگذشت چون شد خبر یافت با استقبال او
 چون بیفت یافت کسبش در کار خوبش ملک چو سر و کلاه و کلاه
 ملک به پهلوی خودش برکت بپاشند به برکش ماه خوش باو می سخن را اند
فلا کلام پس آن مقام که ملک باو می سخن گفت و از هر خواب خود پرسید
 جواب دل پر رشید **قال** گفت ای یوسف **انک الیوم** بدرستی که امروز
دینا کین نزد ما با جاه و قدری **انین** مومن بر همه حراجه میفرماید از ما صل
 بخواه و بخره از زواری با ما بگو **قال** **عینی** گفت یوسف که بگردان ملک کسند
عینی **عینی** بر خفا از زمین مصر یعنی مرا بخره حاصل و لایب می باشد از رفود
 و اهل خانه خادان گردان **انی** **عینی** بدرستی که ما ملک دارنده گاهیم حری را از ازان
 تمام کنیم **علم** و انا بصالح و بر چه سازم خالی از اصلاح نباشد یا ملک دارنده
 حاکم و دانا بعت ملک با من سخن گوید امروزه اند که چون یوسف علم نهاد و دو
 زبان خود است و در قفسه میفره آورده است که ملک سخن از زر و سرخ
 بر صبح با انواع جواب برای یوسف عزم مقرر کرد و نایج مفضل بر سر و ی
 انداده و ملک با خیر این بوی سپیده زمام اختیار بقبضه امتدار ابار داد
 و در راه عزال کرده و به ملت وی نهاده یوسف عزم کرد و آورده اند
 در باقی را عز زرد گشت و ملک بدو سلم شد و ملک با ناسن تمام بخارا
 در قفسه های در او کوی سجاده یوسف را از او و سپرد او و مسا و افرایشتم

[illegible]

عرض

[illegible]

۴
الحی اعظم

[illegible]

گفت ای ملک چه مانندت این دست نویست بر درون دست
پیش که بویست این حکم شنید طاعتش برت افتاد بر سر
انسان را **قال** گفت بویست **عوم** **ای خا اوب** بدرستی که برادر تو ام
فلا بدین پس اندر یکس ها کن **کما کانو یعملون** با آنچه کردند برادران تو در حق
ما انسان خون روی بویست عوم بدر و این سخن شنیده باده دیگر از پیش رفت
و با خود اندر دست درازن بویست عوم کرده بر میان حال گفت **است** ای
می نهم بر سید است یارب یا جواب **خولین** را در چنین راحت پس از حدی
غدا **ب** ای ملک دست در دامن بویست عوم زده گفت دیگر از تو گفت
نخاکم بویست عوم گفت ای تمام بدر و یارب تو دانسته ام و اگر ترا می دانم دارم
نعم از یاد تو بود که در صلح **دو** تو ترا با هر ستم تمام تا تو رضی بانی بنیادی
گفت از آن بایک ندانم پس بویست عوم که نزد برادران بر و این امر را
مخفی در انسانی را پس پیروان خود حکم شد که کار سازی گفت از دستند
فما حرم عوم پس آن هنگام که کار سازی کرد بویست عوم **الشیان** را
جبل الصفا بنیاد و تقایه را و این مشرب بود از لقمه بار بار از جبر و صحرای که
ملک در آن آب خورده و در نیوقت بخت عورت و نفاست
طعام از آنجا نمانده بود بویست عوم فرمود و با محرم از آن تعبیه کرد **جبل**
در بار برادر او بار **دیکر** شکل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد
چون از شهر بیرون رفت راه در آمدند همه از ملازمین بویست
عوم در عقب کاروان رسیدند **افندوزان** پس ندانند که در راه
از العبر ای کاروانهای **ایکم** **فینا** بدرستی که شما در دستان ما
که شما بویست را از این در و در و بعضی گفتند **سنان** ای

۲
اعطى الله

یوسف هم از خانه سر آمد پیش از آنکه از زبان طغنه بزرگترین بگوید
ماکان بنمود و چون هم بمن سر آمد و از او را نمود از تو **یا خدا** که او را کرد
 برادر خود را بنزدی **فرمود الله** در پیشش که هر چه حکم کند مرا بکنم و هر چه
 و تو هم بودی از تر قاق پس گرفت و یوسف بود خود را **الا انی انا الله** که گوشت
 خدا و دشمنی از **روح جان** بریداریم از روی در بهیم هم و شکست **فرستاد** هر که
 از میوه ایم **و فوق کل دین** فزیر هر خداوند در نشی **علیهم** دانایست چه او معجز است
 اکثر دین هم فرمود که این چه شکست که از شما صادر شده کی گفتید که ما میوه را داریم
قالوا ان شفا گفتند اگر فدی گفتند این با من چه عجب **فرمود** بدستگیر
 دزدی کرده است **ان** برادر اعیان که او را **فرستاد** پیش از زن
 بمن پیوستم در مدار آنکه در خانه یوسف با کبابی بود سبیل بدو خانه اند
 به کسر طغنه یوسف هم کن مع رابیل دانه برادران او را به شکست
 در دزدی کردند و اقبال دیگر نیز به شکست **فامرنا یوسف** پس پنهان داشت
 یوسف هم آن مقام را **فرستاد** در غش خود **و لم یکن** و ظاهر نکرد از او
اسم برای ایشان **قال** گفت یوسف هم با خود **و انهم** شفا **سما**
 بدترید از به شکست فزید دزدی که سیر از دزدیده از بد ر جدا کردند و بد کردار ترید
و الله اعلم و خدا دانا تر است **یا تصفون** باقی شکست گفتند پس یوسف هم
 اس با من را بکسان خود سپرد و برادران در استخفاف او حدیث می نمودند
 گفتند که اگر سیدی روئیل را آتش چشم شد زدن گرفت و مو بهار
 سوزن از جامه بیرون کرد و گفت پس که **و امرنا یوسف** و اگر فریادی
 کنم هر جا که زانجامه باشد درین شهر **و امرنا یوسف** کن با منند یوسف هم
 و بعد که روئیل در شکست است **فرمود** خود را گرفت بر و دست خود را بر شکست

[illegible]

در دولت کلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اصحاب
کرام

[illegible]

4

فوق
بازین عقل از کلام

رضا
نصیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرد

[illegible]

بر اینست که چنانچه در آسمانها مریخی است و در زمین است و در آسمانها مریخی است
 که بر روی زمین است و در آسمانها مریخی است و در زمین است و در آسمانها مریخی است
 آید که سون است و یکسان مریخی نیست و این قدرت است که آسمانها بدان
 مریخی میباشند و در فواید است که آورده که باریتالی سفوف غالبه و سطح
 مرفوعه سموات الهی قایم که او را نمیتوانند نمود بر افراشت و سینه
 ستونی که مشابره تو ایند فرموده و بلند برداشت یعنی است لایمخی است
 و قیام موجود است لیکن غیر مریخی است و آن عوالت تواند بود که بالعقل
 قامت السموات آسمان در زمین تبدیل به است خورشیدان تغییر
 عدل بخواست که نباشد ستون خیمه بخاک بود خیمه بی ستون بر پای
 استوی پس قصد که **علی الشمس** بیا فرید و سرش با ستولی شد و بافتد
 و انقاد حکم باورش بکشد و او قصد فرمود بان حفظ و تدبیر و **سحر**
الشمس در ام که انساب و کتاب ایچ مصالح از آنچه خود است
 از حرکات الفیلان هر چند بی معین **کل** یکایک ایشان **بحری** میرود و حرکت
 میکند **لاجل سحر** تا وقتی که تمام برده شد یعنی دست معین خود که در خود با تمام
 رسانند یا جریان و ارتقا تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی قیام ساخت
یدر لای تدبیر میکند خدا کار ملکوت خود را از انجاد و اعلام و دلایل
 و امر از و احیا و امانت **تفضل الايات** بیان میکند اینها و قرآن را یعنی مفضل
 میسازد با و نهی مصلح میگردد و از یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد
 از دیگری **لعلم** شاید که شما **للقار** **یکم** بیدار برورد و کار خود یعنی تدبیر
 جزا که خواهد و او در قیامت **لاستوان** بگمان کردید و در این که برکت قیام
 است بر آفریدن این اشیا قدره دارد بر اعاد و آجبار **هو الذی لا اله الا هو**

[illegible]

و بیایست و ایموانست و اخلاقی و باطنی و آنکه در سه یکیت در مدار کثرت آورده که
 مثل سیاحت و طریقت و تلمیذ و انوار و سوار بر دلی را صفی و بر صفی
 را انچه در بیایست و معهود است که با کمال که قلوب به آنکه و همه مستندون
 و باز دلی بود آرمیده بزرگ پروردگار که در نظمن قلوب به هم بزرگ **ع**
 بین تفاوت ره از کجاست تا کجاست **ان تعجب** و اگر عجب میداری آبی
 میخازناگر دیدن کافران بر لایل و حدت **فجب قلوبهم** پس گفت است
 قول ایشان یعنی جارالت معجب شوند از سخن ایشان که میگویند **اذا**
لکنا ایا آن وقت بستم **انرا** خاک شده یعنی بید از مرگ که ما خاک
 شویم **اینا فی خلق جدید** باشیم در آفرینش تو یعنی باز ما را زنده گرداند
 و محل تعجب آنست که ایشان خدیر اخلاق آسمان و زمین میدانستند
 و هیچ فکر نمیکردند که بر بابتدای قادر باشند بر اعاده نیز قادر باشند **بیت**
 آنکه پداس حق کلانش بود زندگی دادن چه در توحش بود **او کیک الذین**
 آن گروه آنانند **لعمریه** که ایشان بگردیدند به پروردگار خود به جهت
 ناکر دیدن **والیک الا غلال** و لیو تو غلبا فی **اعناقهم** در گردن ایشان است
 یعنی مقید اند با غلال غلال و ایشان را امید خلاصی نیست تا روز قیامت
 غل آتشین و در گردن ایشان نهند و علامت کفار در روز این **ان**
و اولک تن گروه **اصحاب النار** ملازمان آتش و در **انهم فیها** ایشان
 در آن آتش و در **خالین** جاوید باشند در خیر است که حضرت است
 مسلم کفار را وعده کرد و توحش نموده نفرین عارش و صیحه استعجال
 عذاب میکردند بر سبیل استوار حق سبحانه میفرماید **و لیستعجلنک** و طلب عجل
 میکنند از تو **ایست** معقوبتی که خدا ایشان را مقور کرده و تکذیب و تعدی بکنیزان

تا حضرت را صلوات الله علیه فرمود تا قیامت را گفته آن بزرگوار فرمود که در آن حال
میگردد **بیل** پیش از احسان الهی بر کسی بتاخر نماید و عجب کار اینست
که عذاب میطلبند **مغفرت** و راه نیکو داشته **من قلم** میگویند پس این
عفو نهاده بر کذبان چون خوف و ترس و بفرمان دانسته اند پس چرا این کار
نیکو داند و برای خود مثل این که میطلبند **و الله اعلم** و بدست کسی که پروردگار داند
لله مغفرت بر این خداوند آمرزشش است **الناس** برای مردمان یعنی کافران
اگر ایمان آورده و تصدیق تو حق کنند خدا یا مردمان نیز **اعلم** با وجود
تظلمی که داشته اند یعنی کفر چنان مادم چرا این مردمان کفر است **و این رب**
و بدست کسی آفریدگار **و الله اعلم** بر اینست عذاب است بر کافران اگر
توبه نباشد بر کفر و تکذیب و کفر اند و مغفرت است بر مومن توبه و استغفار
و سخت عفو است بر کافران بکار و استکبار محققان بر آنند که تمیید
تو اعدا خوف و رجاء درین آیه است میفرماید آمرزیده است تا از رحمت
آوردانید نشوند و عفو است که است تا از بیت **و این** نباشند و آید
است که اگر عفو خدا بودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر
و عینه حق تعالی بنودی هر کس تکیه بر عفو کردی از فعل بازماندی **بیت**
ترس خیرس تا غافل نگردی **و یقول** میگویند تا بدین نکردی **و یقول** میگویند
آیا که گمانندند **و الله اعلم** چرا فرموده استاده نشد **عید** بر همه مسلم **آیت**
من بر این است از پروردگار خود یعنی معجزه که ما میطلبیم یعنی عصا بر موسی
و احیا میسخت **انما الله** جبرین نیست که تو بنیم کنده یعنی فرستاده
است برای بیم کردن بر تو این بلا نیست پس ترا در اظهار آیات
چند **و الله اعلم** و هر کس بی راهه نمایند است پیغام بری که مخصوص

در حدیث

[illegible]

میلان و یمنی خرافات و اوهانست و لول از اخصار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الصفحة ١٠

[illegible]

آن گروه **لهم الفت** برایت ایستاد و زری از رحمت و لطف و مودت

سور الفاتحه بر من عافیت و شفا و آوازه **میرزا**

روز بر **امن** باشد بر برای برگ

در دوا

میکرد اند **و فوج** ایستادند

در طای زینا و آنجا

بتابع او ایشان دادند **و ما الحمد لله** بر یاد و میت زندگانی دنیا **فی الآخرة**

در جنت آن سوار **الاستماع** مکرر بخورداری اندک مانتو از متو که دوا است

و بقلی ندارد و چون اودات خانه **و يقول الذين كفروا** و گویند که کافرانند

لولا انزل چراغ و فرستاده نمی شود **عليه** بر محمد آیت من بر آیتی از

پروردگار او بران وجه **قل ان الله** بگوید رستی خدا **يعمل من تبار**

گمراه کند بر کر اخوان او آنها اندک افتتاح آیات کردند بعد از ظهور

معجزات یا اگر با وجودش بود و زار آیت گمراه سازد **و يهدى اليه**

راه نماید بسوی خود همیشه آیت **من اناب** برگ باز کرد بسوی و آنها چه

کسانند که **الذين آمنوا و اطمن قلوبهم** بگویند که آنها که دیدند بخت آنها

یعنی چون ذکر استخوان شوند بران انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان

بتوحید او مطمئن است یا بذكر رحمت او که قویترین معجزات است و در

وصول از این عین روح نقل میکند که مرا و از ذکر حضرت رسالت و غلام

صلوات که دلهای مومنان بدو آرام دارند **لا يذکر الله** بدانند که ذکر خدا

تطمئن القلوب آرام می یابند دلهای مومنان مجاهد فرمود که مراد اصحاب

رسول هم در حقان مسلم آورده که آرام دل عوالم است و شفا باشد

و لطیفان دل خواص تصفات اعلی و آرام دل علماء ربانی چون استعار

حبسی اما دل مومنان آرام نیاید الا بشایده و لقا و توحید الا بضمیر

[illegible]

خوانند **او کلام الهی** یا **سین** آمد و در آن که از کلام الهی است
این قرآن بودی که **تائید** است در ایمان و تائید است در تائید
نه چنانست که کافران گویند بقرآن که **تائید** است در ایمان و تائید
لقد انزلنا محمدا و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
خواهد این **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
یعنی مومنان از ایمان اینان یعنی مومنان آیات یا **انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
لقد انزلنا محمدا و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
صاحب کتاب گفته است که **بما سن** در لغت معنی **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
که **بما سن** در لغت معنی **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
بر **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
و **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
لقد انزلنا محمدا و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
تائید است که **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
که **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
لقد انزلنا محمدا و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
و **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
این **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
بما **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
کان **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه
شهرت است **لقد انزلنا محمدا** و **حذیر** است که کار ما بود قدرت بر همه چیز و هرگاه

ما افترا کنند و بدین معنی **بسم الله الرحمن الرحیم** بگویند و بعد از آن
بدین فرموده **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** و آنکه که تو چنین گفتی و اگر بگردد ترا **خلاف** دوست
که در پیش حضرت گفتند که میگویم ترا که استلام حجره کنی تا وقتی که به پس
کنی ای پسران ما را و اگر چه بسیار است با سید اخفرت از غایت خوفی که بطاعت
حرم داشت و در خاطر مبارک خطری کرد که چه باشد اگر چنین کنم و خدا امیداند
که من این کار را جمیع فرود آورده که ایشان میخوانند که ترا میگردانند از روی مایه
بدوستی گیرند **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** که اگر آنست که ترا اثبات داریم برستی و استوار
کردیم حل ترا میدویم و عصمت خود **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** برآید که بدوستی که نزدیکی که تو میل
کنی **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** ای پسران **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** میل کردنی اندک و نزد محققان خطور
که در نزد محقق نیست بلکه میگویند که معنی این آیه اینست که تو در صد و میل بودی
که از ما را است میگردانم تا طلب محصلت ما را در یافت و ممنوع نشدی نزدیکی
بمیل و این تصریح است بر آنکه میل نزدیکی است پس میل گنجا بود و پس و تبیان فرموده
که تو حضرت صلوات معلوم بود اما برای توحیف است تا میل بسنجی بیشتر کان نمیدان
تویت **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** انگاه که میل میکردی میباشیدیم ترا **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** دو چند
خداست نزدیکی در دنیا **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** در دنیا و بعد از آن **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** یعنی در آخره **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا**
پس نمی یافتی تو **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** برای خود **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** یا ساری که لبیب آن باز در حق امام
تعلیمی رخ آورده که آن حضرت بعد از عزل این آیه فرمود **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** ای نفسی طرفت
میں **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** خود و در آنرا دمی بالنفس خود گذار ما را آورده اند که این تکرار
خارج از حد صلوات است که در ذوالی ایشان بر آن قرار یافت که در دشمنی خود آفریدند
که اخفرت را با حضورت بنزد خود و این آیه نازل شد که **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** ای ساری که در آنست
وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا ای ساری که در آنست **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا** ای ساری که در آنست **وَمَا تَكُنْ لَهُ كُفْرًا**

وَأَوَّلُ آيَاتِهِ و آنگاه که چنان نمود در آن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** از پس بر حق تو **وَأَوَّلُ آيَاتِهِ** که زنی
آنکه در آن چنان بود که بعد از زمانی واقف بر دوست داده و ملاک گشتند
قوی یهودان را از اقامت آنحضرت صلوات بر مدینه حیدر آید گفت ای ابوالقاسم
مقام اینجاست من شام بود اگر میفری و سوا کسی که ترا صدیق کنم باید که پیشام
روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت صلوات بر شام هم فرمود این آیه فرود آمد
که یهودان و ناسند که ترا از زمین بیزد و را فکند و اگر چنین باشد پس کن تو چند آیه نیاید
آنحضرت نسخ عروبت نمودند و آنکه نهانی را باقیایل بود و بقتل خود بختند و پس منقول
جند آیت مدنی باشد و باقی سوره کی و بقول اول تلمیذی پس میفرماید که گفتند **وَأَوَّلُ آيَاتِهِ**
فَرَسَاتُ است نهادی برای انسانی که فرستادیم **فَرَسَاتُ** پیش از تو **فَرَسَاتُ** باز
فرستادگان دارند که استلالت بکنند همچون **وَأَوَّلُ آيَاتِهِ** و نیایی تو **فَرَسَاتُ** و مرصفت مارا
تغییری و تبدیلی **فَرَسَاتُ** بپا در نماز را **فَرَسَاتُ** بعد از زوال آنست **فَرَسَاتُ**
فَرَسَاتُ تا یکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و عشق الیل نماز ختام و خفتن **فَرَسَاتُ** و بپا در
نماز با دو نماز از آن برای **فَرَسَاتُ** که قرارت و زوال **فَرَسَاتُ** است **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
و درستی که نماز با دو است و در **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
میکنند و در آخر دیوان **فَرَسَاتُ** است **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
اعمال او را بدی و کند **فَرَسَاتُ** و بعضی از شب **فَرَسَاتُ** پس بیدار شود از آن
یعنی نماز **فَرَسَاتُ** زیادتی ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مرزا عینتی و کرامتی مخصوص
فَرَسَاتُ است **فَرَسَاتُ** که و است **فَرَسَاتُ** بود که **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
سندیده یعنی مقام قایم که ستوده است **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
است که حضرت رسالت **فَرَسَاتُ** در آن مقام **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**
و او را بر شرف **فَرَسَاتُ** در **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ** و نماز **فَرَسَاتُ**

ع

۲۲۲

و در باب از امیر المؤمنین عرض نقل می کند که حضرت رسالت صلعم در آن سیر مقام
مقام محمود فرموده است که بزرگ کرد اندر خدا و نشان از با خود بر سرش که لفظ معنی
حدیث اینست که در منی السید معصومین محمد علی الهی و معیت اربابان معنی می گویند که
عذریه را در آن آتش می گویند ان النور سید ملک معنی مکافات است منزل است
و بعضی گویند مراد از مقام محمود طاعتی بظلمات است و آمدن انبیا و رسل زبیر
آن لوله است بقول دیگر آنکه مقام محمود آنکه بعد از خسته در وقتی کسی مقام
بر آن مخصوص کرد اندر امام تعلیمی روح فرمود که استوار حق بجانب بر سرش و جنتی است
سجین نباید و گفتار نو و اول پیغمبر صلعم را بخوانند محمود بود که پیغمبر علیه السلام
که لباس او بود با مکان او کرد و با یک النور بر همان صفت است که پیش از آفریدن
عولش بود و او را و ابد اقامت نبات خود است پس نشاندن محمد صلی صلعم بر سرش
یا برین سبب بظلمات خودش کیاست و مقصود از اجلاس او بر سرش تعظیم
و تکریم آن حضرت است در زمین البعالی فرموده است که مقام محمود مقام است روح جمیع مقام
مقام اسماء است که مختص است مقام است و انحصار حضرت محمد صلعم و باب شفاعت درین
مقام کناد فرمود و در حق البعالی آورده است که مقام محمود الیه است و قیام حضرت
پیغمبر روح بنفس خود بلبان اشارت مقام محمود است **میت** ای ذات تو در دو کون
مقصود و بعد و نام و محمد مقام و محمود **قل رب** بگو ای پروردگار من **او غنی** در آرم
در قیام **قل من** مرا آوردن پسندیده و نیکوی دینی است و **او غنی** و بیرون آرد
و محمد منقذ بیرون آوردن ستوده با است یا در آرمید غلام بیرون
از آنکه سبب یا در که از جهنم فتح و بیرون از عینده تبلیغ رسالت و **و جعل فی من**
و بعد بر آن خلیف خود **و شفا** چنانچه باری دهنده و قبولی اعانت کننده و **و فی**
و کون فی دین و اسلام و **و کون** در دوزخ باشد باطل **و فی** درستی که باطل کان

۲۰۰

ع

ای مصطفیٰ **آن** از کیفیت روح که بدان ایشان برورزده است **کل الریح من**
الروح روح از او برورده کارست یعنی از بقدرات کون کاین شده بی ماند
و اول آن حمد اینست که مخصوص بعلم خداوند جل و غیر حق سبحانه و تعالیست
و ما دمی و داده بشیر **ما من فی** از دانش **الاطمینان** که اندکی نیست با علم خداوند
الودین مغربی قدس سره فرمود اندکی که ما را خدا داده است از علم از ان ماست
بلکه غایت است نزد ما بسیار و بی از ان نرسیدیم بس اعلی الدوام جاوید
جامل را و بعضی دانش **و ان فی** و اگر خواهم **ما فی** بر این ما بپریم آن
چیزی را که از قرآن **و ان فی** و بی کردیم تو **ما فی** پس خیالی تو برای خودی
خیالی تو بوالدیرون **ان** **ما فی** بر او کی از او آمده و بگرد بر سینه
فرمود خدا **ان** **ما فی** که است **ما فی** از او برورده که از او باز کند او
و می بیند **ان** **ما فی** که فضل او **ما فی** که نرسیدیم از او
سخن و ختم بیرون که از او برورده و خود و خود و قرآن به فرستاده و می بیند

مسئله بود که باقی گذارد **قل** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم **لیس** که گفتند میان شما
و پرنیایان متوسل و اتفاق است **قل** ای آنکه بر آنکه میارند **لیس** که گفتند میان شما
یعنی بیارند آنرا مثل آن در فصاحت و بلاغت حسن نظم و کمال معنی و اختیار را غیب
لا یأتی بیارند و نتوانند آنرا درین صعب آنکه در میان ایشان فصاحت و بلاغت است
این آیه در جواب نظریں عارت فرو برد که میگفت چون چه باشد که فرمود که
که جن و انس مثل این نتوانند گفت **و لو کان** و اگر چه باشد بعضی از ایشان
یفتن و بعضی را به پشت کارند و کار **و الله** و بدستی که در جانب
و کسرا ختم زیاده و تقدیر و بیان **فی** **نزل** **قرآن** درین قرآن **لیس** که گفتند و بی
وضع چون ترغیب و ترتیب و قصص و اخبار و ذکر حجت و ناره و مانند آن **فلا یأتی**
لیس که باز نوزند و نیست شد و بیشتر مردمان و خواستند ایمان **الله**
القرآن که ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابو جهل و جسد و جسد
با جمعی دیگر از قریش گفتی محمد تو دانی که هیچ شهادتی از یلده تا بکشتن توف
که آنست بر تریب این کوته از حوالی مادر کن تا زمین قابل و فراغت بدید آید
و جو بهار آنها را شام و عواق روان ساز گشت خود و خدای خود را بگو تا ملائکه
با صدق دعوی تو فرستاد و ترا الوه شهادت بر تو و تقو بدید تا از زویشی باز رسید
و بگو تا آسمان بر سر با فرو در آید تا عذاب او آگاه شود و امثال این سخنان
از روی لعب مکرر کردند و بعد الزام حجت بر ایشان با عجز از قرآن این آیه را
درخواستند و عبدالله و مینه مخدومی گفت که ایمان نیاریم به تو تا نزد بانی نبوی
و بر آسمان روی من در تو و در می گیریم و نسخه یاری زمام بر یک از ما که خواهیم
و ندانیم که تو یغری با وجود آنکه آیه ها کنی بنویس که ترا تصدیق کنیم تا ای محمد سخن
باین آیه فرستاد **و لو کان** و گفتند مستغنیان قریش **و لو کان** که گفتند

[illegible]

و مخالفت بعضی متاخرین رسول از جنس بر سر این فایده و تفرقه و چون کار این گفتار
که رسول از فرشته باید شد بشتر نباشد حق سبحانه و تعالی آن میفرماید **قُلْ لَّيْسَ بِي كِبَارٌ**
لَّكُمُ آيَةُ مَّحَمَّدٍ اگر کسی بکار آدمیان **فِي الدِّينِ لَا كِبَارٌ** در زمین و در میان آسمانی
میرفته بقدر خود **مُطَهَّرِينَ** در حالیکه نفی بود بی آزارم گفته و در زمین **وَلَا فِي السَّمَاوَاتِ** بر آسمان
میفرستادیم بر ایشان **مِّنَ السَّمَاءِ** از آسمان **لَا كِبَارٌ** فرشته را بخواه جنس ایشان
رسول بر ایشان میفرستادیم تا باید جمیع توانستندی شد و لازم تعیین توانستندی
گفته بود در تعلیم و تعلم مناسب و تجانس شرط است و چون گفته زمین آدمیان اند پس
رسولان را باید **أُولَئِكَ** اولیای فرموده خود را مثلکم تا بخواهید کم کردیم کم از آن جنس بود
جانبی است **جَانِبِيَّتٍ** جانبی است **بِرَّطَابِلِيَّتٍ** در باب آوردن که گفته که گواه است
تو کیست آیه آنکه **قُلْ لَّيْسَ بِي كِبَارٌ** گواه **مِنَ السَّمَاءِ** میلان من در شما
و شهادت خدا اظهار معجزه است بر دست آنحضرت که معجزه بر زبان حال ماطفه است
بأنکه محمد صلعم رسول اوست پس که آیه معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق
و صوابی **أُولَئِكَ** درستی که خداست **لَيَّا** به بندها که خود که **وَلَا يَأْتِيهِمْ**
پوشیده ایشان میداند **لَقَدْ** اینها اعمال اشکارا ایشان بیند **وَلَقَدْ**
أَشْهَدُ درگاه نماید حق تعالی یعنی حکم کند بیداری او و توفیق دهد **وَلَقَدْ**
پس او راه یافته است **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** درگاه که راه سازد یعنی حکم کند بصلالت او
و فرو گذارد **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** پس نیایی تو که راه از او **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** دوستان که نصرت
کند ایشان را **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** بحر خدا **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** و حشر کنیم ایشان را **وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ** روز استخیر
عَلَىٰ نَجْوَاهُمْ بر روز و در ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک روح وارو
است که از حضرت پیغمبر صلعم پرسیدند که چگونه خود برادر دینار خود را در
لبندنی و خواری **فِيهَا** و حشر کنیم ایشان را **فِيهَا** است یعنی **فِيهَا** آنچه

پیش از آن روشن کرد و در آنجا مشاهده آیات قدرت میگرداند و گویان
یعنی گویند از آنچه در ایشان میقول افتد زیرا که بر تبار سخن حق نمیکند و بعد
از آنکه در آن سخن میگویند آنچه از ایشان میآید و آنرا گویند به جهت آنکه در دنیا
آن سخن سخن حق نمی نمودند **و اما** جای ایشان در دوزخ است
و اما هرگاه که سالک خود را به دوزخ یعنی آتش دوزخ گوشت و پوست
ایش را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند بقی آتش فروزند چنانچه آتش
در دنیا پس از آنکه در آنجا میفرماید بر ایشان **آتش سوزان** یا
بر آنکه در آنجا میفرماید بر او جلوه و ظهور ایشان تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان
میچرخد **و اما** در آن خلایق **میفرماید** با او آتش ایشان **و اما** ایستادگان
که در آنجا **میفرماید** بدلائل آیه بار و اضحی بر صدق پیرو حاصل که معجزات اوست
بآیات قرآن **و اما** و گفتند **ای کفار** یا آن وقت که گردیم با ستمو آنها **و اما**
و حال بدیده شده **ای کفار** آیا را بجهنم **و اما** خدایا **و اما** آفرید
تو جوان ایشان حل جدید را مقرر شدند در ساعتی صد بار سوخت شوند باز
گوشت و پوست ایشان را تازه نمود تا عذاب کشند **و اما** آیه می بیند و نمیدانند
ای کفار آنا را که بقدرت کلام خدا **و اما** **و اما** بیا و دید ایمان
در زمین بآن غلطی و بطلت نی ما **و اما** توانا است **و اما** بر آنکه
چنانچه **و اما** در آنرا را حبلو ایشان چنانچه بودند و بر صفته
که در آنستند عاده خود کنند ایشان را دیگر باره بکشند بمل تبخیر کرد
نفس ایشان **و اما** چنانچه ملک لا یفصل **و اما** ایست بپس میفرماید آنکه
از چیزی بچیزی افزوده **و اما** غلامت فریبس توان میفرماید که شده و بپس آرد
و اما **و اما** که خدا مقرر کرده است بر آنکه **و اما** **و اما**

ضعف

[illegible]

چون آمد موسی بر ایشان که چنگ زدند میان وی و فرعون **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ**
مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** که من گمان می بریم آئی موسی
چاره و کوه قفل تو بخرط شده **فَإِنَّا كَفَعْنَا مَوْسَىٰ** و میگویند یا و میگویم **لَقَدْ جَاءَكَ**
موسی که و بسند او بدلی خود اگر چه زبان غلط نمیکنی کنی شد **بِآيَاتِنَا** و فرعون
فرعون در این آیت است **وَاللَّهُ يَسْتَوِي** و الله عز وجل که او فرید کار آسمانها
و زمینها **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ**
و من یقین میدانم که آئی فرعون **مُوسَىٰ** ملاک شده بقدر ما مقول بیا تا قض
المعقل **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** آنکه برانگیزد و دور کند موسی
قوم را و از ایشان **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** پس غوت کروانیدیم او را و
و هر که با او بود تمامی **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ**
و فرعون یقین کرد که شمار **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** ساکن شوید در زمین که ایشان شمارا
میخواستند که برون بکنند **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** و عده سوار
و کوه قفل تو بخرط شده **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** و شمارا بحشرگاه جماعتی
که ایشان را پس حکم کنیم میان شما غیر خود از شقیای **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ**
و فرعون استایم **فَإِذَا جَاءَ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا** و فرعون **إِنِّي لَا أَتَّقِي مَوَسَىٰ** و بر استی علی است و مراد
از حق مردم و صلواتی و علی محمد زل در مدارک آید که محمد سبک روح بیمار شده
قارونده و بعد از این ترسای با نهرانی بر دیم در راه مردی نکوروی و خوشنویس
یورو و جامه با نهر پو شیده و بار سیده و صورت خال بر سید با وی کفتم و این
سبحان الله و در دست خدا از خوشنویس خواستگاه میکند باز کردید و این
سبحان الله که در دست خود بر این موضع بگویم بگویم بگویم و از چشم ما غایب
شد از چشم ما غایب و در دست خود بر این موضع نهاد و این کلاس

بگفت فی الحال تغایقت و گفت اندک انبساط جزو عظمیست فی اکثر حکمت است این کلام
طبیعی است این **و اما رسالت** و فرستادیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و هندوستان
رسالت مطیعان الصواب **و وزیر** و بیم کننده خاصیت العقاب علی روح فرموده که سبب
آنرا که روا نمائید و اندیمنی بکار انرا بشارت دهنده سبب رحمت و کمال نعمتات و بی
برگامه و بیگو کار انداز انتر نیست و جلال قهر بکار اعمال خود اعتماد نمائید **و قرآن**
و قرآن ویراننده فرستادیم قرآن یعنی آیه مودت مودت **و قرآن** علی امتنان تا
بخوانی آنرا بر مردمان **علی** بر طریق درنگ و جهالت چاره برای حفظ ایمان
ترست و بعظم نزدیک **و در آیه** و فرستادیم آنرا بحسب احوال و فرستادیم
در دست رسان **قل استو** بگو آئی محمد صلوم مردمان را که ایمان آرید بقرآن
و لا تموتوا یا ایمان نیارید شما امر است بطریق تهدید یعنی شما ایمان برود
در کمال و بی غمی افزاید و از عدم ایمان شما برود هیچ نقصانی نمیرسد
ان الذین بدین سستی آنانکه **او و انهم** داده شده است علم **و انهم** پیش از
قرآن یعنی آنها که کتب سماوی خوانده و حقیقه و حجت شناخته و امارات
نموده معلوم کرده چون ابن سلام و ابلع اولاد یهود و نجاشی و اصحاب او
از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورق بن نوفل و
اضراب ایشان **و انهم** چون خوانده نمود بر ایشان قرآن **و انهم**
بمقتدر بر قضا و خود یعنی بر روی **و انهم** در حالتیکه سجده کنند برای تعظیم امر
خدا یا بجهت شکر امتحان و وعده الهی در کتب که خوانند و از ارسال محمد و انزال
قرآن **و انهم** و گویند **و انهم** پاکست پروردگار را از خلاف وعده نمود **و انهم**
و انهم بدین سستی که نسبت وعده آورید کار **و انهم** کرده است یعنی واقعه است
لامحاله **و انهم** و بخت ایشان بر و نماند خود را که در سجده ذکر فرستادند

بہ خیر و بجا از ملک است
و ان بندہ معجہ از ملک است

بہ کی غرض کیا اور ملک کی غرض
والی بندہ محمد علی علیہ السلام

امر که در قمریه اول از خود او زود آمد و بجهت کشف این آیه است که هر کس در شب نماز را با احتیاط و
 دستانی نیک و زود را بر پیشانی فرزند صلیوات و بر خفته در دیار جبهه **و الله اعلم** بگویند پس بر خیزد
الله که خداوند است و فرزند را از او قلمت عفو و انصاف و نبوی است و می افزیند
 اثبات که **الله** در شب است و اول از شرک است که **الله** است و
 نیست مرا و لا ادری **من الله** که جهت بذل است که کد است بر تالیب و بر دست بر راه
 علم الهی است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از خدا میفرماید که دست بگرداند و ایش از
 حضرت بذل است و در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از
 دان که در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از
 میزد و در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از
 که میزد و در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از
 که میزد و در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از
 که میزد و در دست بگرداند و **الله** است و هر کس که در دست بگرداند و ایش از



